



تقسیم مجدد جهان، بحران و بی ثباتی

امان کفا

بیش از یک سال از این اخیر ترین "جنگ تجاری" میان چین و آمریکا می گذرد. این اولین بار نیست که کشمکش و نزاع بر سر قدرت اقتصادی و تقسیم مناطق نفوذ میان کشورها و بلوک های سرمایه جهانی اتفاق افتاده است. اما ویژگی این نزاع امروز به این شکل، که حتی دیگر امکان "پیروزی" یکی از طرفین را سوال برانگیز کرده است، را باید در این واقعیت دید که این کشمکش صرفا میان آمریکا و چین نیست، بلکه مشخصه جهان امروز، جهان در دوران "صلح"، است.

صفحه ۳



صورت مسئله در اختلافات درونی حزب کمونیست کارگری

محمد فتاحی

در مورد صورت مسئله در اختلافات درونی این دوره حزب کمونیست کارگری (حککا) موضوعات متفاوتی از طرف منتقدین درون و بیرون حزبی این جریان طرح شده است، از جمله اینکه این حزب اپوزیسیون اپوزیسیون نمی شود، لیدر این حزب هوادار یک انقلاب همگانی است، در سالهای اخیرا به راست چرخیده است و ، و بالاخره مدعی میشوند که حمید تقوایی از کمونیسم کارگری بریده است...

صفحه ۵

کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان

(از سلسله بحث های کمونیسم کارگری - سمینار دوم)

منصور حکمت

صفحه ۷

برگزیت به کجا میرسد؟

مصاحبه وریا نقشبندی با ثریا شهابی

صفحه ۱۶

در این شماره می خوانید:

سحر، پیکری که خاک ایران از پذیرش آن سر باز میزند / مصطفی اسد پور (صفحه ۱۷)

خون پاشیدن به اعتصاب هپکو و کارگر پناهی حاکمین/مصاحبه رادیو نینا با خالد حاج محمدی (صفحه ۱۸)

باید مرتجعین حاکم را از کرده خود پشیمان کرد (صفحه ۱۹)

هپکو تحرک دیگری در ادامه هفت تپه و فولاد/ ثریا شهابی (صفحه ۲۰)

چماقداری علیه هپکو بی جواب نخواهد ماند! (صفحه ۲۲)

طوفان درو خواهید کرد! (صفحه ۲۲)

معرفی کتاب نوشته هایی از یک راه نسبتا طولانی / کورش مدرسی (صفحه ۲۲)

ادامه از حمایت های بین المللی در دفاع از کارگران ایران و علیه احکام سنگین قوه قضائیه (صفحه ۲۳)

گزارش تجمع اعتراضی در لندن مقابل کنسولگری جمهوری اسلامی (صفحه ۲۵)

آکسیون در اعتراض به احکام قرون وسطایی علیه نمایندگان و حامیان طبقه کارگر در ایران/ تشکیلات گوتنبرگ (صفحه ۲۵)

ایست! به کجا چنین شتابان! (صفحه ۲۶)

۲۴۴



ماهانه منتشر میشود اکتبر ۲۰۱۹ مهر ۱۳۹۸

www.hekmatist.com

کارگران متحد میشوند!

باید پیروز شویم!



خالد حاج محمدی

دوره جدیدی از تقابل طبقه کارگر و بورژوازی ایران و حکومتش را در مقابل خود داریم. دوره ای که بورژوازی ایران راهی جز تعرض به سطح معیشت طبقه کارگر برای جواب به نیاز سرمایه ندارد و طبقه کارگر رسماً و آشکار در مقابل این تعرض و استثمار و بردگی سد میبندد. دوره ای که همه جدالها در جامعه، حتی جدال در خود حاکمیت و میان جناحهای مختلف آن، رنگ این کشمکش اصلی و علنی و آشکار را بر خود دارد. دوره ای که مختصات خاص خود را دارد و تأثیرات آن بر فضای سیاسی جامعه و صف بندی نیروهای در صحنه کاملاً مشهود است. دوره ای که طبقه کارگر با پرچم خود علیه فقر و استبداد و علیه حاکمیت سرمایه به میدان آمده است. امروز بر هیچ کسی پوشیده نیست که محور این دوره جدال در جامعه ایران بطور مستقیم و آشکار حول جواب به معیشت و به این اعتبار حول جواب به فقر و بی حقوقی مطلق، بیکاری و استثمار، گرانی و گرسنگی در جامعه میگردد. جدالی که طبقه کارگر مدعی و بورژوازی ایران و دولتش را بعنوان دو صف متخاصم در مقابل هم قرار داده است.

خصوصیت این دوره این است که طبقه کارگر نه فقط اعتراض خود به زندگی فلاکتناز این طبقه، به استثمار و بردگی، به نابرابری و استبداد را بیان کرده، بلکه با پرچم و آلتزناتیو رادیکال خود فضای جامعه را قطبی کرده و کل حاکمیت را به مصاف طلبیده است. مسئله به روشنی این است که در این دوره اقتصاد کاپیتالیستی ایران راهی در مقابل خود جز تعرض به معیشت کارگر و ساکت کردن اعتراضات این طبقه برای برون رفت خود از بحران ندارد و طبقه کارگر هم این وضع را بیش از این تحمل نمیکند و هم در قامت نماینده محرومین و مزدبگیران برای رفاه و آزادی عروج کرده و مهر خود را بر فضای سیاسی جامعه زده است. لذا کل جامعه و اعتراض در همه عرصه های دیگر حول این جدال قطبی شده است و در آینده نیز قطبی تر خواهد شد.

آشکار بودن این جدال پس از دیما و خیزشی که شورش گرسنگان نام گرفت مشهود شد و سرها را به طرف دو طرف اصلی این جدال چرخاند. اما بعد از اعتراض متحدانه کارگران و اعتصابات کارگری در گروه ملی فولاد اهواز و نیشکر هفت تپه و کشمکش چند ماهه میان کارگران و حامیان آنان با کارفرمایان و دولت جمهوری اسلامی، این جدال وارد فاز دیگری شد. فازی که طبقه کارگر مهر خود را بر مبارزه برای رفاه و آزادی زد و صف محرومان جامعه به اشکال مختلف چشم امید به او بستند، خواست و مطالبه آنان را خواست و مطالبه خود اعلام کردند و جمهوری اسلامی و صاحبان سرمایه نیز در هراس از رشد تحرکات کارگری دست به سرکوب و توطئه علیه کارگران این مراکز زدند.

تا امروز و علیرغم همه توطئه های حاکمیت، علیرغم گسیل نیروهای ضد شورش و حمله به کارگران این دو مرکز، علیرغم سیاست فریب و نیرنگ و تلاش برای ایجاد نفاق در میان کارگران و بسیج جاسوسان و

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

کارگران متحد میشوند!...

خبر چینان و مزدوران خود، علیرغم محاکمات کارگران و حامیان آنها و تشکیل پرونده های سنگین برای آنها، این جدال کماکان ادامه دارد و طبقه کارگر در مقابل تعرض حاکمان عقب ننشسته است. این ایستادگی، عقب ننشستن و حفظ اتحاد در صفوف کارگران، امیدی را در دل این طبقه و همه محرومان جامعه زنده کرده است و ترس و نگرانی را در میان حاکمین بالا برده است.

کارگران متحد میشوند!

در این مدت و بدنبال هفت تپه و فولاد ما شاهد شروع اعتراضات کارگری در هپکو و آذر آب بودیم. شهر اراک که چند سال است به مرکز اعتراض کارگران هپکو تبدیل شده است، به مرکز اعتراض متحد کارگران این دو مرکز برای نیل به مطالبات خود تبدیل شد. اینبار تجربه کارگران فولاد و هفت تپه و کشاندن اعتراض به اهوز و شوش و تلاش برای جلب حمایت مردم این دو شهر در ارک نیز توسط کارگران هپکو و آذر آب تکرار شد. کارگران آذر آب و هپکو در این اعتراضات حامی هم بودند. کارگران هفت تپه و هپکو از همدیگر حمایت کردند. حمایت کارگران این چهار مرکز از فولاد تا هفت تپه و از هپکو تا آذر آب، لحظات شورانگیز مبارزات این دوره طبقه کارگر ایران بود. کارگران این مراکز با حمایت آشکار و علنی خود از هم، با نشان دادن قدرت متحد خود راه نشان دادند.

این اقدام در این دوره جواب به یک نیاز تاریخی بود که جنبش کارگری ایران از دیر باز آنرا بر پیکر خود احساس میکرد. در چند دهه اخیر اعتراضات کارگری در ایران هر ساله سر به صدها و حتی هزاران مورد زده است. اما مبارزات کارگری در دل توازن قوای نامناسب و با معضلاتی که طبقه کارگر با آن دست به گیربان بود، در پراکندگی خود و با معضلات نهادینه تاریخی که در مقابل خود داشت، راه نوری نرفته است. در یکی دو دهه اخیردهها اعتصاب و اعتراض از هفت تپه تا هپکو، پتروشیمی ها، معدن آق دره، کارگران معدن بافق، شرکت واحد و دهها مرکز بزرگ و کوچک دیگر شکل گرفته است. کارگران در مبارزات خود برای ابتدایی ترین مطالبات، از خود گذشتگی و قهرمانی کم نداشته اند. در مورد اعتصاب متحد کارگران بافق، کارگران هفت تپه و هپکو و... و مقاومت و ایستادگی چندین ساله آنها در مقابل کارفرمایان و دولت ایران، میتوان کتابها نوشت. اما همه این مبارزات در تنهایی و محدودیت های خود باقی ماندند و به بسیاری از اهداف و مطالبات اولیه خود نرسیدند. هیچ فعال کارگری در این مراکز و هزاران مرکز کارگری دیگر را نخواهید یافت که زندان، حکم شلاق و اخراج و تهدید و بی حرمتی دستگاههای مختلف حاکمیت از حراست تا قوه قضائیه و گارد ضد شورش و مراکز اطلاعاتی و پلیسی را تجربه نکرده باشد. هیچ اعتراض کارگری را نخواهید یافت که از امام جمعه و جیره بگیران خانه کارگر و شورای اسلامی و انواع نهادهای دیگر با پرچم گارگر پناهی و برای قربانی کردن کارگر علیه این مبارزات بسیج نشده باشند. مبارزات و قهرمانی کارگران در این مراکز در نهایت و بدلیل توازن قوای نامناسب و نداشتن حمایت عملی سایر مراکز کارگری، نهایتاً با کسب امتیازاتی ناچیز و حتی بدون رسیدن به خواستههای اولیه خود پایان یافته است.

آنچه در این دوره شاهدیم شروع دور جدیدی از مبارزه متحدانه کارگران مراکز مختلف است. هفت تپه و فولاد و هپکو و آذر شهر با همبستگی قابل تحسین خود از هم طبقه ای های خود، با دراز کردن دست دوستی به سوی همدیگر، با همکاری و همبستگی با هم، دور جدیدی از مبارزات کارگری را ورق زدند و جنبش کارگری ایران را یک قدم بلند به پیش بردند. آنها صفحه ای جدید در جنبش کارگری باز کردند. دوره ای که همبستگی و اتحاد طبقاتی به عنوان تنها ابزار کارگران در مقابل بورژوازی، اتحاد کارگری، اتکا به مجامع عمومی کارگر و دخالت مستقیم کارگران در سرنوشت و مبارزه خود، طرح الترناتیو اداره شورایی، شرکت خانواده ها در این مبارزات، جلب حمایت مردم شهر و... از

مختصات و دستاوردهای آن است. این دستاوردها گرانقدر و ارزشمند است. این دستاوردها نتیجه چهار دهه مبارزه طبقه کارگر با بورژوازی ایران و یکی از مستبذترین و هارترین حکومتهای آن است. طبقه کارگر در مقابل بورژوازی ایران و حاکمیت راهی جز اتحاد صفوف خود چه بطور محلی و از کانال مجامع عمومی خود و گسترش آن، و چه در بعد فرا محلی و در همبستگی با سایر مراکز کارگری را ندارد.

اقدامات این دوره این مراکز و حمایتهای پرشورشان از هم، امیدواری وسیعی در جنبش کارگری ایجاد کرده است. اگر چند سال گذشته تصور کارگر متحد در مراکز مهم صنعتی، ظاهر شدن به عنوان یک طبقه علیه استثمار و بی حقوقی و سد بستن مشترک در مقابل تعرض بورژوازی ایران به معیشت کل طبقه کارگر، آرزویی بود، امروز این آرزو به یمن بلوغ طبقه کارگر و هوشیاری، ابتکار رهبران کارگری و قدرتمند شدن گرایش سوسیالیستی در میان طبقه کارگر عملی شده و به تحقق پیوسته است. امروز هفت تپه ای ها، هپکو و فولاد و کارگران آذر آب، این قدم را برداشتند و این سد را شکستند و این ضرورت را عملی کردند. عظمت و اهمیت این تحرک وقتی تماما مشهود است که فضای استبداد مقدار بیشتری شکسته شود و آزمان خواهیم دید که چگونه صدها هفت تپه و هپکو، صدها فولاد و آذر آب برمخیزند و صف محکمی و شکست ناپذیری را شکل میدهند. آنوقت خواهیم دید شکل شورایی و کلا جنبش شورایی چگونه با پرچم سوسیالیستی طبقه کارگر فضای کل جامعه را خواهد گرفت.

تا همین جا این یک پیروزی برای جنبش کارگری ایران و برای جنبش عدالتخواهانه این طبقه نه تنها در میان طبقه کارگر که بعلاوه در صف معلمین، بازنشستگان، جنبش برابری زنان و در میان نسل جوان تحصیل کرده این طبقه در دانشگاهها و مراکز تحصیلی و... است.

حاکمیت ساکت ننشسته است

بورژوازی ایران و دولت جمهوری اسلامی، خطر کارگر متحد و خودآگاه را درک میکند. آنها ساکت ننشسته اند و در کل این دوره در بالاترین سطوح هزاران نقشه و تدبیر و توطئه را بررسی کرده اند. سرکوب شدید و احکام سنگین و تهدید و ارباب، اخراج و گرو گرفتن نان شب خانواده های کارگری، پرونده سازی های امنیتی و سناریوهای سوخته، تبلیغات و کار سیاسی وسیع علیه اتحاد کارگری و .. تنها گوشه ای از این تلاش همه جانبه برای عقب راندن طبقه کارگر بود. نمایندگان بورژوازی در قدرت همه راهها را برای شکست اتحاد کارگران، به تسلیم کشاندن آنها و تحمیل شرایط فلاکتبار کنونی جهت افزایش سود سرمایه و راضی نگهداشتن مولتی میلیادرها به قیمت به خاک سپاه کشاندن زندگی چند ده میلیون کارگر و خانواده های کارگری را طی کرده اند. نقشه ها و راههایی که یکی پس از دیگری به شکست کشیده شد، هر بار منجر به رسوایی بیشتر حاکمیت و عقب نشینی او شده است.

بورژوازی ایران و حکومتش با آگاهی کامل به خطر عرض اندام متحدانه طبقه کارگر، کمر همت به شکست این طبقه و امیال و آرزو و اهداف برابری طلبانه و ضد استثمار و بردگی آن بسته است. بورژوازی ایران و جمهوری اسلامی هیچ افق روشنی در مقابل جامعه، هیچ جوابی برای حل معضل اقتصاد در گل نشسته آن جز تعرض به معیشت طبقه کارگر ندارد و نمیتواند داشته باشد. این حقیقت را هر دو طرف این جدال و بخش عمده جامعه میدانند. به همین اعتبار این حقیقت که جواب به بهبود معیشت طبقه کارگر و بخش محروم جامعه در ماهیت جمهوری اسلامی نیست، اینکه رفتن و کنار گذاشتن جمهوری اسلامی قدم اول در راه دستیابی به رفاه و سعادت و آزادی است، حتی به داده بخشی از روشنفکران و متفکرین بورژوا نیز تبدیل شده است. وجود این حقیقت و برجسته بودن آن در دوره ای تاریخی معینی که جامعه تسلیم نشده است، در همه میدانها مدعی است و تعرض میکند و خود را به حاکمان تحمیل کرده است، جامعه ایران را وارد دوره ای تاریخی تعیین کننده کرده است. امروز دیگر سرکوب جواب نمیدهد، دیگر

دستگاه سرکوب و ایجاد رعب و وحشت کسی را عقب نمیراند. حاکمان که یک افق روشن در مقابل جامعه ندارند، در جواب به ابتدایی ترین مطالبات کارگری از جمله حقوق کار انجام گرفته سر باز میزنند، هر روز شاهد افزایش قیمتها و تعطیلی واحد های تولیدی و... میشویم. هر روز صفی وسیع به صف بیکاران جامعه میپونند، و همزمان عده ای پول پارو میکنند و اختلاس و دزدی در بالاترین ارگانها و میان مهمترین شخصیتهای آنها در همه جا عیان است. در چنین جامعه ای و با این وضع با ابزار سر کوب به تنهایی نمیتوانند جامعه را ساکت و تسلیم کنند.

این واقعیت حاکمیت را وادار کرد تا تحت فشاراعتراض کارگران هفت تپه، معلمین و بازنشستگان، سندیکای شرکت واحد و به احکام سنگین علیه اسماعیل بخشی، سپیده قلیان و اعضا تحریریه گام و دهها نفر از شرکت کنندگان در اول مه تا دانشجوی معترض و...، موقتا عقب نشینی کند. این بار ابراهیم رئیسی یکی از منفور ترین چهر های حاکمیت با لباس عدالت به جلو صحنه رانده شد تا با وعده "رسیدگی به پرونده ها "و قول تعدیل احکام فوق و بازبینی پروندها و تعیین حکم "عدالانه "فضا را آرام کند و یک بار دیگر با حقه و نیرنگ برای حاکمیت وقت بخرد. ما در این دوره با کارنوالی در میان حاکمین "علیه "فساد اقتصادی و با لباس کارگر پناهی طرف شدیم که باور نکردنی بود. تلاش کردند عقب نشینی خود را به سکویی برای خریدن آبروی نداشته قوه قضائیه و بیت رهبری و سرداران نظام تبدیل کنند. فعلا و تا این تاریخ این شیخ "نورانی "و "صاحب عطوفت "هیچ غلطی به نفع کارگر نکرده و هیچ گرهی از مشکل احکام صادره قاضی مقیسه باز نکرده است.

هنوز هیاهوی صلوات و قدردانی از رئیس جدید قوه قضائیه در میان حاکمین خاتمه نیافته بود که شاهد به خون کشیدن اعتراض کارگران هپکو بودیم . و امروز شاهدیم که اعتصاب کارگران هفت تپه با تهدید و ارباب، با دستگیری و احضار و پرونده سازی از طرف ستاد مشترک قوه قضائیه، وزرات اطلاعات، فرماندار و اسدبیگی روبرو میشود. اخراج دهها کارگر هفت تپه را در دستور گذاشته اند و در اولین قدم بدستور اسد بیگی حدود بیست نفر از کارگران اخراج و لیست بلند بالای دیگری را نیز در دستور دارند.

ابلاغیه اسد بیگی در مورد اخراج کارگران هفت تپه به قوه قضائیه، سپاه و اطلاعات و همه مقامات آموزنده بود. اینکه این حاکمیت از دولت و سپاه و ارتش و پلیس و اطلاعات تا انواع مراکز مذهبی و ..، همه گمانشگان اسد بیگی ها هستند دیگر قابل مخفی کردن نبود. غرولند های بی مایه و ریکاری های ایلنا و خانه کارگری ها در مورد ابلاغیه اسد بیگی و اینکه این روال قانونی کار نیست، حتی برای صاحبان این فرمایشات هم پوچ است. برای هزارمین بار در مقابل چشم همگان آشکار شد که رئیسی، خامنه ای، صادق لاریجای، قاسم سلیمانی، روحانی و مقیسه و ... همه سر و ته یک کرباسند.

با شکست سیاست سرکوب و ناتوانی و عجز حاکمیت از تقابل رودررو با کارگر متعرض، سیاست ایجاد تفرقه، وعده های توخالی، فشار به کارگر معترض، تلاش برای به شکست کشاندن اعتراض و مبارزه کارگران از درون، بسیج اعتصاب شکن ها و شکستن حرمت و کرامت کارگر معترض و اتحاد و یکپارچگی کارگران را در پیش گرفته اند. باید این سیاست را هم به شکست کشاند!

اینکه هفت تپه و هپکو و فولاد و آذر آب و ... به سمبل اتحاد و اتکا به قدرت خود طبقه کارگر تبدیل شده اند، اینکه جامعه چشم امید به طبقه کارگر دوخته است، اینکه معلم و بازنشسته و زن و جوان آزادیخواه و برابری طلب، خود را در کنار طبقه کارگر مییابد، نتیجه چهل سال جدال با این حاکمیت است. این بزرگترین دستاورد طبقه کاگر ایران و جنبش عدالتخواهی و برابری طلبانه در ایران است. از این دستاورد باید مثل مردمک چشم حفاظت کرد.

باید پیروز شویم

آینده این جدال، چگونگی به پیروزی رساندن آن

کمونیت ۲۴۴

مسئله و امر هر فعال جدی کارگری و هر کمونیست و هر حزب و جریان کمونیستی است. واقعیت این است که ما و بورژوازی ایران در یک دوره تعیین کننده قرار گرفته ایم. همچنانکه بارها گفته ایم، جمهوری اسلامی هیچ افق رشدی در مقابل خود ندارد و برای بقا و حفظ حاکمیت خود تعرض به طبقه کارگر و تلاش برای مستاصل کردن آنرا در دستور دارد.

امروز نه تنها در ایران بلکه و بعلاوه اقتصاد کاپیتالیستی در دنیا جوابی برای حل معضلات بنیادی اقتصادی خود ندارد. این بی جوابی در دنیا عامل بسیاری از بحرانها، جنگ و جدالها و کشمکشها در درون خود بورژوازی جهانی است. ویرانی خاورمیانه، عروج جریانات دست راستی در خود غرب، فقر و افزایش روز مره آن، کشمکش میان قطبهای مختلف اقتصادی جهان، انشقاق در میان بورژوازی در غرب که زمانی به عنوان یک قطب واحد در دنیا وزنه ای سنگین بود، به هم ریختگی جهان ما نتیجه این بی جوابی و بی افقی بورژوازی جهانی است. امروز مسلم است که جواب کاپیتالیستی برای جهان دیگر جواب نیست.

در این دنیای به هم ریخته جمهوری اسلامی مطلقا افق رشد اقتصادی را در مقابل خود ندارد. راه انداختن اقتصاد ایران و جذب سرمایه های بزرگ، راه انداختن زیر ساختهای اقتصادی این جامعه و رشد اقتصاد کاپیتالیستی در ایران، فقط یک رویا است. روشن بود برجام هم نه در دراز مدت و نه در کوتاه مدت برای ایران در خاورمیانه ویرانه شده، راه به جایی نمیبرد.

لذا بورژوا ی ایران تمام امید خود را به این بسته است که استیصال را به طبقه کارگر تحمیل کند و طبقه کارگر را وادار به قبول شرایط برده وار کند. راه دیگری ندارد و بیکاری و اخراج و حقوق معوقه به مراکز بزرگ صنعتی هم کشیده شده است، چیزی که قبلا مورد بحث نبود. مشکل حاکمیت این است که طبقه کارگر در ایران امروز فرسنگها از طبقه کارگر زمان شاه فاصله گرفته است، کارگر دهه شصت و هفتاد نیست. قانع نیست، از بالا قطع امید کرده است، به قدرت طبقاتی خود متکی است و روی پای خود، با پرچم مستقل خود پا جلو گذاشته است و میگوید من هم جواب خود را دارم و این اوضاع را نمیپذیرم.

ما در این دوره با بحرانهای کارگری طرف هستیم. بالایی که راه حل و جواب و افق روشنی در مقابل معضلات جامعه، از جمله فقر و بیکاری و استثمار وحشیانه ندارد، نمیتواند با اتکا به سرکوب بر جامعه ۸۰ میلیونی ایران حاکمیت کند. این حقیقت امروز خود را به خوشبین ترین طیفهای حاکم هم تحمیل کرده است که راهی برای بقای خود پیدا کنند. جامعه ایران وارد دوره ای جدید از حیات خود شده است که عروج کارگر متحد با اتحاد خود، با مجامع عمومی و جنبش شورایی آن به یک فلاکتور اصلی و تعیین کننده در آن تبدیل شده است. مقابله طبقه کارگر در مقابل افسار گسیختگی حاکمیت بر کسی پوشیده نیست. هفت تپه و هپکو، فولاد و آذر شهر و حق طلبی آنها، تجمعات هر روزه و سخنرانی رهبران و فعالین آنها علیه استثمار و سرمایه داری، فقط صدای کارگران این مراکز نیست. عدالتخواهی ای که در این مراکز عروج کرده است، تنها دهانه یک آتشفشان بزرگ اعتراضی در طبقه کارگر ایران است که هنوز کاملا سر باز نکرده است. این صدای یک جنبش برابری طلبانه عظیم به وسعت ایران است که اولین غنچه های آن در این مراکز سر از خاک بیرون آورده است.

فضای امروز جامعه ایران و جنبش اعتراضی به رهبری طبقه کارگر هنوز در گام نخست است. هنوز یک صدم نیروی این طبقه در میدان نیست، اما جامعه متوجه غولی شده است که قد علم کرده و علیه ناپسامانی و فقر و فساد و بردگی تکانی خورده است.

این جنبش امروز نمایندگان راستین و سخنگویان خود را دارد. رهبران خود را عروج داده است و فردا در اولین تحرک خود صدها و هزاران اسماعیل بخشی و... را در مقابل جامعه نمایان میکند. تا همین امروز هم با عروج رهبران واقعی و سخنگویان این طبقه در دل تحركات این دوره، همه واسطه ها و ریش سفیدان و معلمین خود گمارده کارگر پناه و مصلحین اجتماعی که به نام

کارگران متحد میشوند…!

او سخن میگفتند و درس "مبارزه "را به کارگر "می آموختند"، به سایه رفتند و فراموش شدند. کارگران با پرچم عدالتخواهی و رادیکالیسم کارگری خود وارد میدان شده اند و روی پای خود جنبش سوسیالیستی این طبقه را نمایندگی میکنند.

بی هیچ تردیدی پیروزی این جنبش ممکن است و این تنها شانس بشریت در این دوره سیاه است. اما این راهی هموارنیست. صف مقابل این جنبش فقط جمهوری اسلامی و ارگانهای سرکوبگر آن نیستند. در مقابل این جنبش بخش بزرگی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی نیز در کنار بورژوازی ایران اتراق کرده است.

ما در جنگی واقعی با بورژوازی ایران هستیم و اولین جدالهای وسیع ما در همین دوره رسما و علنا در جریان است. باید در این جدال پیروز شویم و این پیروزی تنها و تنها در گرو نقش هوشیارانه و اتحاد کارگری است. این اتحاد را باید در همه مراکز کارگری با اتکا به مجامع عمومی و دخالت از پایین و دمکراسی مستقیم کارگری تامین کرد. این تنها راه امن و واقعی و تنها راه برای دخالتگری پایین و ابراز وجود متحد این طبقه است.

اتحاد کارگری امروز به همت هفت تپه ای ها و فولادی ها، هپکو و آذر آبی ها و در دل یک سمپاتی وسیع جامعه درجه ای پیش رفته است. رهبران و فعالین هوشیار این مراکز باید قدرت یکپارچه کارگران را سازمان دهند و خود به ضامن و لولای ساز یافتن این پدیده تبدیل شوند. وصل شدن محافل، ارتباط رهبران با هم، توافق و تصمیم مشترک در مورد ادامه این جدال و ایجاد هماهنگی در این مبارزات و تعمیم آن به مراکز دیگر و پیوستن به فعالین سایر بخشها و تامین همبستگی وسیعتر تا سطح سراسری یک نیاز حیاتی جنبش ما است. و این مهم کار رهبران آگاه و صاحب افق و کمونیست جنبش ما است.

رهبران و نمایندگان کارگران باید حفظ شوند. جنبش کارگری ایران رهبران و سخنگویان و نمایندگان خود را دارد. اینها قلب این جنبش و چشم و گوش آنند. موقعیت این رهبران، این نمایندگان منتخب کارگران حساس است. حاکمیت با زدن، اخراج و زندان و تهدید آنها تلاش میکند، توده کارگر را به چهره، بی سخنگو، بی متفکر و رهبر نابود کند. دفاع از رهبران کارگری، محفوظ نگهداشتن آنها در مقابل تهدیدات، حلقه زدن دور آنها در همه تجمعات و خنثی کردن هر توطئه ای علیه آنها یک فاکتور جدی در ادامه، پیشروی اعتراض کارگری است.

جامعه چشم امید به طبقه کارگر دوخته است

امروز بخش اعظم مردم ایران جمهوری اسلامی را نمیخواهند. بخش بزرگی از مخالفان از طبقه کارگر و اقشار پایین جامعه اند. اینها نیروی جنبش ما، جنبش سوسیالیستی این طبقه هستند. به میدان آوردن این نیرو و تامین اتحاد کارگری در گرو صف متحد کمونیستهای این طبقه به عنوان ستون فقرات و چشم و گوش این طبقه است. نیرویی که یک افق رهایی سوسیالیستی را در چشم انداز دارد و رهایی از بردگی و پایان حاکمیت سرمایه داری را در افق خود قرار داده است. کمونیستهای طبقه کارگر بیش از همه جریانات و گرایشات دیگر حتی در خود جنبش کارگری خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی هستند. اما خواهان نوع خاص سرنگونی خود هستند که در انجام آن طبقه کارگر سرش بی کلاه نماند. سرنگونی جمهوری اسلامی باید گامی در راه یک رهایی کارگری و سوسیالیستی باشد.

امروز با عروج کارگر در این دوره یک بار دیگر کمونیسم این طبقه، انقلاب این طبقه، خطر عروج کمونیسم این طبقه، خوشبینی به کمونیسم این طبقه نیز چون شبی بر فراز جامعه ایران به گشت و گذار در آمده است. خطر کمونیسم معینی که نقدش به نفس نظام کاپیتالیستی است، کمونیسمی که تقسیم بندی قومی و ملی و مذهبی و… را برسمیت نمی شناسد، به هیچ جنبش بورژوایی باج نمیدهد و مستقیم انقلاب کارگری

را هدف خود قرار داده است. امروز خطر این کمونیسم است که همه محافل فکری و همه متفکرین بورژوا را در نگرانی فرو برده است. کارگری که ضد حاکمیت سرمایه است با جمهوری اسلامی و بدون جمهوری اسلامی از رفع کامل استثمار و بردگی و لغو کار مزدی کوتاه نمی آید و این عین این کمونیسم است. کمونیسمی که به نام کارگر و سوسیالیسم، بارکش جنبشهای ارتجاعی نیست، به جنبشهای دیگر به نام خلفها و ملتها و دمکراسی خواه و… کولی نمیدهد. امروز روز عروج این کمونیسم است. و این کمونیسم باید در همه مراکز کاری در دل هر کارخانه و مرکزی خود را منسجم کند، متحد کند، محافل خود را متحدب و متشکل کند. جنبش کارگری و تحرکات قابل ارج این دوره، بدون اعمال نقش دخالتگر و سازمانیافته این کمونیسم، بدون دخالت متشکل و متحدب این کمونیسم به عنوان ستون فقرات جنبش برابری طلبانه طبقه کارگر، میتواند به کجراه برود، میتواند شکستمان دهند، پراکنده امان کنند و پیروزی هایمان را پس بگیرند.

این دوره محافل کمونیستی طبقه کارگر، شبکه ها و محافل کارگری، باید با درک این اوضاع و وظایف سنگین و مهمی که در این دوره بر دوش دارند نقش ایفا کنند. امروز دوره ایفای نقش ما است. ایفای نقش یک نوع ویژه از کمونیسها است. تضمین پیروزی در گرو نقش متعهد و هوشیارانه و دخالتگری جدی این کمونیسم در دل تحرکات کارگری، در مراکز صنعتی و در میان پرولتاریای صنعتی ایران و به عنوان پرچمدار انقلاب سوسیالیستی است. خلاصی از جمهوری اسلامی تنها قدم اول در راه انقلاب کارگری و در دنیای واقعی شروع این انقلاب است.

مبارزات امروز برای بهبود قدمی جدی در تامین رفاه طبقه کارگر و جامعه و نجات آن از فقر و محرومیت و همزمان قدمی در تقویت و ایجاد آمادگی جنبش سوسیالیستی ما در همین دوره است. مبارزات جاری کارگری بدون این نقش آگاهانه و متحد و متحدب ما در هر تند پیچی متواند به کجراه برود، به خون کشیده شود، به سکوی پرش جنبشهای دیگر تبدیل شود. نفس حقانیت اعتراض کارگر به وضع موجود ما را پیروز نمیکند مگر اینکه نیروی متحد کمونیستها با حزب خود این امر را در مقابل خود بگذارد و جنبش کارگری و کل محرومین را این دوره تا سرنگونی جمهوری اسلامی و بعد از آن تا پیروزی کامل انقلاب کارگری از همه مراحل، جدالها و تندپیجهای آن عبور دهد. حزب حکمتیست (خطر رسمی) این وظیفه تاریخی را در مقابل خود و همه کمونیستهای این جنبش قرار داده است.امروز دوره جنبش ما است و جامعه چشم امید به عدالتخواهی کارگری بسته است.

۳۰ سپتامبر ۲۰۱۹

طبقه کارگر، برخلاف
کلیه طبقات فرودست
در تاریخ پیشین جامعه
بشری، نمیتواند آزاد
شود بی آنکه کل
بشریت را آزاد کند.
از: یک دنیای بهتر، برنامه حزب
کمونیس‏ت کارگری – حکمتیست

تقسیم مجدد جهان، …

ترامپ، از سالها قبل و بویژه در دوره انتخابات، همواره از "مشکل" عدم توازن و برابری میزان تجارت آمریکا و چین و رشد فزاینده کسری صادرات و واردات شاکی بود. ارائه یک چنین تصویری از رابطه تجاری کشورها، برای هر کسی که کوچکترین آشنایی با روابط تجاری بین المللی داشته باشد است، بیش از حد سطحی است. این تصویر و آمارهای "تائید کننده" آن هدف دیگری را دنبال می کند. این مراجعه به این "آمارها" و "فاکتها" برای ترامپ مانند هر بورژوا و حکومت بورژوایی، ابزار پرده پوشی رابطه سرمایه حاکم آنهم در سطحی جهانی است. آمار و ارقام و میزان واردات و صادرات هر کشور، صرفا بیان شکل محدودی از تجارت است. آماری که در آن، مکانیزمهای موجود و تثبیت شده "قانونی" گردش سرمایه، نقش بانک ها در دنیای پیچیده امروز و غیره را مسکوت می گذارد، به هیچ وجه بیانگر رابطه واقعی تجارت یا رابطه اقتصادی میان قطبهای مختلف بورژوازی نیست. حتی سنجش رابطه تجاری بر اساس مقایسه اجناس مورد مبادله مانند مواد خام، کالاهای صنعتی، کشاورزی، پوشاک و غیره ، در بهترین حالت، تنها بیانگر بخشی از رابطه بورژوازی جهانی با هم است، و از نقطه نظر جامعه بشری و نیازهای آن، هنوز بیانگر هیچ چیز نیست.

مدت هاست در جامعه سرمایه داری، که در آن تولید نه با هدف رفع نیازهای جامعه که برای کسب سود سازمان یافته است، نه صادرات بر اساس مازاد تولید یک جامعه است و نه واردات براساس نیازهای آن جامعه. در این بازی مقایسه کالاهای مبادله شده و تعیین رابطه تجاری، بطور نمونه گندم و قطعات هواپیمای جنگی، هر دو یک کالا محسوب می شوند. حتی زمانیکه یک کالای معین مورد مقایسه قرار می گیرد، باز هم ارزش گذاری آن بر اساس بازار و سود و نه نیاز جامعه سنجیده می شود. مولفه های تعیین کننده در صادر کردن یا وارد کردن یک کالا نه نیاز جامعه وارد کننده یا صادر کننده، که تفاوت در هزینه تولید، مانند تفاوت هزینه تولید بنا به عوامل طبیعی چون سهولت دسترسی و برداشت از معادن، یا آب و هوای مناسب در تولید محصولات کشاورزی، ارزش نیروی کار، سطح دستمزد، میزان مهارت، و غیره، و بر این مبنا تولید ارزان و سودآوری بالای هر کالایی است. این اولین منطق تولید کاپیتالیستی است!

علاوه بر این، در دوره جهانی شدن سرمایه تنظیم رابطه اقتصادی در مقیاس جهانی، مانند واردات و صادرات، نمی تواند تک کشوری، مستقل و در خلاء، صورت بگیرد. تقسیم کار جهانی میان قدرتهای اقتصادی تعیین کننده این رابطه اند و هر کشوری نقشی در این تقسیم کار جهانی ایفا میکند. به این ترتیب است که مثلا تولید سویا (حتی به قیمت آتش زدن و نابود کردن جنگل های آمازون) در برزیل سودآور تر است تا در فرانسه، و یا مثلا نفت در خاورمیانه. و باز بر اساس همین تقسیم کار جهانی است که مثلا علیرغم اینکه ایران یکی از صادر کنندگان نفت است اما مردم با کمبود بنزین مواجه اند، همانطور که در برزیل هر روزه دهها تن سویا و میوه صادر می شود در حالیکه مردم با گرسنگی و سوء تغذیه دست به گریبانند. دوره صادرات بر اساس مازاد تولید، در جامعه سرمایه داری منتها است تمام شده.

نکته مهم دیگر آن تصویر سطحی و عامیانه، شکایت از عدم توازن به معنای "برابری" تجارت میان کشورهاست که مطرح میشود. مدعیان برابری میزان تجارت بین کشورها چنین وانمود می کنند که گویا، دنیای امروز، همچنان تابع قوانین دوره رقابت آزاد است. گویا "برابری" کشورها در بازار مفروض است و لابد همین امر باید میان چین و آمریکا رعایت شود! در صورتیکه فاتحه رقابت آزاد بیش از یک قرن است که خوانده شده است. جهان بیش از یک قرن است که میان تراست ها و انحصارات تقسیم شده است و تقسیم کار جهانی و بازار هم بر همان اساس کار می کند. نقش کشورهای مختلف در اقتصاد جهان، تولید وسایل الکترونیکی در تایوان، و یا چین، همچون تولید گوشت گوسفند در نیوزیلند، و …، بخشی از کارکرد سرمایه، آنهم در شکل انحصاری آن، مدت هاست که تثبیت شده

است. اینکه چه کالایی به بازار جهانی عرضه می شود، چگونه عرضه می شود و خلاصه جزئی ترین مولفه های دخیل در آن، همه و همه ناشی و منطبق بر رابطه و تقسیم کاری است که در سطح جهانی توسط سرمایه در همان سطح جهانی تعیین شده است. رابطه ای که نه بر اساس برنامه، بلکه مملو از هرج و مرج است. رابطه ای که تنها قانون حاکم بر آن سودآوری هر چه بیشتر است. رقابت در جامعه سرمایه داری امروز، بر خلاف تصویری که دولت های بورژوازی و اینجا مشخصا ترامپ می دهد، نه بر اساس بازار رقابت آزاد کهن، بلکه بر پایه اتحادیه ها و زد و بند های انحصارات و کارتل های عظیم شکل گرفته است. روابطی که در شکل روبنایی و سیاسی، خود را در بلوک بندی ها، دوری و نزدیکی دولت ها نشان میدهد. در یک کلام، دول "مستقل" در دنیای امروز معنایی ندارد. هر کشوری و هر بازاری بخشی از یک تقسیم جهان دنیای امپریالیستی است، که با هر تغییر و تحولی، با هر تقسیم بندی میان تراست ها و سرمایه های مالی جهانی، با خود و به موازات خود، تقسیم کار جهانی جدیدی را می سازد که در آن نقش و جایگاه هر کدام از این کشورها یکبار دیگر تعیین می شود.

و بالاخره، آنچه این تصویر "نا برابری تجاری" را بیش از هر چیز برای بورژوازی حائز اهمیت می کند، دور دست نگه داشتن این رابطه و نقش سرمایه از تیررس کارگر است. برای این پرده پوشی کوهی از تبلیغات و سازمان های گوناگون بورژوازی مرتبا مشغول به کاراند. ترامپ تنها یکی از نمونه های برجسته این تبلیغات آنهم به شکل عامیانه و پوپولیستی آن است.

"نا برابری تجاری" کلمه رمز و بهانه ای است تا ناتوانی صاحبکاران در آمریکا در رقابت را به "تنبلی" و یا "کم کاری و حتی "بی میلی" کارگر امریکایی گره بزنند و نیاز به کارکردن بیشتر و "تلاش بیشتر" کارگر را راه بیندازند! و همزمان عامل و مسبب فقر و بیکاری، تعرض به معیشت طبقه کارگر، "بی پولی" و کسری دائمی بودجه و درآمد های دولتی، این رابطه "نا برابر تجاری" و قدرتهای اقتصادی رقیب معرفی کنند. اگر اولی بهانه ای است برای تشر زدن بر کارگر، کاهش دستمزد مستقیم و بیکاری ، دومی "گواهی" است برای عدم رسیدگی به نیازهای جامعه که به زعم مبارزات کارگران به عهده دولت های بورژوایی گذاشته شده است.

این نوع تبلیغات علیه کارگر و امکانات اجتماعی که به بورژوازی و دولتش تحمیل شده است، مختص و محدود به هیئت حاکمه آمریکا نیست. این الگوی شناخته شده تمامی دول بورژوایی است. عین همین تبلیغات، البته در شکل زمخت تر آن را، طبقه کارگر در ایران روزمره تجربه می کند. سناریوها و برنامه های گوناگون حاکمیت، برای جلوگیری از کالاهای وارداتی، و یا خواست متناسب کردن صادرات و واردات، نفتی و غیر نفتی، و رجز خوانی های "اقتصاد مقاومتی" و . . . را همه تجربه کرده ایم. و باز هم از قرار هنوز مشکل کارگر ایرانی است که به اندازه کافی "کوشا" نیست؛ "جنس مرغوب درست نمی کند"؛ "قلبش برای گسترش تولید داخلی نمی طپد" و . . .

اما سیاست هیئت حاکمه امروز امریکا در مقابل چین، نمی تواند تنها برای پیشبرد این تبلیغات بورژوازی علیه کارگر باشد. این نمیتواند دلیل کافی برای پیشبرد جنگ تجاری و برقراری تعرفه ها باشد. جنگ تجاری با چین با در نظر گرفتن انبوه کالاهایی که هر دو مبادله می کنند، بدون شک بازتاب وسیعتری دارد. این جنگ تجاری از طرفی محدودیت هایی را در مقابل سرمایه آمریکایی صادر کننده به چین قرار می دهد، و از طرف دیگر افزایش قیمت های کالاهای وارداتی از چین را به همراه دارد. امری که نه فقط باعث بالا رفتن تورم میشود، بلکه بر به بی ثباتی در بازار و ناروشنی از آینده آن دامن میزند. علاوه بر این، پیشبرد چنین جنگ تجاری، آنهم میان دو قدرت اقتصادی اصلی در دنیا، نمی تواند بر بازار جهانی و روابط و تجارت در کل جهان بی تاثیر باشد. محدودیت های ناشی از تعرفه های وضع شده، عدم فروش و انبار شدن کالاها و . . . ، تأثیرات خود را بر گردش سرمایه در سطحی بین المللی بدنبال دارد که ادامه آن، آنهم در شرایط امروز، می تواند خود عاملی در مختل

^[1]

تقسیم مجدد جهان، ...

کردن گردش سرمایه و بحرانهای اقتصادی باشد.

جنگ تجاری فعلی صرفا نزاعی تجاری میان آمریکا و چین نیست و عواقب و تاثیرات آن به آمریکا و چین محدود نمیشود. سوال این است چرا بورژوازی در آمریکا و چین، حاضر به کوتاه آمدن و به نتیجه رساندن مذاکرات نیستند؟ برخلاف تبلیغات سطحی میدیا معضل نه "خود سری" ترامپ و نه "لجیاسی" دولت چین است. مشکل در توافق حول مسئله ای دراز مدت تر و وسیع تر برای تنظیم روابط میان انحصارات و کارتل های سرمایه مالی، و در سطح سیاسی میان این دول قطب های امپریالیستی است. امری که سرمایه مالی برای پیشبرد و اجرای آن، علیرغم تاثیرات منفی آن بر سرمایه صنعتی، اصرار دارد.

به عبارتی دیگر، قرار است دسترسی به بازار چین، برقراری مناسبات آن، از جمله نتایج این جنگ تجاری باشد. صحبت نه بر سر تقسیم، بلکه باز تقسیم و توافقات جدید است. پیشبرد این سیاست اما نه بر اساس منطق، نه بر اساس نیازهای چند میلیارد انسان، بلکه بر اساس زور است. زور آزمایی که به گفته لنین خود را در شکل جنگ نشان میدهد: "در شرایط سرمایه داری چه وسیله ای جز جنگ می تواند عدم تطبیق بین تکامل نیروهای مولده تجمع سرمایه از یک طرف و تقسیم مستعمرات و "مناطق نفوذ" برای سرمایه مالی را، از طرف دیگر از بین ببرد؟". امروز این جنگ، نه نظامی بلکه از راه مقابله و قراردادهای تجاری به پیش برده می شود.

همانطور که در ابتدا اشاره شد، این جنگ، بر متن و متناسب با شرایط خاص این دوره پیش میرود. در ابتدا و در نیمه قرن گذشته، پیشبرد و دستیابی به چنین توافقی از راه جنگ جهانی میسر شد. جنگی که با ساختن یک دو قطبی غرب و شرق، تناسب معینی را حاکم کرد. اما این دو قطبی با گسترش بیش از پیش سرمایه، تمرکز و تکامل های جدید، به فروپاشی بلوک شرق و سقوط دیوار برلین انجامید. غرب به رهبری ریگان و تاجر، خود را پیروز این جنگ معرفی کرد. پیروزی بازار آزاد بر سرمایه داری دولتی معنایی جز لجام گسیختگی نام و تمام سرمایه و بورژوازی نداشت. پایان جهان دو قطبی بر خلاف تبلیغات و هیاهوی ضد کمونیستی بورژوازی نقطه پایانی بر جنگهای اقتصادی، بر کشمکشها و رقابت قدرتهای اقتصادی و بورژوازی متحد و یکپارچه زیر پرچم "بازار آزاد" و "دمکراسی" نبود، برعکس پایان جهان دو قطبی آغاز فروپاشی بلوک پیروز و بی خاصیت شدن "اتحادها" و نقاط اشتراک حول رقیب یا دشمن مشترک، بلوک شرق، بود.

این دوره، که قرار بود با جنگ خلیج و پرچم "نظم نوین جهانی" جهان تک قطبی به رهبری آمریکا را حاکم کند، به شدت بی ثبات و کوتاه مدت بود. رقابت و کشمکش بر سر تقسیم جهان میان قطب پیروز به سرعت شروع شد. فشار بیشتر و بیشتر کارتل ها و نیاز بخشی از بورژوازی غرب برای شکل دادن به یک قطب اروپایی ادامه یافت. اتحادیه اروپا و آلمان متحد تشکیل شد. دنیای تک قطبی آنهم با پرچم گذشته غرب و در راس آن آمریکا، قابل ادامه کاری نبود. چین به یمن سرکوب و استعمار وحشیانه طبقه کارگر در چین، توان اقتصادی خود را افزایش داد. غرب و مشخصا آمریکا، با اتکا به قدرت نظامی خود و تحت پرچم "مبارزه با تروریسم" توانست تناسبی هر چند محدود را به قطب های جهانی سرمایه تحمیل کند. اما با گسترش انقلاب انفورماتیک و تولید سرسام آور و کاهش زمان تولید به چند صد هزارم گذشته، سودآوری و رشد غیر قابل تصور سرمایه در بعد جهانی ممکن شد. سود آوری که با اتکا به سرکوب طبقه کارگر در سراسر دنیا ممکن گردید. در این دوره است که دیگر خارج نگه داشتن چین از کلوب سرمایه های جهانی ممکن نبود. در اوایل قرن ۲۱ و بر متن این توازن بود که کالینتون از عضویت چین در سازمان تجارت جهانی حمایت می کند و قرار بر این می شود که مناسبات و تنظیمات به رسمیت شناخته شده این سازمان بالاخص در رابطه با تجارت و سهمیه

ها را رعایت کند. فراتر از این، آمریکا چین را بمتابیه "کشور دوست و نزدیک" خود در چهارچوب سازمان تجارت جهانی به رسمیت می شناسد. رابطه ای که نزدیکی و باز بودن تجارت را بین این دو کشور بمراتب افزایش داد.

اما با گسترش و سیطره نفوذ سرمایه مالی و کارتل ها و انحصارات جهانی موجود، قواعد و تعهد به آن، بیش از پیش پوچ شد. اعمال قدرت و زور، اینجا تنها معیار اصلی است. با گسترش این قدرت سرمایه مالی، و قدرت بلامنازع بانک ها بار دیگر، ولی اینبار به مفتحض ترین شکلی، تعفن و گندیدگی این نظام خود را در آنچه به بحران مالی/بانکی معروف شد، نشان داد. بحرانی که با از بین بردن تریلیاردها دلار، با از بین بردن حجم وسیعی از سرمایه انباشته شده، یکپارچه کل بازار را در اواخر دهه اول قرن ۲۱، در هم نوردید. بحرانی که بار آن را تمامی دول بورژوایی، مستقیما با اعمال سیاست ریاضت کشی، بر دوش مردم و طبقه کارگر دنیا تحمیل کردند. در ایندوره بورژوازی چین، و حوزه نفوذ آن در خاوردور، به یمن سیاست های سرکوبگرانه از یکطرف و با کنترل بیشتر دولت بر اقتصاد از طرف دیگر، و همچنین با تکیه بر نیاز بورژوازی جهانی در تضمین تولید ارزان در چین به هر قیمت، متحمل ضرر کمتری نسبت به غرب شد.

در پس همین دوره بود که چین سیاست گسترش بازار خود و پیشبرد رابطه تجاری خود را با طرح کمر بند کشوری و راه (بی آر آی) به پیش برد. این سیاستی بود که طی آن چین، با ادعای "دخالت دادن" کشورهای منطقه، سیاست گسترش تجارت با آفریقا و اروپا را به مثابه سیاست اصلی و راهگشا را در پیش گرفت. این سیاست بر متن بحران اقتصادی و نیاز بورژوازی در کشورهای مختلف به ورود سرمایه و "رونق اقتصادی" مورد استقبال بخش وسیعی از کشورها در منطقه، آسیا، آفریقا و حتی بعضی از کشورهای اروپایی قرار گرفت. دوره ای که مشخصا آمریکا، از نظر سیاسی نیز، بسیاری از این کشورها را "رها" کرده بود.

برخلاف تبلیغات چین مبنی بر هدف "کمک و بهبود و پیشرفت این کشورها"، هدف اصلی این طرح وصل کردن نیروی کار وسیع دست نخورده در شرق چین به صف صدها و صدها میلیون کارگر متمرکز شده در غرب چین بود. سرمایه گذاری و "کمک" چین به کشورهای مختلف در قالب وام های کلانی بود که به این دولت ها داده میشد. وامهایی که عملا از نظر اقتصادی و به دنبال خود این کشورها را به چین نزدیک میکرد. اهمیت یکپارچه کشورهای چین پاکستان، ایران، کره شمالی برای چین را باید از این زاویه دید. بخشی از راه چین به خاورمیانه از طریق پاکستان و ایران باز می شود، کره و مشخصا کره شمالی چین را از طریق دریا به روسیه و کشورهای اروپای شرقی وصل میکند. این سیاست و گسترش نفوذ اقتصادی و سیاسی چین به مناطق سنتا تحت نفوذ غرب و مشخصا آمریکا با مقاومت و مخالفت بخشی از بورژوازی غرب روبرو شد.

بخش وسیعی از تنش هایی که در این دوره در دنیا شاهدیم، مقابله با این سیاست، با گسترش نفوذ چین از طرف آمریکا و تجدید آرایش و تقسیم مناطق نفوذ است. تنش آمریکا با کره شمالی، نزدیکی آمریکا به هندوستان و حمایت عملی از سیاست دولت هندوستان در بحران کشمیر، دامن زدن به بحران میان پاکستان و هند، سنگ اندازی در رابطه چین و پاکستان، بعضا از طریق رابطه و دخالت مستقیم تر آمریکا در افغانستان، بحرانهای پیاپی در خاورمیانه، و سرمایه گذاری بر اعتراضات در هنگ کنگ، دامن زدن به بی ثباتی در مناطق تحت نفوذ چین و تحت فشار گذاشتن و محدود کردن حیثه اختیار سرمایه امپریالیستی چین، فشار بر چین در رابطه با تجارت و تحریم ها بر ایران، بخشی از سیاست مشخص این دوره آمریکا بوده است.

دامن زدن به بی ثباتی در مناطق تحت نفوذ چین، سیاست امروز آمریکا در مقابله با تصویری است که چین از خود، برای پیشبرد خط کمر بندی ارائه داده است. آمریکا و همچنین ژاپن و به درجه ای اروپا، سعی دارند که هرگونه وام دهی چین به کشورهای این منطقه را به "اسارت سیاسی" آنها به چین گره بزنند و وام ها را از طریق بانک

کمونیست ۲۴۴

های سرمایه های غربی به این کشورها و بسیارند. در این کشمکش غرب طق روال همیشگی از کارت های "نبود دمکراسی" و "حقوق بشر" استفاده میکند.

همانطور که اشاره شد، "جنگ تجاری" و کشمکش بر سر تعرفه های گمرکی و... آمریکا با چین، امروز بخشی از یک تعیین تکلیف وسیع تر میان کل بورژوازی جهانی است. تعیین تکلیفی که قطب های دیگر بورژوازی جهانی، هر کدام به نحوی هم بر آن تاثیر گذار و هم متأثر از آن هستند. این جنگ مسلما با مذاکره و ... به پایان برسد. کشمکش های موجود در دنیا، موقعیت قطب دیگر بورژوازی در جهان، معضلات و بخشا بحرانهای درونی هر یک از این قدرتها، از برگزیت گرفته تا موقعیت ترامپ، از هنگ کنگ گرفته تا موقعیت تنزل یافته ژاپن

۳۰ سپتامبر ۲۰۱۹

به این حزب پیوندید!

به حزب حکمتیست (خط رسمی) پیوندید، رهنمودها و فراخوان هایش را وسیعا بدست فعالین و دست اندرکاران مبارزات کارگری و مردم محروم، برسانید و به آن عمل کنید! برای این حزب تبلیغ کنید!

آن را به همگان بشناسانید! هیچ کمونیست، سوسیالیست، رهبر کارگری، سازمانده اعتراضات برحق محرومین، فعالین و سخنگویان رادیکال زنان، نباید بیرون از این حزب بماند!

آینده میتواند از آن ما، از آن طبقه کارگر، از آن محرومین و از آن زنان و مردان آزادیخواه و برابری طلب، از آن تشنگان آزادی و برابری باشد. اگر بدور حزب خود گردآییم! با آن متحد و متشکل شویم! در این حزب بروی همه شما، باز است! به این حزب پیوندید!

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)
Worker-communist Party Hekmatist
hekmatist.com

جمعه ها منتشر میشود

علیه بیکاری

www.a-bikari.com

شماره ۴۲ جمعه ۵ مهر ۱۳۹۸

اراک و هپکو گواه است:

اعتراض کارگری باید دندان در بیاورد، باید گاز بگیرد!



چرا کارگران نباید حق دفاع از خود را برای خود قایل باشند؟

چه کسی گفته تا برقراری حکومت کارگری صف اعتراض کارگری باید مورد حمله قرار بگیرد؟ چرا این ماموران نیستند که از دست خشم کارگرها فراری میشوند؟ چرا، چرا و تا کی کارگرها به نظم و قانون سرا پا وحشیانه بورژوازی بدهکار هستند؟

صفحه ۲

آتش در عمارت وزارت کار

بازی "یارانه ها" با سفره و غرور مردم یک کشور

یارانه ها یک عفريت بلاى سر جامعه است که هر از چند گاهی سر بر آورده و با یک برگه چهل هزار تومان لعنتی به جان ملت میافند، تا با فرو خوردن آخرین ذرات ذخیره غرور خویش فقر و فرسایش بیهوده برای مقابله با فقر را فریاد بزنند. دیدن و لمس دنیایی از نیاز که بند ناف زندگی میلیونها انسان را با برگه های فکسنی گره میزند، مو بر تن هر کس با یک سر سوزن شرف و کمترین عرق انسانی راست میکند. راستی تکلیف این مردم چیست؟

صفحه ۴

در یک وجبی هفت تپه و اراک:

از یک اعتصاب تا کنترل و اداره یک شهر

صفحه ۵

این یادداشت می‌خواهد نشان دهد صورت مسئله چیز دیگر، و مشکل از جنس دیگر است.

به ادعای اول بپردازیم که؛ گویا ریشه اصلی اختلافات درونی این حزب به دو شیوه برخورد به جنبش سرنگونی "است. به همین دلیل مناظره بین حمید تقوایی لیدر این حزب و محمد آسنگران از منتقدین عضو رهبری، در روزهای گذشته، با عنوان "سیاست و متد کمونیست‌ها در رابطه با جنبش سرنگونی" برگزار شد.

این ادعا واقعیت ندارد! حزب کمونیست کارگری یک جریان تمام قد ناسیونالیست پروغرب ایرانی است که در کنار جناح راست خویش در جنبش ناسیونالیستی ایران، مشغول سازماندهی همان نوع انقلابی است که کل اردوی ناسیونالیسم ایرانی و مدافعان بین‌المللی آن در میان کمپ‌های امپریالیستی، می‌خواهند؛ یعنی یک "انقلاب" که اسلامیت در قدرت و شرق‌گرایی قانونی و رسمی این رژیم را با خود ببرد. این خط امروز در چپ ایران دقیقا خط ناسیونالیستی حزب توده را نمایندگی میکند، اگر آن ورسیون سنتی در دشمنی عمیق با شاه، دوست نزدیک و متحد جنبش مخرب ارتجاع اسلامی بود، این ورسیون در دشمنی عمیق با ارتجا اسلامی، دوست نزدیک و متحد جنبش راست و قدرت‌های مخرب غرب است.

هویت ناسیونالیستی بطور درخود، یک جریان سیاسی را وارد اختلاف بر سر اهداف خویش نمی‌کند. نتیجتا مشکل آنجا پیش می‌آید که این حزب عنوان کمونیسم و کارگر و منصور حکمت را با خود بکشد و با چنین پاشنه آشیلی اعضا و کادرهایش را در هر قدمی باید با اتکا به مارکس و لنین و منصور حکمت قانع کند که "پیشروی"های شان نه همسو و پا به پای امریکا و ناتو و اسرائیل و حزب مشروطه و هواداران سلطنت، که عین تاکتیک‌های منصور حکمت است. مشکل رفع و رجوع تناقض سیاست و عمل این جریانی است، که عناوین پرطمطراق کمونیستی را هم بکشد، با کمونیسم حکمت. این منشا اصلی مقاومت بخشی از لایه کادری آن با این سیاست و آن پراتیک جاری است. آنچه که امروز به این تقابل رنگ دیگری زده است و آن را در درون آن حاد و بحرانی کرده است، تقابل علنی، پراتیکی و شفاف دو قطب کارگری و بورژوازی در تحرک سرنگونی طلبانه این دوره است، که سیمای این تناقض را عیان تر کرده است. در ادامه، به این بحث باز خواهیم گشت.

ادعای دوم؛ حککا اپوزیسیون اپوزیسیون نمی شود!

این ادعا از اولی بی پایه تر است. فرمول درست این ادعا چنین است؛ "حککا اپوزیسیون جنبش و تحرک بورژوازی نمیشود، اما در مقابل کمونیسم می ایستد".

در تاریخ بعداز استقرار جمهوری اسلامی، کمونیسم در دو دوره متفاوت با پرچم روشنی جلو صحنه سیاست آمده است. اولی در دهه هشتاد شمسی و با رشد شتابان جریان "دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب" یا "داب"، و دومی با بالا رفتن مجدد این پرچم در دانشگاهها به دنبال خیزش دی ماه دو سال پیش است. در هر دو مقطع، حزب کمونیست کارگری تنها جریانی در اپوزیسیون است که به دلیل مواضع روشن این کمونیسمی که در جامعه عروج کرده است، به جنگ آن رفته است.

در دوره داب، که همزمان با تهدیدات نظامی امریکا بود، جنبش چپ و دانشجویی که با شعار "نه به جنگ و دانشگاه پادگان نیست"، بزرگترین تحرک خویش را به نمایش گذاشت، شاهد بودیم که چگونه توسط این جریان، نام و اهداف و عملکردش انکار میشود. از زمانی که داب شکل میگرفت، تا تمام دوره فعالیت آن، در حالیکه اخبار آن توسط طیف وسیعی از چپ تا راست پوشش داده می شد و به شیوه های مختلف حمایت می شد، توسط حککا تماما سانسور خبری شد و از این طریق موجودیت آن

انکار می شد.

برای یک سازمان سیاسی که تمام موجودیتش در یک "خبررسانی" دل بخواهی و سازماندهی یک سلسله مدیای متنوع خلاصه میشود، بایکوت یک جنبش که در سطح تمام دانشگاههای اصلی ایران در جریان بوده و اکثر آنها را تسخیر کرده بود، یک سنگربندی بسیار قوی ایدئولوژیک، متحد و یکدست میخواست، که توسط حککا بسیار جدی پیش رفت.

مقطع دیگر اپوزیسیون اپوزیسیون شدن این حزب وقتی است که کمونیسم در دانشگاههای ایران در یک سال گذشته، یک بازوی قدرتمند کارگری و یک صدای پر آوازه این طبقه در کل کشور است. تظاهرات و میتینگ های متعدد در دانشگاههای مختلف کشور و سر دادن شعار شورا و "ما فرزندان کارگرانیم و در کنارشان می مانیم" و "ما همه بخشی هستیم"، هر انسان آزاده ای را به وجد می آورد. یک جریان، نه حتی چپ بلکه اندکی انساندوست، امکان ندارد به بهانه یک شعار، نسبت به این پدیده زیبا، این چنین عصبانی ظاهر شود که حمید تقوایی، در دفاع از شخصیت هم جنبش اش، در دفاع از خانم علینژاد، ظاهر شد و علیه این چپ در سنگر خزید. تقوایی در مقابل یک شعار شفاف چپ قد علم کرد که علیه حرکتی در حمایت از تحریم ها طرح شده بود. چگونگی فرمولبندی و بیان آن شعار که سدی در مقابل راست بود، ثانوی است. مهم محتوا و هدف آن شعار بود.

آن شعار علیه اقدام و تحرکی بود که در روزهای تهدید نظامی و تحریم اقتصادی و فشار تا به آخر علیه زندگی و نان سفره مردمان محروم، بازارش توسط راست در اپوزیسیون گرم بود. نه فقط به این خاطر که فعال آن حرکت عکس یادگاری با وزیر امور خارجه دولت دست راستی ترامپ گرفته است، که مهمتر اینکه بنام مبارزه مردم و زنان وارد مراد در مدیریت نوع و میزان تحریم های خوب و بد، شده بود.

با چنین پرونده ای از رفتارشان با کمونیسم در بعد اجتماعی، ادعای "اپوزیسیون اپوزیسیون نمیشویم" شان بی پایه و این اعلام آتش بس فقط و فقط شامل حال جنبش ناسیونالیسم ایرانی پروغرب میشود. اگر چنین نبود، واقعا سیاست "عطوفت" کشتی نگرقتن با میرحسین موسوی نمیتوانست شامل حال جوانان کمونیست دانشگاهها هم بشود؟

ادعای سوم میگوید که حمید تقوایی هوادار یک انقلاب همگانی علیه جمهوری اسلامی است.

این ادعا از قبلی ها بی پایه تر است. اولاً چیزی به اسم انقلاب همه با هم وجود ندارد تا لیدر حککا آنرا مطالبه کند. دوماً از نظر حمید تقوایی جنبش سرنگونی و انقلاب علیه جمهوری اسلامی یک پدیده واحد اند. سوم اینکه حمید تقوایی حتی خواهان یک سرنگونی انقلابی علیه جمهوری اسلامی هم نیست؛ سرنگونی ایدال او، از جنس آن نوع سرنگونی هایی ست که ناسیونالیسم ایرانی، امریکا و متحدین جهانی و منطقه ای آن می‌خواهند.

سه حکم بالا نیاز به بحث و استدلال دارند. برای توضیح در مورد حکم اول و دوم، توضیح منصور حکمت را می آورم که از تفاوت سرنگونی و انقلاب و مسائل پیچیده مربوط به آن میگوید. حکمت در پاسخ سوال رادیو انترناسیونال در مرداد ۱۳۷۸-اوت ۱۹۹۹ در مقابل این سوال که "بعضی از شروع یک انقلاب سخن می گویند، آیا این یک انقلاب است، آیا انقلاب ۵۷ دارد تکرار می شود؟ چه تشابهاتی میان جنبش امروز و آن انقلاب می بینید؟ چه تصویر استراتژیکی از روند اوضاع دارید؟" چنین پاسخ میدهد:

" آنچه الان در جریان است یک انقلاب نیست. می تواند شروع یک انقلاب باشد، و می تواند نباشد. به نظر من عدم تشابه میان اوضاع این دوران با انقلاب ۵۷ به مراتب بر تشابهات آنها میچرخد. آنچه ما شاهدیم شروع جنبش توده ای مردم برای سرنگونی رژیم اسلامی است. من تردیدی ندارم که این جنبش پیروز می شود. یعنی رژیم در ادامه جنبش جاری برکنار می

شود و جای خود را به چیز دیگری می دهد. اما بکار بردن مقوله انقلاب برای این جنبش این اشکال را دارد که تصاویر و معادلات انقلاب ۵۷ را در اذهان فعالین امروز زنده کند و لاجرم دینامیسم های متفاوت دوره کنونی را از چشم پوشیده بدارد.

به نظر من ایران می تواند در آستانه یک انقلاب باشد، اما چه بسا این انقلاب تازه با سرنگونی رژیم اسلامی یا لاقبل با فلج کردن آن، به معنی واقعی کلمه شروع شود. بعبارت دیگر من جنبش مردم برای سرنگونی را، با همه خیزش ها و قیام ها و نبردهایی که در بر خواهد داشت، از انقلابی که می تواند از دل این جنبش عروج کند متمایز می کنم. جنبش سرنگونی طلبی می تواند پیروز شود بی آن که لزوما کل ماشین دولتی را هدف گرفته باشد و یا در هم کوبیده باشد، بی آن که یک تک قیام پیرومند علیه حاکمیت صورت گرفته باشد. رژیم اسلامی می تواند زیر فشار مردم تجزیه شود، متلاشی شود، جایگزین شود. می تواند در نتیجه یک قیام شهری در تهران سقوط کند. می تواند با یک کودتا از بین برود. اما رفتن رژیم اسلامی به نظر من به احتمال قویتر، نقطه ای در اوائل سیر انقلاب آتی خواهد بود و نه اواخر آن. انقلاب ایران یک انقلاب همگانی و یک جنبش " همه با هم " نخواهد بود. انقلاب ایران انقلابی کارگری خواهد بود با هدف اثباتی ایجاد یک حکومت کارگری، یک جمهوری سوسیالیستی. این انقلاب از دل جنبش جاری و به احتمال قوی با موفقیت جنبش جاری عروج می کند.

نیروهایی که حکومت اسلامی را بزیر می کشند زیر بار یک رهبری واحد نخواهند رفت. این بار خامی و خوشبایوری انقلاب ۵۷ را نخواهیم دید. جنبش سرنگونی طلب اینبار به مراتب تحزب یافته تر خواهد بود. احزاب و نیروهای سرنگونی طلب در عین تنش حاد با یکدیگر وارد این جدال می شوند. اینها الטרناتیو حکومتی واحدی را نمی پذیرند. همه نیروها سقوط رژیم اسلامی را به مثابه گامی برای ایجاد نظام سیاسی مطلوب خود نگاه می کنند و جدال واقعی میان این الטרناتیوها و افق ها، میان جنبش های طبقاتی و پرچم های حزبی مختلف با پیشروی جنبش سرنگونی طلبی بیشتر اوج می گیرد.

به نظر من با سرنگونی رژیم اسلامی، جنبش توده ای بشدت در درون خود پلاریزه می شود. صفتبندی جدیدی، له و علیه پرچم کارگری، کمونیستی در جامعه پدیدار می شود. ما در صف مقدم جنبش سرنگونی طلبی در این میدان حضور پیدا می کنیم، اما نگاه مان به آنجاست. به انقلاب کارگری در یک پروسه همراه با هم و هم زمان

وقوع بیبوندند. ما برای این تلاش می کنیم. بهترین حالت برای ما همین است که رژیم اسلامی با یک انقلاب کارگری سرنگون شود و به جای آن، مستقیما و به کم مشقت ترین شکل، یک حکومت کارگری با یک برنامه کمونیستی برقرار بشود. اما این تنها و یا لزوما محتمل ترین سیر نیست. زیرا به نظر من نفس اوجگیری جنبش کمونیستی کارگری و قرار گرفتن آن در راس جنبش اعتراضی باعث تجدید آرایش در درون طبقه حاکمه و پیدایش دولت بورژوازی جدیدی به جای رژیم اسلامی خواهد شد که بتواند از موضعی قوی تر و با برخورداری از حمایتی وسیع تر در درون خود طبقه بورژوا چه در ایران و چه در سطح بین المللی، با عروج سیاسی طبقه کارگر در ایران مقابله کند. بعبارت دیگر جمهوری اسلامی ممکن است دقیقا برای اجتناب از انقلاب کارگری یا برای مقابله با آن، توسط خود بورژوازی کنار زده بشود. به هر حال فاکتورهای زیادی در رویداد های آتی دخیلند. آنچه من می خواهم تاکید کنم اینست که این مبارزه گشادتر، پیچیده تر و چند وجهی تر از مبارزه علیه رژیم سلطنت است. حتی با سرنگونی رژیم اسلامی همه نیروها، حتی بخش هایی از خود اسلامیون سرنگون شده، برای ادامه جنگ قدرت و تعیین تکلیف نهایی نظام سیاسی و اقتصادی در ایران هم چنان در صحنه می مانند. حزب کمونیست کارگری باید این پیچیدگی را در سیاست عملی و تاکتیک ها و اولویت های سازمانی خود دخیل کند.

سرنگونی هدف ماست. اما پایان کار نیست. نبرد های تعیین کننده تری در راه خواهد بود. باید

نیروی آن نبردها را از امروز متشکل کرد. این دوران برای ما نه فقط دوران مبارزه برای سرنگونی، بلکه دوران بسیج طبقه کارگر برای ایجاد یک صف مستقل و حزبی برای ادامه مبارزه تا برقراری حکومت کارگری و خلع ید از سرمایه در سیاست و اقتصاد است. راجع به معانی عملی این تعبیر از روند اوضاع می شود و باید خیلی بیشتر صحبت کرد."

در همین مورد، بحث ارزنده کورش مدرسی در مورد جنبش سبز، تحت عنوان "آنچه باید آموخت" که در پلنوم ۱۵ حزب ما تصویب شد، یک منبع با کیفیت برای مراجعین علاقمند است، که در سایت ایشان و حزب ما قابل دسترس است:

<http://www.koorosh-modaresi.com/Farsi/Text/2009/300909DC.html>

بحث روشن هر دو؛ هم حکمت و هم کورش مدرسی در مورد جنبش سرنگونی، این واقعیت است که طبقات مختلف اجتماعی طرح ها و شیوه های مختلفی برای سرنگونی و یا کنار زدن جمهوری اسلامی در نقشه دارند، تا مسیر بعدی آنها برای سازماندهی قدرت سیاسی بعداز سرنگونی را تسهیل کند.

این دو نوع سرنگونی در تجربی ترین حالت دو دسته اند؛ یک دسته سرنگونی طلبانی اند که به هر شیوه ممکن می‌خواهند از اعمال اراده توده ای برای جوارو کردن جمهوری اسلامی جلوگیری کنند. این دسته همان ها هستند که با ولایت فقیه و حاکمیت مطلق مذهب بر جامعه مشکل دارند، اما مدافع سیستم اقتصادی و اجتماعی موجود اند. به همین دلیل مخالف انحلال نیروهای مسلح رنگارنگ جمهوری اسلامی و دستگاه بوروکراسی و ماشین دولتی موجود اند. علت این است که نیروهای نظامی و امنیتی و دستگاه اداری باقیمانده از رژیم اسلامی، بلافاصله ابزار مهم جلوگیری از اعمال اراده توده ای و ابزارهای مهم و آماده در خدمت دفاع از وضع موجود در مقابل تعرض کارگر و الטרناتیو کارگری و سوسیالیستی اند.

دسته دوم سرنگونی طلب، نیروی کارگر و کمونیسم در جامعه اند که طرح شان برای سرنگونی در جهت هموار کردن راه به دست گرفتن قدرت توسط طبقه کارگر است. در سرنگونی طلبی کمونیست ها، خلع سلاح تمام نیروهای نظامی و انحلال تمام دستگاه اداری و قضایی جرو بدیهی یک سرنگونی انقلابی اند. اگر در شیوه سرنگونی بورژوازی ممانعت از دخالت اراده توده ای و شکل گیری ارگانهای قدرت توده ای تضمین شده است، در شیوه انقلابی سرنگونی، که مطلوب ترین شیوه سرنگونی از نظر منافع طبقه کارگر است، حضور توده میلیونی طبقه کارگر و محرومان جامعه و اعمال اراده آگاهانه آنها و شکل گیری شوراها و تشکل های مختلف برای بدست گرفتن قدرت، جزو داده های این سنت است.

اما چرا حمید تقوایی خواهان یک سرنگونی از نوع دسته اول است؟

اینکه هدف حمید تقوایی و حککا پیشبرد پروژه ای در خدمت یک سرنگونی از نوع اول یا از نوع بورژوازی است، رسماً و علناً و بشیوه مکتوب، در هیچ سند حزبی نیامده است؛ همانطوریکه سازماندهی یک اقتصاد کاپیتالیستی و استثماروحشیانه طبقه کارگر توسط دولت چین و ویتنام، در هیچ سندی توسط احزاب "کمونیست" این کشورها، رسماً اعلام نشده است. با این حال، نشان دادن ماهیت تماما بورژوازی مسیر حککا، به اندازه انجام این کار در برخورد به دولت چین سهل و آسان نیست. نیروی مد نظر ما حزبی است میلیتانت، پر جوش و خروش، و به قول خودشان "فعال"، که در هر قدم، در کلام و ادعا، کلی شاهد کمونیستی با اتکا به مارکس و حکمت برای اثبات حقانیت خویش می آورد. لذا برای نشان دادن ماهیت استراتژی این حزب، ناچاریم بخشا به گفته های شان اما اساسا به عمل شان و شیوه برخوردشان به امر سرنگونی در کشورهای دیگر، مراجعه کنیم:

صورت مسئله در اختلافات ...

برای نشان دادن شیوه برخورد اینها به سرنگونی و انقلاب و حتی نوع مخالفت آنها با جمهوری اسلامی، ما از اشاره به حمایت اینها از جنبش سبز و نام نهادن آن نه فقط به عنوان یک جنبش برای سرنگونی بلکه برای انقلاب مد نظر کمونیست ها، میگذریم، با این حساب که آن موضوع دیگر "کهنه" و "و بحث آن تکراری شده است.

در همین دوره، در کنار پیشروی جنبش سرنگونی طلبانه توده ای در ایران، ما شاهد جلو آمدن دو آلترناتیو به موازات هم هستیم؛ آلترناتیو کارگری همراه با شعار شوراها و به میدان آمدن جنبش های سازماندهی شده معلمان و بازنشستگان و چپ در دانشگاهها هستیم، که مطالبات روشن سیاسی و اقتصادی خویش را دارند، که کل مطالبات شان به تقویت صفوف این جنبش ها برای اعمال اراده و سازماندهی توده ای خویش می انجامد.

آلترناتیو دوم، طرح گذار از جمهوری اسلامی با اتکا به چند مطالبه است؛ استعفای خامنه ای، قانون اساسی جدید و رفراندوم برای تعیین نوع حکومت!

نسخه های گروههای چهارده نفره، از جنس و یا بخشا تکرار عین نسخه های قبلی در دوران رژیم چنچ اند. اتکای پروژه های قبلی بر سیاست رژیم چنچ امریکا، سناریوی سیاه فدرالیزه کردن یا سوریه ای کردن ایران بود. حالا که سیاست رژیم چنچ به دلیل شکست امریکا در تمام این سالها، و باخت در تقابل با رقبای دیگر، منجمله به روسیه و چین، فعلا بایگانی شده است، مراجعه و امید هواداران رفراندوم و قانون اساسی جدید و استعفای رهبر، به جناح هایی از حکومت، به کودتای سپاه پاسداران و یا ترکیبی از مجموعه اینها برای کنار نهادن خامنه ای و قوانین دست و پاگیر اسلامی، بدون دخالت از پائین و اعمال اراده توده ای است. این تمام محتوای بیانیه چهارده نفر است!

این همان گذار کنترل شده از جمهوری اسلامی است که در آن کل سیستم اقتصادی و اجتماعی و دستگاه بوروکراسی و نیروهای نظامی برای ممانعت از خروج مردمان عاصی از این نظام، سر جای خویش باقی مانده است. پرهیز از "خشونیت"، پرهیز از "آناشیشم" که اسم رمز مخالفت با دخالت توده ای در سرنگونی نظام است، و یک عبور مدیریت شده از نظام، مضمون حرف تمام سخنگویان بورژوازی در اپوزیسیون است.

در همین مناظره حمید تقوایی و محمد آسنگران، دفاع اولی از طرح چهارده نفره ها برای عبور از جمهوری اسلامی نیازمند استدلال نیست.

حمید تقوایی در این مناظره آژیتاسیون میکند که مگر آنها ناسیونالیسم ایرانی و قومی و... را نقد نکرده اند؟ مگر تفاوت های ما را ننوشته اند؟ و... هم نظران او در همان مناظره مدعی میشوند که مگر سوسیالیسم و کارگر و انقلاب کارگری حرف هر روزه آنها نیست؟ نقد ایدئولوژیک ناسیونالیسم و لیبرالیسم و آن یکی در دنیای عقاید و حمایت از طرح های زمینی اینها در دنیای سیاست بیش از پیش ما را وادار میکند که بر شیوه مخالفت اینها با جمهوری اسلامی و سرنگونی مورد علاقه آنها در عمل تمرکز کنیم؛

در همین مناظره مورد اشاره، حمید تقوایی که زیر فشار مقابل از کوره در میرود، ناچار میشود به نوعی حرف دلش را بزند. او از دست روسیه و چین عصبانی است که چرا نگذاشتند "انقلاب سوریه" به پیروزی برسد و میگوید اینها بودند که مانع سرنگونی اسد شدند. تمام بشریت سناریوی دخالت ناتو و نقشه امریکا برای آن جامعه را دید. دنیا شاهد حمایت غرب از وحوش خود در سوریه تحت نام "ارتش آزادیبخش سوری" بود که به ویرانی این جامعه و سناریوی سیاه انجامید. در متن این اوضاع و تاز بعد از اینهمه وحشیگری قدرت های مخرب غرب در این کشور، هنوز حمید تقوایی از آن به عنوان انقلاب صحبت میکند! انقلابی که روسیه مانع پیروزی اش شده است! در کیس سوریه

رهبری این حزب به این اکتفا نکرد و به دفاع از اپوزیسیون اسد متشکل در ارتش آزاد سوریه پرداخت و مخالفین "انقلابی" در سوریه را به باد انتقاد گرفتند که اپوزیسیون اسد را متهم به جنایت کرده اند و رسماً از ارتش آزاد سوریه (متشکل از داعش و جبهه النصر و...) به نام مقابله با اسد دفاع کردند. کاظم نیکخواه به عنوان رئیس دفتر سیاسی وقت این حزب در این زمینه در خرداد ۱۳۹۱ مینویسد: "حتی در تبعیت از خواست دولتهای چین و روسیه، اخیراً هر وقت بحث از جنایات دولت سوریه میشود، به نحوی به مخالفین نیز جنایاتی منتسب میگردد و به آنها هشدار داده میشود." نیکخواه با در همین راستا و در دفاع از این ارتجاع در ارتش آزاد در موقعیت رعیس دفتر سیاسی این حزب در ژوئیه ۲۰۱۳ مینویسد: "در سوریه این اساساً حکومت اسد و حکومت اسلامی ایران و حزب الله لبنان اند که دست به کشتار مردم میزنند. جنایتها اساساً از جانب اینها دارد صورت میگیرد."

نمونه دیگر انقلاب و حمایت از "دخالت انقلابی" ناتو در لیبی اتفاق افتاد. همین حمید تقوایی در آن مورد گفت که نیروهای ناتو تحت تاثیر و فشار پیشروی انقلاب در لیبی وارد کارزار هوایی شده و پیشروی انقلابیون را تسریع کردند. تقوایی به عنوان لیدر این حزب در کیس لیبی و دخالت ناتو گفت: "... در هر حال با هر نیتی که دخالت کرد از این نقطه نظر اجازه داد که انقلاب لیبی ادامه پیدا کند. ... در این مدت هم با بمباران هوایی، با کمکهای دیگری، ناتو علیه قذافی فعال بود. منتهی یک نکته مهم اینجا هست اینکه این نوع دخالتگری ها به هیچ وجه از نوع لشکر کشی به عراق یا افغانستان یا غیره نبود. نتیجه اش را هم داریم میبینیم!"

اگر ببانیه نویسان چهارده نفره امروز به بخش هایی از نیروهای نظامی برای یک کودتا امید دارند، چرا همان کودتای نظامی مورد تایید حمید تقوایی نباید باشد؟ در آن صورت حمید تقوایی میتواند بگوید که نیروهای نظامی تحت فشار انقلابیون وارد عمل شده و خامنه ای را دستگیر کرده و تمام قوانین اسلامی را تا دستور مجلس موسسان، معلق اعلام کرده اند... اگر چرخ این سازمان همچنان بر این پایه بچرخد، این وجدان راست افراطی هم روزی خود را نشان خواهد داد.

در اشتراک مواضع سیاسی حزب حمید تقوایی با امریکا و بلوک غرب و ناتو، در مقابله و سنگربندی علیه جمهوری اسلامی، کمترین ناخالصی وجود ندارد.

به این حکم توجه کنید؛ "تلاش جمهوری اسلامی ایران برای دستیابی به سلاحهای کشتار اتمی باعث تشدید کشمکش و مخاطرات اتمی در سطح جهان شده است. دستیابی رژیم اسلامی به سلاح اتمی یک نگرانی جدی مردم متمدن در سطح جهان است." هر انسان بی غرض و مرضی امروز که چنین حکمی را ببیند، بدون تردید احساس میکند که این ادعای ترامپ است، یا نتانیاهو جایی سخنرانی کرده است! اما این حکم پایه اصلی و مقدمه قطعنامه دفتر سیاسی این حزب برای اتخاذ سیاست و تاکتیک است که تحت عنوان "قطعنامه پیرامون تلاشهای جمهوری اسلامی برای دستیابی به سلاحهای اتمی مصوب دفتر سیاسی حزب - اکتبر ۲۰۰۴" تصویب شده است.

قطعنامه این حزب در مورد پروژه اتمی یک سال بعد از اشغال عراق به بهانه ای مشابه است. اینها کفش و کلاه کرده بودند که جمهوری اسلامی همانطوریکه غرب و امریکا میگوید، پروژه هسته ای دارد و تلویحا به قدری امریکا مشروعیت میدادند تا بلکه حمله نظامی شامل حال ایران هم بشود.

ظاهراً در بی خبری ما در سال های گذشته، تمام دولت های سرکش در مقابل امریکا و غرب، از کوبا تا کره شمالی و عراق و ونزوئلا و ... منبع نگرانی "مردم متمدن جهان" بوده اند!

صدام قیل از اشغال عراق توسط امریکا منبع نگرانی "مردم متمدن جهان" بود، بشار اسد بود، قذافی بود، کرده شمالی بود، و ... حزب تقوایی به روشنی میدانند چه میگوید، و میدانند "مردم متمدن جهان" چیزی جز جمعی قلندر غربی نیستند که دست شان به خون میلیون ها مردم

گوشه و کنار جهان الوده است. و به همین دلیل مردم متمدن جهان بارها علیه اینها تظاهرات های میلیونی سازمان داده و در مقابل جنگ و کشتار میلیونی مردم سنگر گرفته اند. حرکت مترقی که توسط این حزب، به شکل آشکار و وقیحانه ای مورد حمله قرار میگیرد.

رهبری این حزب در اولین اطلاعیه خود، بلافاصله پس از تهدیدات دول بریتانیا و امریکا برای حمله نظامی به سوریه، که ۳۱ اوت ۲۰۱۳ منتشر شد، تحت عنوان "دست اسد و دیگر جانین از زندگی مردم سوریه کوتاه!"، می نویسد که: "در این میان جریانات کوتاه نظر و پا در هوایی که در دوسال و نیم گذشته، جنایات رژیم اسد و حامیانش نظیر دولت روسیه و جمهوری اسلامی و حزب الله را با سکوت نظاره کرده اند، به اسم "جنبش ضد جنگ" و یا "مبارزه با امپریالیسم" میدان آمده اند. اینها عملاً و در بهترین حالت از تدوام وضع موجود دفاع میکنند."

علت هواداری حککا در سیاست های امریکا و ناتو و کل غرب در سالهای گذشته در منطقه خاورمیانه چیست؟

در کیس عراق، در سوریه و لیبی، حککا پشت سیاست جنگی امریکا و ناتو ایستاده بود. علت واقعی این حمایت ها این استدلال شان بود که با تضعیف این دولت ها، اسلام سیاسی در خاورمیانه تضعیف میشود، که به ضرر جمهوری اسلامی است!

در حمایت شان از "انقلاب" در اکراین، استدلال شان این بود که در این واقعه روسیه تضعیف میشود که خود پشت اسلام سیاسی و جمهوری اسلامی است.

در کیس "حمله" به داعش در موصل، توسط امریکا و متحدین هم استدلال اینها برای حمایت از آن جنگ، "تضعیف" اسلام سیاسی بود. در بحران به بهانه اتمی هم، اینها عیناً حب فرمولاسیون هیئت حاکمه امریکا را قورت دادند و ادعاهای قلندرهای جهان را تایید کردند.

در کیس سنگربندی در مقابل روسیه و چین، استدلال اینها حمایت این دو قدرت از اسلام سیاسی است که اسم مستعار جمهوری اسلامی نزد اینهاست.

در تمام این عرصه ها، که در متن کشمکش های بین المللی برای تجدید تقسیم جهان در جریان است، اینها پشت سیاست های بلوک امریکا و غرب و ناتو ایستاده اند. علت واقعی آن، صرفنظر از دوری و نزدیکی ایدئولوژیک، تعقیب یک سیاست است که از نظر آنها به تضعیف جمهوری اسلامی منتهی میشود.

حال من از هر کمونیست مسلط به زبان فارسی میتوانم بپرسم که این حمید تقوایی و این حککا به چه زبانی باید بگویند که ناسیونالیست های بسیار روشن بین این مملکت اند که حاضر به حمایت

کمونیست ۲۴۴

از هر سناریوی سیاه و هر جنگ و جنایت و هر حرکت ارتجاعی اند که در دنیا رخ میدهد، به شرطی که در آن، مستقیم یا غیر مستقیم جمهوری اسلامی ضرر کند و یا به اصطلاح اینها ضرر کند!

بی توجهی اینها به فقر و محرومیت مادی طبقه کارگر و توده زحمتکشان هم تماشایی است؛

در مبارزه علیه جمهوری اسلامی، برای اینها فقر و محرومیت اقتصادی مسئله نیست، چون از نظر اینها کشمکش جامعه با جمهوری اسلامی بر سر مسئله زن و اسلام حاد شده است، نه فقر مادی و نان و زندگی. این عیناً سیاست اپوزیسیون بورژوازی است که جنگ و تقابل ش با جمهوری اسلامی نه بر سر نان و فقر و محرومیت مادی که زندگی شان را تباہ کرده است، بلکه فقط بر سر اسلامیت این سیستم است.

در همین مناظره بین حمید تقوایی و محمد آسنگران، دومی بخشی از سخنان اولی را در جلسه خودشان قرائت میکند، که در آن تقوایی در هشت مارس سال ۹۶ گفته که جمهوری اسلامی نسبت به فقر در جامعه بی توجه نیست، بلکه زورش نمی رسد و بحران دارد، همین فردا اگر در خیابان علیه فقر راه بروید، نصف حکومت کنار تو علیه فقر می ایستد... به همین دلیل رابطه جامعه با جمهوری اسلامی بر سر مسئله زن و مذهب حاد شده است. آیا لازم به اثبات است که چنین نگرشی به جامعه ای که بیش از هفتاد درصد آن زیر خط فقر است، نگرش شکم سپرهای جامعه است؟ بی توجهی اینها به فقر و محرومیت و زندگی مادی کارگر و مردمان محروم، از این حزب پدیده ای ساخته است که قابل وصل شدن به محرومان جامعه نیست، چون با آنها حتی هم درد نیست. دو قطبی دلخواهی حق زن و اسلام سنیزیس یا فقر و محرومیت، تنها و تنها پرچمی برای پوشاندن بی مسئله بودن شان سر مسئله فقر و معیشت دهها میلیونها نفر زن و مرد و زیر خاک کردن واقعیات زحمت طبقاتی در ایران است.

حالا معلوم میشود که کمپین های متعدد اینها بر سر حقوق زنان و علیه تروریسم اسلامی و...، در اساس نه برای حقوق زن، که برای فشار به جمهوری اسلامی و کنار زدن اسلام گرایی این رژیم است و بس. از نظر اینها مسئله فقر و محرومیت میلیونی ابزار مناسبی برای تقابل با جمهوری اسلامی نیست، چون در جامعه حاد نیست! از نظر چه طبقه ای حاد نیست؟ از نظر شکم سپران یا از نظر آنها که محرومیت مادی زندگی شان را جهنم کرده است؟ مشکل اینها یافتن کیس مناسب برای فشار به جمهوری اسلامی است، و از این نظر کیس زنان و مذهب حائز اهمیت بیشتری اند! اینجاست که نشان میدهد مشغله اینها چیست؛ به جای درد بی درمان فقر مطلق، تکاندن اسلامیت از سیستم حاکم! همین قضیه نشان میدهد که کیس زنان هم نه به خاطر اهمیت آن در زندگی نیمی از جامعه، بلکه به این دلیل است که از نظر آقای تقوایی ابزار مناسب تری برای فشار و افشاگری علیه رژیم اسلامی ست. از این رو است که

مکتبیت هفتگی: به سردبیری آذر مدرسی دوشنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

کمونیست: به سردبیری خالد حاج ممدی ماهانه منتشر میشود

Khaled.hajim@gmail.com

نشریه نیئا : نشریه دفتر کردستان مزب، به سردبیری ممد فتاحی منتشر میشود

m.fatahi@gmail.com

از سایت های زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

www.marxhekmatociety.com

صورت مسئله در اختلافات ...

ماکزیمالیسم ظاهری اینها در مسئله زن، حتی با رگه های پیشروتر "جنبش فمینیستی غرب" که علیه راسیسم و خارجی ستیزی و جنگ و علیه فقر است، کمترین نزدیکی ندارد!

بی دلیل نیست که اینها در معادلات سیاسی داخل ایران، نه به یک ترند سیاسی تبدیل میشوند و نه به یک رگه اعتراضی در درون طبقه کارگر و مردم محروم جامعه وصل میشوند. بی دلیل نیست که حزب اینها به جز یک دستگاه تبلیغاتی و افشاگرانه حول همین کمپین های شان، روی زمین سفت و بویژه در درون طبقه کارگر این کشور، تماما هیچکاره است. اینها هر چند در دنیای واقعی دنباله رو راست اند و خود راسا نیروی تغییری نیستند، اما از آنجا که بنام کمونیسم و حکمت و منفعت کارگر فعالیت میکنند، بیش از هر چیز به طبقه کارگر و کمونیسم این طبقه و به حکمت آسیب میزند. از این رو نقد این خط تا انزوای کامل، برای ما موضوعیت دارد.

به عنوان اختتامیه؛

شیوه برخورد اینها به سرنگونی و انقلاب، همان شیوه است که در سوریه و لیبی و اکراین بطور عینی و به عنوان نمونه به ما نشان میدهند. در این کشورها، هر اندازه نیروهایی مانند ناتو و آمریکا و متحدین شان به انقلاب مورد علاقه اینها کمک رسانده اند، از آنها انتظار میرود این نقش حیاتی را به خاطر عشق اینها به این نوع سرنگونی و انقلاب، در ایران هم نشان دهند. تکرار ادعاها و حتی فرمولبندی های آمریکا و متحدین آن علیه جمهوری اسلامی، بانگ بلندی خطاب به آنها هم هست که ما را بشناسید، اعتراض ما به خامنه ای و اسلامگرایی، دقیقاً از نوع اعتراض شما "نمایندگان جهان متمدن" به آنهاست!

شیوه برخورد اینها به مسائل و معضلات توده کارگر و زحمتکش، از این سر است که آیا کیس آنها علیه رژیم کیس مناسبی برای افشاگری و سرو صدای تبلیغاتی هست یا نه. ظاهراً امروز اسلام و زن دو کیس معتبر از نظر حزب حمید تقوایی اند. اگر فردا روز کیس مناسب تری به عنوان ابزار تبلیغاتی قابل استفاده، پیدا شد، افشاگری های پرخروش و دستگاه تبلیغاتی اینها ما را خبردار میکند!

آیا حمید تقوایی منحرف شده و به راست چرخیده است؟

حقیقت این است که خط ایشان همان است که در دوره منصور حکمت هم بود. تفاوت اینجا بود که آن زمان بالانسی از گرایشات در آن حزب عمل میکرد که پراتیک سیاسی این خط را به درجاتی محدود میکرد. غیبت حکمت و رفتن ما از آن حزب، توازن قوا را به نفع خط تقوایی تغییر داده و دست او را برای هم خط کردن این جریان با خود را تماماً باز گذاشته است. فرد علاقمند میتواند بحث تحلیلی کورش مدرسی در مورد گرایشات درونی حزب کمونیست کارگری را با عنوان "حزب کمونیست کارگری، جریانات و تناقضات درونی" مطالعه و متوجه واقعات شود.

http://www.koorosh-modaresi.com/Farsi/Text/2005/HKK_Tanaqozat.html

آیا نظرات حمید تقوایی به کمونیسم کارگری بربط است؟

نظرات و خط حمید تقوایی جزو گرایشات و

داده های حاضر در درون حزب کمونیست ایران و حزب کمونیست کارگری هم بود. به این اعتبار، خط امروز او هم علیرغم تمام ارتجاعی که از آن نهفته است، جزو گرایشات درونی آن حزب در دوران حکمت هم بود. خط او البته با خط حکمت هیچگاه یکی نبود، ولی گرایشات درونی آن حزب خط او را هم شامل می شد، همانطوریکه سنت چپ کومه له ای را هم شامل می شد. بیخود نبود که حکمت میگفت در آن حزب در اقلیت است...

اگر کسانی حتی در درون احزاب منتسب به کمونیسم کارگری هنوز از جنبش کمونیسم کارگری میگویند و مجموعه این احزاب را در آن ظرف دور هم می چینند، تنها ناروشنی خود در این مورد را به نمایش میگذارند. علاقمندان به این نکته هم میتوانند به همان بحث بسیار ارزشمند کورش مدرسی در سایت او رجوع کنند.

حیات، کار و استثمار

حیات پایه ای ترین حق انسان است. جسم و روح افراد از هر نوع تعرض مصون است.

استثمار انسان ممنوع است. کار مزدی، که اساس استثمار انسان در دنیای امروز است، و همچنین هر نوع انقیاد، بردگی و بیگاری در هر پوشش و با هر توجیهی ممنوع است.

کار فعالیت آزاد و خلاق انسان است. هر کس حق دارد خلاقیت های فکری و عملی خود را گسترش داده و بکار اندازد.

هر کس مستقل از نقش او در تولید میتواند از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه برخوردار گردد. همه انسانها در برخورداری از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه دارای حق برابر هستند.

همه انسانها حق فراغت، تفریح، آسایش و امنیت دارند. هر کس حق دارد از مسکن مناسب و از ضروریات زندگی متعارف در جامعه امروزی برخوردار باشد.

از بیان حقوق جهانشمول انسان - مصوب حزب حکمتیست

هیچ قانون، سیاست و مقرراتی در جامعه نمیتواند حقوق و بندهای این بیانیه را نقض کند. هیچ فرد یا بخشی از جامعه را از هیچ یک از حقوق این سند نمیتوان محروم کرد یا مورد تبعیض قرار داد. دولت و ارگانهای اداره جامعه موظف به تضمین تحقق این حقوق و بندهای این بیانیه هستند. حزب حکمتیست

اعلام میکند که مواد حقوق جهانشمول انسان را حقوق تخطی ناپذیر مردم میداند و با تصرف قدرت سیاسی و اعلام جمهوری سوسیالیستی همه این حقوق را بعنوان مبنای قوانین و سیاست های جامعه اعلام میکند.

کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در

کردستان

(از سلسله بحث های کمونیسم کارگری - سمینار دوم)

منصور حکمت



کمونیستی و نقشه و راه حلهای خود را در مقابل دید همگان قرار میدهد. در تمام این عرصه ها متد برخورد منصور حکمت و هسته اصلی مباحثات و جهت او امروز هم برای ما کمونیستها در فعالیتی که در پیش داریم حائز اهمیت جدی است.

به همه این دلایل خواندن این مبحث را به خوانندگان کمونیست و همه کمونیستها و علاقمندان به آن تاریخ توصیه میکنم. همزمان همه علاقمندان به حقایق این تاریخ را دعوت میکنیم که به اسناد تاریخ این دوره درآدرس زیر در سایت حزب حکمتیست (خط رسمی) مراجعه کنند. ن

<http://www.hekmatist.com/Hezb%20Hekmatist%20tarix.html>

خالد حاج محمدی

کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان

(از سلسله بحث های کمونیسم کارگری - سمینار دوم)

۱- مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی

مقدمه

قبل از اینکه وارد بحث در مورد کومهله و کردستان بشویم، ترجیح میدهم ابتدا قدری به سمینار قبل [۱] و موضوعات تحلیلی تر و تئوریکتری که آنجا مطرح کردم برگردم. بطور مشخص میخواهم اینجا در مورد احزاب سیاسی و رابطه آنها با جامعه و تاریخ اجتماعی و با طبقات حرف بزنم. من اینجا به این تبیین مقدماتی احتیاج دارم زیرا در طول این بحث میخواهم به چند مساله مهم بپردازم. اول، ارزیابی از کومهله. از خود بپرسیم این یعنی چه. ارزیابی از یک سازمان؟ ارزیابی از یک جنبش؟ از یک دوره؟ یا ارزیابی از یک طبقه؟ وقتی ما از "دورنمای کار ما در کردستان" حرف میزنیم، باید این را روشن کنیم که آیا منظور ما دورنمای کار یک حزب در کردستان است؟ دورنمای کار یک طبقه است؟ دورنمای جنبش ملی است؟ باید روشن کنیم که صحبت درباره کدام اینها بر دیگری مقدم است و غیره. تا آنجا که به بحث ما درباره کومهله مربوط میشود، همانطور که بعداً به آن مفصلاً بر میگردد، کومهله یک جزء تقنیک ناپذیر از یک تاریخ وسیع تر است.

کومهله تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست ایران نیست که بود و نبودش مستقیماً تأثیر مهمی بر جهان پیرامونش نگذارد. کومهله سازمانی است که تاریخاً در دل جامعه جای گرفته و رابطه تنگاتنگی با آن دارد. بنابراین بحث ارزیابی کومهله، بحث ارزیابی نقش یک سازمان سیاسی در تاریخ معاصر خودش است و درک رابطه ایندو با هم.

ثانیاً باید این مقدمه تحلیلی تر را بگویم، چرا که باید مقداری درباره مساله ملی و طبقاتی در کردستان صحبت کنم و آنجا هم باید رابطه این مسائل اجتماعی را با حزب کمونیست در کردستان توضیح بدهم.

مقدمه: کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان، عنوان بحثی است که منصور حکمت در مرداد ۱۳۲۸ اوت ۱۹۸۹ در حزب کمونیست ایران و به عنوان یکی از سلسله بحثهای کمونیسم کارگری در سمیناری حزبی ارائه داده است. این مبحث یکی از بحثهای بسیار با ارزش و مارکسیستی است که در آن به مسائل مهمی که در مقابل حزب ما و مشخصاً تشکیلات کردستان آن قرار داشت میپردازد. بخشهای مختلف این بحث و متدی که در برخورد به مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی و جنبشهای اجتماعی بکار میبرد، متدی که در ارزیابی از فعالیت حزب در کردستان، از ارزیابی از تشکیلات کردستان حزب (کومه له) و جایگاه و نقش عرصه های مختلف فعالیت آن بیان میکند، یکی از درخشان ترین مباحثات کمونیسم ایران در دوره معاصر است که هنوز نمیتوان از آن آموخت. اقی که منصور حکمت در این مبحث در مقابل کومه له میگذارد و نقد جدی که از برداشتها و گرایشات دیگر در ارزیابی از کومه له و توقعات از این تشکیلات دارند، توقع و انتظارات خود از آن حزب و تشکیلات کردستان و رهبری آن، میانهای فعالیت و نقشه ای که برای پیشروی و ایفای نقش بزرگی که در جنبش طبقه کارگر برای آن در نظر دارد، برای فعالیت کمونیستی نه تنها آن دوره که امروز هر کمونیستی ارزشمند و موزنده است.

بازخوانی تاریخ کمونیسم ایران، باز خوانی حزب کمونیست ایران و تشکیلات کردستان آن، باز خوانی مباحثات اصلی و کمونیستی که در دل آن دوره در چپ ایران و از زبان رهبران وقت حزب کمونیست ایران پیش برده شده است، برای فعالیت این دوره مارکسیستها، رهبران و فعالین عملی کمونیست طبقه کارگر و نسل جوان کمونیست یک ضرورت مبرم است.

علاوه بر این امروز و در دل بازمینی ها و تاریخ نگاریها سطحی و غیر مستدل و تاریخ سازی های جعلی که در میان بخشی از فعالین آن دوره حزب کمونیست ایران و کومه له به نام تاریخ حزب کمونیست ایران و کومه له راه افتاده است، بازخوانی خود آن تاریخ و اسناد و مکتوبات آن به عنوان مراجعه به یک دوره مهم از تاریخ کمونیسم در ایران یک ضرورت است. با باز خوانی خود این تاریخ و اسناد و مباحثات آن، خواهیم دید پدیده ای که امروز به نام کومه له و حزب کمونیست فعالیت دارد و از اعتبار آن تاریخ میخورد، چقدر متفاوت و چقدر در مقابل تاریخ حقیقی آن حزب و تشکیلات کردستان آن، قرار دارد.

در این مبحث باید دید که منصور حکمت چگونه در تمام مراحل بحث خود از مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی، در ارزیابی از کومه له و جایگاه مهمی که این تشکیلات در مبارزه کمونیستی میتواند داشته باشد، در نگاه و برداشت از اینکه کومه له چه هست و چه نیست، در جایگاه کومه له در مبارزه طبقه کارگر به عنوان هویت اصلی و اساسی آن و همزمان در عرصه های مختلف فعالیت کومه له از فعالیت نظامی، ارگانهای تبلیغی، رهبری، اردوگاهها و محل استقرار و... ضمن ارائه نقشه ای دقیق و مسئولانه، چگونه خط فاصل خود را با برداشتهای رایج در حزب و مشخصاً در تشکیلات کردستان آن (کومه له)، در همه این میدانها جدا میکند و شفافیت یک جهت

کارگران جهان متحد شوید

کمونیسم کارگری و …

و بالاخره باید این مقدمات را بگویم چرا که لازم است حد فاصل متدولوژیک خود را با خطوط دیگری که در این حزب میبینم روشن بکنم. این مقدمات به من امکان میدهد که این گرایشات در درون حزب را بشناسانم و بگویم که متد برخورد هر یک از آنها به کار ما در کردستان و به کومهله چیست و اختلافات این گرایش‌ها به چه اشکالی بروز میکند.

مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی

در سمینار قبل گفتم که تبیین مارکس از تاریخ، و در واقع هر کس که معتقد به عینی بودن تاریخ است، این است که عینیت تاریخ در قانونمندی حرکت آن است. تاریخ یک سلسله وقایع و رویدادهای تصادفی نیست، رویدادهائی نیست که صرفا بر مبنای اراده انسانهای هر دوره رخ داده باشد. تاریخ یک قانونمندی بنیادی دارد که بر مبنای آن حرکت میکند. در سمینار قبل سعی کردم بطور خلاصه بگویم که مارکس این قانونمندی را چگونه توضیح میدهد. بحث مارکس اینست که انسانها در تلاش ناگزیرشان برای بقاء فیزیکی خود و برای بازتولید خودشان بعنوان انسان وارد روابط متقابل اجتماعی میشوند. جامعه شکل اولیه و پیش‌فرض وجود انسان است. در هر مقطع انسانها در مناسبات اجتماعی با هم بسر می‌برند که حول مساله تولید و بازتولید سازمان یافته است. بنابراین سوال اینست که این جامعه و این مناسبات چگونه تغییر میکند و از چه "حکمتی" تبعیت میکند. مارکس سرخ تمام تکامل تاریخی را در همین مناسبات پیدا میکند. اما مارکس بطور بلافاصله و بلاواسطه از تولید به تغییر جامعه و روند تاریخ نقب نمی‌زند. مارکس گام به گام لایه‌ها و سطوحی از تحلیل را مطرح میکند و از تولید و بازتولید گام به گام بحث خود را کنکرت‌تر میکند تا به نقش پراتیک و اراده و عمل انسان در تغییر جامعه میرسد. بنابراین مارکس که قانونمندی تغییر جامعه را در مناسبات تولید جستجو میکند، برای توضیح مکانیسم عملی این تغییر یکی پس از دیگری سطوح مشخص‌تری را وارد بحث میکند، که هر یک ریشه در بنیاد اقتصادی جامعه دارند، تا بالاخره نه فقط نقش اراده و آگاهی و پراتیک انسان بلکه جایگاه خرافه و مذهب و پندارهای بشر را در تغییر اوضاعش معین میکند و توضیح میدهد. برای مارکس، تاریخ از قوانین عینی‌ای تبعیت میکند، اما بهرحال این انسانها و حرکت آنها است که تغییر را باعث میشود و این قوانین را به عمل درمیآورد. در جلسه قبل گفتم که مارکس چگونه در حرکت این انسانها، موقعیت آنها در مناسبات تولید و بعبارت دیگر موقعیت طبقاتی آنها را مبنا قرار میدهد. مبارزه طبقاتی، که ریشه در مناسبات تولید دارد اما نهایتاً چیزی جز پراتیک توده وسیع انسانها نیست، پیش‌برنده تاریخ واقعی و عنصر تحول جامعه و مناسبات انسانها از شکلی به شکل دیگر است.

در جلسه قبل توضیح دادم که برای مارکس مبارزه طبقاتی شکل ایده‌آلیزه شده‌ای از جدال کسانی نیست که از طبقات سخن میگویند و بنام آنها جدال میکنند، بلکه کشمکش و تقابل دائمی در جامعه میان خود این طبقات است. جدالی عینی که دائماً میان انسانهایی که در مکانهای مختلف تولیدی قرار گرفته‌اند در جریان است. این جدال هر روزه است، وقفه ناپذیر است و در ابعاد مختلف، خواه پنهان و خواه آشکار ادامه دارد. این روح تاریخ برای مارکس است. اگر تاریخ از حکمتی تبعیت میکند اینست که مناسبات تولیدی انسانها را در موقعیتی قرار میدهد که روبروی هم قرار میگیرند و اینها با کشمکش خود اصل مناسبات تولید را هم دگرگون میکنند. در نتیجه تاریخ جامعه از الگویی تبعیت میکند و در هر مقطع دارد به تضادهای موجود در مناسبات تولید پاسخ میدهد.

اما باز هم این بحث، یعنی بحث مبارزه طبقاتی، آخرین سطح کنکرت شدن مارکس در توضیح تاریخ نیست. مساله اینست که این تضادهای زیربنائی و کشمکش طبقاتی ناشی از آن خود را در یک کشمکش‌های روبنائی نشان میدهد که تنها از طریق آنها تضادهای زیربنائی حل و فصل

میشود. تضاد میان محدودیت مناسبات تولید و رشد نیروهای تولیدی جامعه خود را بصورت طیفی از کشمکش‌ها میان انسانها بر سر مسائل متنوع، در ابعاد سیاسی، حقوقی، فکری، هنری، ادبی، ایدئولوژیکی و غیره نشان میدهد. این کشمکش‌ها در این سطح روبنائی، یعنی سطحی که بالاخره انسان را بعنوان عنصر فعاله وارد صحنه میکند، است که تکلیف تضادهای بنیادی را روشن میکند و جامعه را از یک مرحله تاریخی به مرحله‌ای دیگر میبرد. در بخش اعظم این تاریخ شعور انسانها و آگاهی آنها از روندهای زیربنائی‌ای که با جدال خود به جلو میبرند محدود است. بعنوان مثال، بورژوازی ایران در قرن نوزدهم پیدا میشود و گام به گام قرار است سرمایه داری در این کشور رشد کند و این نظام اجتماعی و اقتصادی نوین بورژوائی جایگزین نظام کهنه بشود. این یک نیاز اجتماعی است که در رشد تولید و در مناسبات اجتماعی تولید ریشه دارد. اما این روند نه لخت و عریان تحت این پرچم، بلکه تحت یک سلسله کشمکش‌ها در سطح روبنائی‌تر و با پیدایش جنبش‌هایی با هدف‌های محدود و ویژه رخ میدهد. انقلاب مشروطیت میشود، صحبت از مدرن شدن تعلیم و تربیت و آموزش زنان میشود، از نقش مطبوعات و آزادی آنها صحبت میشود، از محدودیت حقوق سلطنت حرف زده میشود، ناسیونالیسم تقویت میشود و نیاز به ساختن یک هویت ملی برای ایران به جلو رانده میشود، رضاشاهی پیدا میشود، صنعت و مدرنیزاسیون اداری و تمرکز قدرت دولتی به یک امر تبدیل میشود، جنبش ملی شدن صنعت نفت پا میگیرد، مصدق و مصدقیسم پیدا میشود که آرمان استقلال سیاسی و حق حاکمیت ملی بورژوازی ایران را به جلو میراند، اصلاحات ارضی مطرح میشود، علیه وابستگی به امپریالیسم و دولت عروسکی پرچم بلند میشود. اینها هر یک آرمانهای انسانهای زیاد و امر سیاسی و مبارزاتی آنها بوده است . هر یک از اینها نمودار وجود جدالهای متعدد سیاسی و فکری و اقتصادی در میان بخش‌های مختلف جامعه است. انسانها در این جنبش‌ها و در این سنت‌های مبارزاتی و اعتراضی و انتقادی و حکومتی شرکت میکنند، اما با شرکت‌شان در اینها تکلیف کل بورژوائی شدن جامعه را روشن میکنند. اگر به این شیوه به تاریخ ایران نگاه بکنید، آنوقت از انقلاب مشروطیت تا جمهوری اسلامی یک روند مرکب اما جهت‌دار و دارای قانونمندی را به شما نشان میدهد. عروج بورژوازی ایران از درون نظام کهنه و سپس رو در روئی آن با آنتی‌تر خودش، تبدیل سرمایه داری ایران به نظام کهنه‌ای که اکنون خود مورد اعتراض است، چکیده این تحولات متنوع و درونمایه مکاتب و جنبش‌ها و سنت‌های مبارزاتی و شخصیت‌های سیاسی مختلفی است که در تمام طول ایندوره پیدا شده‌اند و نقش بازی کرده‌اند و به مصاف هم رفته‌اند. در این پروسه احزاب متعدد ساخته شده، نبردها شده، قلم‌ها بدست گرفته شده، جدالها صورت گرفته. اما هر کدام از اینها گوشه‌ای از یک تاریخ عینی و مادی را جلو برده است که حکمت و قانون اساسی آن در زیربنای جامعه و جدال طبقات اصلی آن قابل مشاهده است.

احزاب سیاسی در این سطح از بحث و در این سطح از واقعیت وارد میشوند. احزاب سیاسی اشکال‌گرد آمدن انسانها و شرکت‌شان در این جدالهای متعدد و متنوع روبنائی است. و مستقل از اینکه این احزاب راجع به خودشان چه میگویند، با نگاه کردن به تاریخ واقعی که وجود آنها را ایجاب کرده است و با مشاهده اینکه در جهان مادی اینها عملاً دارند کدام حرکت تاریخی را منعکس میکنند و به جلو می‌رانند میتوان درباره آنها حکم داد. بعبارت دیگر پشت هر کشمکش سیاسی و حقوقی و عقیدتی، یک کشمکش واقعی طبقاتی وجود دارد، که احزاب سیاسی را باید در چهارچوب و در سایه روشن با این جدالهای بنیادی ارزیابی و دست‌بندی کرد. باید این را دید که حزب سیاسی از چه معضل مشخص در تاریخ مادی جامعه مایه گرفته است و به کدام معضل مشخص در آن دارد جواب میدهد. اینکه این حزب چرا وجود دارد، با این تاریخ واقعی چه رابطه‌ای دارد، آیا نقش مهمی دارد یاخیر، آیا جریانی بالنده یا میرنده است و غیره تماماً باید با این متد قضاوت شود. کومهله و حزب کمونیست ایران را هم باید در پرتو همین بحث ارزیابی کرد.

کشمکش‌های بنیادی در جامعه هم به یکی منحصر نیست. در هر جامعه همواره نشانه‌هائی

از گذشته و حال و آینده وجود دارد و در کنار آنچه موجود است جوانه‌هائی از آینده و بقیائی از گذشته وجود دارد. جدال کار و سرمایه در جوار جدال سرمایه با مناسبات پیشین پیدا میشود و رشد میکند. بعلاوه، در متن هر جدال اساسی طبقاتی هم اختلافات متعددی میان بخش‌های مختلف بر سر جزئیات و بر سر اشکال تحول اجتماعی مشاهده میکنید. این جدالهای اساسی و تمام‌سایه و روشن‌های درونی آن سرچشمه سنت‌های سیاسی هستند که احزاب سیاسی تازه در درون آنها متبلور میشوند و شکل میگیرند. بنابراین پیش از آنکه به احزاب سیاسی برسیم باید سنت‌ها و جریانات سیاسی را تشخیص بدهیم و اینکه هر یک از اینها نه فقط منافع کدام طبقه اجتماعی را منعکس میکنند، بلکه در درون اردوی این طبقه کدام تاکیدات، کدام اولویت‌ها و کدام افق‌ها را نمایندگی میکنند. لیبرالیسم بعنوان یک سنت سیاسی، که احزاب متعدد در جوامع مختلف بوجود آورده، با سنت ناسیونالیسم که آنهم احزاب متعدد داشته و دارد، هر دو گرایشات و سنت‌های سیاسی یک طبقه‌اند، اما یکی نیستند و بارها در تاریخ جوامع اینها را حتی در برابر هم پیدا میکنیم. بنابراین تنوع احزاب سیاسی امری طبیعی و اجتناب ناپذیر است. پشت این احزاب طبقاتند. اما این رابطه یک به یک نیست. تنوع احزاب سیاسی ناشی از این واقعیت است که انسانها در سطحی روبنائی، یعنی در اشکال سیاسی و حقوقی و فکری و غیره، وارد کشمکش‌های اجتماعی شده‌اند و کشمکشهای بنیادی طبقاتی به طیف وسیعی از جدالهای سیاسی و مشخص در جامعه ترجمه میشود. بعبارت دیگر تقابل طبقات اصلی جامعه معضلات اجتماعی متعددی را مطرح میکند، بر مبنای این معضلات گرایشات و سنت‌های مبارزه سیاسی متعددی شکل میگیرد و بر متن این سنت‌ها و گرایشات احزاب سیاسی بسیار متنوعی بوجود میآیند که در هر دوره پیشقراول و سازمانده فعالیت سیاسی انسانها بر مبنای این سنت‌ها و یا تلفیقی از آنها هستند.

از سوی دیگر، احزاب سیاسی ابزارهای گرایشات اجتماعی برای بسیج کل نیروی طبقه خویش تحت پرچم اهداف و افق ویژه خود و برای حاکم کردن کل این اهداف و افق در سطح جامعه هستند. احزاب سیاسی، در درون هر سنتی که شکل گرفته باشند پیشاروی کل جامعه و طبقات اصلی آن قرار میگیرند و برای بسیج کل پایه مادی خود در جامعه تلاش میکنند. تازه در این روند است که طبقات اجتماعی به کمک احزاب سیاسی به کشمکش‌های بنیادی میان خود معنی عملی و سیاسی میدهند. تنها به این طریق است که انسانها تناقضات ناشی از موقعیت اقتصادی‌شان و اختلاف در منافع پایه‌ای طبقاتی‌شان را به اختلافات سیاسی بر سر تحولات کنکرت اقتصادی و سیاسی و غیره در جامعه ترجمه میکنند و قادر به عمل سیاسی میشوند. احزاب سیاسی کشمکش طبقاتی را متعین میکنند و فضای لازم برای دخالت انسانهای یک طبقه در تعیین تکلیف روندهای تاریخی را بوجود میآورند. احزاب سیاسی از شکافهای طبقاتی مایه میگیرند، اما در مرحله بعد خود تازه ظرف عمل سیاسی طبقات میشوند. تاریخ جامعه نه بصورت رو در روئی لخت و عریان و غیر متعین طبقات جلو میرود و نه بصورت مبارزه مستقیم و سازمانی احزاب با هم. بستر جلو رفتن این تاریخ کشمکش طبقات اجتماعی تحت پرچم سنتهای مبارزاتی و احزاب سیاسی معین است.

سنت‌های مبارزاتی و احزابی که این نقش را پیدا بکنند، یعنی بتوانند فشار عمومی و پایه‌ای مطالبات و افق‌های طبقاتی را به فشار سیاسی و مادی در جامعه تبدیل کنند، احزابی اجتماعی‌اند، احزاب دخیل در تاریخ هر دوره‌اند. اما معنی این حرف این نیست که این احزاب عیناً نماینده کل آن منفعت طبقاتی و کل آرمان آن طبقه‌اند. جنبش سیاسی طبقه در هر دوره بالاخره به افق سیاسی و توان سنت سیاسی و حزبی که رهبری‌اش را بدست گرفته است محدود میشود. تاریخ واقعی، اما، تاکنون از طریق همین بسیج کل نیروهای طبقاتی حول افق‌های محدود جلو رفته است.

کمونیسم کارگری بعنوان حزب سیاسی

بهرحال میخواهم این را بگویم که این سطوح در بحث ما و در ارزیابی ما از حزبی که ساخته‌ایم

کمونیست ۲۴۴

وجود دارد. از دل کدام سنت‌های اعتراضی و مبارزاتی در جامعه پیدا شده‌ایم. معضلات کدام طبقه و یا طبقات مایه پیدایش حزب ما بوده است، چه رابطه‌ای با طبقه در صحنه سیاسی پیدا کرده‌ایم و کدام افق را جلوی جامعه و جلوی طبقه قرار میدهیم و چه رابطه عملی‌ای با طبقه کارگر در صحنه پراتیک اعتراضی داریم. بنابراین خیلی روشن است که ارزیابی ما از حزبمان نمیتواند یک ارزیابی یک بعدی و تک جوبی، خوب است یا بد، کارگری است یا نه، اجتماعی است یا نه، باید بخود بیالد یا نه، باشد. من میخواهم تصویر عینی و مارکسیستی از حزب، و از کومهله که موضوع بحث امروز است، بدهم. نمیخواهم خیال کسی را راحت و یا ناراحت کنم و یا به پراتیک تاکنونی نمره بدهم. باید بدانیم که راجع به هر یک از این ابعاد یک حزب و یک جنبش طبقاتی چه ارزیابی‌ای داریم. بدون این صحتی از یک درک درست و مارکسیستی از "چه باید کرد"مان و دورنما و وظایفمان نمیتواند در میان باشد.

یک نکته کمونیسم کارگری را بعنوان یک سنت اعتراضی و یک گرایش حزبی طبقه کارگر از نظر آنچه که تاکنون گفتم از سایر حرکت‌های حزبی در جامعه متمایز میکند. (منظور من از کمونیسم کارگری اینجا بحث‌های پس از کنگره دوم یا مواضع خودم نیست. من این کلمه را بجای کلمه کمونیسم بکار میبرم. منظور من آن گرایش کارگری است که مانیفست کمونیست را بعنوان بیانیه خودش صادر کرد). این تمایز در این است که این گرایش حامل کل آرمان کارگری و کل افق کارگری برای تغییر جامعه است و برخلاف سنتهای مبارزاتی دیگر در جامعه و برخلاف سایر احزاب سیاسی طبقات مختلف منفعت و افق ویژه و محدودی را دنبال نمیکند. مارکس اینرا در مانیفست کمونیست بروشنی بیان میکند :

"کمونیستها حزبی مجزا در برابر سایر احزاب طبقه کارگر نیستند. آنها هیچ منافی جدا منافع پرولتاریا بطور کلی ندارند. آنها اصول فرقه خاصی برای خود بمنظور شکل دادن و قالب زدن به جنبش پرولتاریائی نساخته‌اند. کمونیستها فقط از این جهت از سایر احزاب طبقه کارگر متمایزند که: ۱- در مبارزه کشوری پرولتراهای کشورهای مختلف، آنها منافع مشترک کل پرولتاریا را برجسته میکنند و به پیش می‌رانند. ۲- در مراحل مختلفی که مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی باید طی کند، آنها همواره و همه جا نماینده منافع کل جنبش‌اند.

بنابراین از یکسو، از نظر عملی، کمونیست‌ها پیشروترین و مصمم‌ترین بخش احزاب کارگری هر کشورند، بخشی که تمام بخش‌های دیگر را به جلو سوق میدهد، و از سوی دیگر، از نظر تئوریک، آنها این امتیاز را بر کل توده عظیم پرولتاریا دارند که مسیر پیشروی، شرایط و حاصل نهائی کل جنبش پرولتاریائی را بدرستی میشناسند."

بنابراین کمونیسم کارگری بخشی از جنبش طبقاتی است که منافع و آرمانهای کل این جنبش و افق پیشروی و پیروزی تمام و کمال آنرا نمایندگی میکند. با اینحال این به آن معنی نیست که این بخش، این گرایش، بطور اتوماتیک افق خود را بر جنبش طبقه کارگر مسلط کرده، و پراتیک اعتراضی کارگر را رهبری میکند. کمونیسم کارگری هم، بعنوان یک سنت سیاسی و مبارزاتی تابع همان ملزوماتی است که به آن اشاره کردم. باید بتواند نگرش خود را به کل طبقه تسری بدهد، باید بتواند نیروی طبقه را حول اهداف و آرمانهای خود، که در این مورد ایدا" و ویژه" نیست، بسیج کند و در صحنه عمل سیاسی به میدان بکشد. کمونیسم کارگری هم باید بتواند احزاب سیاسی قدرتمند از خود بیرون بدهد و خود را به پراتیک اعتراضی طبقه در مقیاس وسیع مرتبط کند.

از نظر تاریخی، کمونیسم کارگری از همان دوره مارکس به این سو همواره یک سنت مبارزاتی زنده بوده است. در مقاطعی در تاریخ کشورهای مختلف احزاب سیاسی خود را هم بوجود آورده و طبقه کارگر را به انقلاب نیز کشانده است. کارنامه این گرایش گواه دخیل بودن جدی آن در تاریخ قرن بیستم است. مدتی طولانی است که بدنبال شکست تجربه کارگری در شوروی این گرایش احزاب سیاسی جدی‌ای ببار نیاورده است. علل این را جای دیگری بحث کرده‌ایم. اما بعنوان

یک سنت مبارزاتی این جریان نقش کماکان مهمی در جنبش کارگری داشته، هرچند در کشورهای زیادی این نقش بیشتر بصورت "سوق دادن سایرین به جلو" نمودار شده و در اعتراضات جاری کارگری و در شکل دادن به ذهنیت و نگرش و روشهای رهبران جنبش اعتراضی طبقه نقش خود را بازی کرده است.

ارزیابی از کومه‌له: یک مرزبندی در روش برخورد

قبل از پایان این بخش میخوامم با سایر نگرش‌ها در حزب در زمینه ارزیابی از کومه‌له حد فاصل خود را روشن بکنم. من درباره کومه‌له زیاد صحبت کرده‌ام. تصویر من همین چیزی است که گفتم. من به یک تاریخ واقعی و اِبْژکتیو، به یک مبارزه عینی میان طبقات اجتماعی قائلم و از زاویه این مبارزه است که همواره میکوشم به حزب و به کومه‌له نگاه بکنم. همین متد مرزبندی‌ای میان شیوه برخورد من به مساله ارزیابی کومه‌له با سایر برخوردهائی که در این حزب هست بوجود میآورد. اولین شیوه‌ای که میخوامم مرز خود را با آن روشن کنم، شیوه برخوردی است که ارزش و جایگاه تاریخی کومه‌له برای مبارزه کارگران را درک نمیکند. کسانی که این شیوه را دارند یا خود نسبت به مبارزه کارگر ناحساسند و یا چنان تصویر ایده‌آلیزه شده و کتابی از این مبارزه دارند که نمیتوانند ببینند تاریخ واقعی این مبارزه هم اکنون چگونه به کومه‌له گره خورده است. شخصا بارها جواب این ایراد را به این و آن داده‌ام که کومه‌له "سازمانی دهقانی است"، "ناسیونالیست است" و غیره. این دیدگاه از یک سلسله تصاویر تجربیدی درباره کمونیسم و مبارزه کارگری شروع میکند و چون کومه‌له را مطابق الگوی خود، خواه از لحاظ نظری و خواه عملی، نمیبیند و چون تصویری از جدال گرایشات در حزب ما ندارد، کلا ارزش و پتانسیل تاریخی کومه‌له و جایگاه واقعی آن در مبارزه کارگری را منکر میشود.

دیدگاه دیگر کاملا عکس این است. کومه‌له را میبیند و تاریخ را نمیبیند. "کومه‌له هست پس من هستم". در این شیوه برخورد کومه‌له بعنوان یک سازمان ایده‌آلیزه میشود و به یک امر درخود تبدیل میشود. حکمتش را از خودش میگیرد. تشکیلات نقطه شروع تعقل و ارزش‌ها و معیاره‌است. گفتم که حتی اگر تشکیلاتی اینطور راجع به خودش فکر کند باز هم ما بعنوان مارکسیست موظفیم آن را در سایه روشن با کشمکش‌های اجتماعی واقعی که در پس آن نهفته است و آن را ایجاب کرده است و در رابطه با معضلات اجتماعی که به آن پاسخ میدهد قضاوت کنیم. اصل اصالت تشکیلات، سیاست و تاریخ جاری بیرون خودش را محو نمیکند. برعکس خود نشان دهنده اینست که سنت سیاسی‌ای که این تشکیلات را بوجود آورده مفروض گرفته میشود و تقدیس میگردد. یک تشکیلات ابزار پیشبرد سیاست طبقاتی معین است حتی اگر خودش، مانند مجاهدین، خود را مبدا تاریخ و یک ارزش درخود بیانگارد. تقدس تشکیلات فقط یعنی تمکین به سیاست خودبخودی حاکم به تشکیلات یعنی پذیرش و مفروض گرفتن و تقدیس موقعیت عینی و موجود تشکیلات در جدال عینی طبقاتی. اگر گسستن از هرنوع محک و ملاک بیرونی و طبقاتی برای توضیح حقانیت تشکیلات خود یک سنت کار سیاسی بورژوازی است. برای کمونیسم کارگری اگر سازمان ارزش دارد برای اینست که دارد در یک تاریخ واقعی، در یک جدال وسیع اجتماعی به نفع طبقه کارگر نقش بازی میکند. هر لحظه که تشکیلات دیگر ابزار این مبارزه اجتماعی نباشد، و لاجرم ابزار امر دیگری بشود، تمام ارزش خود را برای کارگر و کمونیست از دست میدهد. از این موضع است که هنگامی که از نقطه نظر منفعت طبقاتی و از نظر امر کمونیسم کارگری به کومه‌له نگاه میکنیم هم برای ما ارزش پیدا میکند و هم خود را موظف میبینیم که مدام تغییرش بدهیم. تنها با قرار دادن خود در موضع کسی که در یک کشمکش عینی اجتماعی و طبقاتی شرکت کرده است، میتوان تصویر درستی از ارزش و اعتبار یک حزب سیاسی و

نقاط ضعف آن داشت. اختلاف من با دیدگاههایی که در این حزب در زمینه ارزیابی از کومه‌له و درونمای آن وجود دارد از همینجا سرچشمه میگردد. من آن جریانی که قید کومه‌له را میزند و برایش شانه بالا میاندازد را جریانی به غایت روشنفکرانه میدانم که نه از جدال اجتماعی واقعی چیزی فهمیده و نه از مارکسیسم و از تئوری کمونیسم شناختی دارد. کسانی که از موضع به اصطلاح کارگری ارزش کومه‌له را منکر میشوند، (و از این قماش داشته‌ایم)، نمیفهمند که مکانیسم جلو رفتن امر کارگران در جهان مادی چیست. نمیتوان نیروی واقعی پیشبرنده تاریخ جاری کارگری را قلم گرفت و تا وقتی سازمانی مطابق الگوی از پیشی بوجود نیامده یکجانی منتظر شد. تاریخ واقعی طبقه کارگر در کردستان و آن کشمکش اساسی که امروز کارگر کرد را در برابر سرمایه و بورژوازی قرار داده است از طریق کومه‌له پیش میرود. تکامل مبارزه کارگری در کردستان امروز، پیشروی و یا درجا زدن آن، به عملکرد کومه‌له گره خورده است. در قیال دیدگاه دیگر میگویم کومه‌له به اعتبار این کشمکش اجتماعی بیرونی ارزش پیدا میکند. سازمان بزرگ و رزمنده و فداکار در تاریخ جهان زیاد بوده است. سوال اصلی اینست که این سازمان با نبرد اجتماعی کارگر چه رابطه‌ای دارد. این سوال نظری من نیست، سوال عملی کارگر است. در جهان ما نه فقط سازمانهای سیاسی، بلکه مقولات بسیار کلی‌تر و تجربیدی‌تر هم، مانند خلاقیت هنری، اخلاقیات، انساندوستی و غیره، بدون ارجاع به مبارزه اجتماعی واقعی فی نفسه قابل ارزیابی نیستند. درباره تمام اینها فقط میتوان از موضع کسی که در یک مبارزه اجتماعی و عینی دخیل و جانبدار است حکم داد. در یک کلمه شاخص ارزیابی ما از کومه‌له باید نقش آن و رابطه مادی آن با جنبش ضدسرمایهداری کارگر و ذقایی و لحظات این جنبش باشد، و نه فاکتورهای کمی و کیفی خود این سازمان، اینکه چند سال سابقه دارد، چه شدایدی را تحمل کرده است، از چه انسانهای فداکار و با شهامتی تشکیل شده، از کدام تشکیلات دیگر بزرگتر است و غیره. از موضع تاریخ واقعی و اجتماعی مبارزه طبقات میتوان قضاوت کرد که این سازمان، با همین خواص داخلی‌اش در چه دوره‌هائی به این نبرد بیرونی نزدیکتر و دورتر بوده، اگر بخواهد ارزش سیاسی‌اش را برای کارگر حفظ بکند و یا واقعا تحقق ببخشد چه باید بکند، سیاستی که در هر مقطع بر آن حاکم است و پراتیکی که انجام میدهد تا چه حد به این امر خدمت میکند. این بر عهده هر تشکیلاتی است که خود را دانا با این شاخص محک بزند. این بر عهده هر سازمان کمونیستی است که مداوما نشان بدهد که دارد خود را به این کشمکش اجتماعی بیرون خود و به امر کارگر در این کشمکش مربوط و مربوطتر میکند.

خلاصه میکنم. کمونیسم کارگری آن دیدگاهی در حزب ماست که به خود حزب از نقطه نظر یک جنبش اجتماعی نگاه میکند. ما این را فرض میگیریم که حزبی که نام خود را کمونیست گذاشته است باید به این کشمکش طبقاتی بیرون خود پاسخگو باشد و از آن مایه بگیرد. اما ما این را نیز میدانیم که تاریخا حزب ما، و کومه‌له بعنوان پدیده مشخصی در درون حزب، از این جدال عینی مایه نگرفته است، بلکه باید در یک روند بسمت این جنبش طبقاتی رانده شود. در این روند باید تغییرات مادی در این حزب و در فکر و عملکردش صورت بگیرد. کمونیسم کارگری تا آنجا که به حزب کمونیست ایران مربوط میشود نیرویی برای تحقق هرچه سریع‌تر و جامع‌تر این انتقال است. این بخشی از تلاش ما برای ایجاد احزابی است که دیگر مستقیما از جدال اجتماعی کارگر علیه سرمایه و فقط همین مایه میگیرند و به نیازهای آن پاسخ میدهند.

کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان ۲- حزب کمونیست، کومه‌له و کمونیسم کارگری یک ارزیابی فشرده

در برخورد به حزب کمونیست ایران و کومه‌له بعنوان بخشی از این حزب هم همین متد را باید بکار برد. باید از زاویه مبارزه طبقات اجتماعی و سنت های اعتراض سیاسی طبقات به این تشکیلات نگاه کرد. باید پرسید حزب از چه کشمکش اجتماعی مایه گرفته است، از درون کدام

سنت یا سنت های سیاسی بیرون آمده، چه رابطه پراتیکی با طبقه کارگر پیدا کرده و کدام افق را جلوی آن میگذازد و بالاخره باید روشن کنیم که جهت حرکت این حزب چیست. پاسخ این سوالات را باید بر مبنای ارزیابی های عینی و تاریخی داد و نه بر مبنای تعلق خاطر و ایمان ایدئولوژیک. به صرف اینکه حزبی خود را مارکسیست میدانند و از منافع طبقه کارگر حرف میزند فوراً نمیتوان آن را حزبی پرولتاریائی و رهبر طبقه کارگر تعریف کرد. ایدئولوژی و پراتیک سازمانی حزب ما در تعیین جایگاه طبقاتی و اجتماعی اش نقش دارد، اما این یک رابطه اتوماتیک نیست. حزب کمونیست ایران را هم نباید، مانند هر جریان دیگر، بر مبنای آنچه که اعتقاد دارد و آنچه که درباره خود میگوید قضاوت کرد. باید در موضع طبقه ایستاد و با بینشی مادی به این حزب نگاه کرد و جایگاه آن و روند حرکت آن را شناخت.

من نظرم را درباره ماهیت و جایگاه حزب کمونیست ایران بدفعات تشریح کرده ام و این نظرات حتی بعنوان موضع رسمی حزب در نشریات ما چاپ شده. بنظر من حزب ما در یک موقعیت انتقالی است. از گوشه خاصی در جامعه پیدا شده و به سمت جای دیگری حرکت میکند. علت این خصلت انتقالی اینست که حزب ما ساخته تنها یک گرایش اجتماعی و یک سنت مبارزاتی نیست. حزب ما چند بنی است. جدال میان این گرایشات و این سنت ها که تا پیش از تشکیل حزب در چهارچوب وسیع تر اجتماعی ادامه داشت، امروز تا حدود زیادی به درون حزب ما رانده شده است. بخشی از مبارزه و کشمکش سنت های سیاسی در جامعه ایران امروز جزء تاریخ درونی حزب ما شده. این گرایشات کاملا ملموس و قابل شناخت هستند و نیازی به حدس و گمان درباره آنها نیست.

حزب ما در درون یک سنت ضد پوپولیستی ساخته شد. آنچه که ما به آن مارکسیسم انقلابی ایران نام داده بودیم. اما این سنت ضد پوپولیستی، بخصوص آنجا که خود را در اشکال سازمانی شکل داده بود، فی الحال حاصل تلاقی دو سنت مبارزاتی اصلی در درون سوسیالیسم ایران بود. انقلاب ۵۷ سوسیالیسم کارگری در ایران را فعال کرد، مارکسیسم فضا و فرجه ای برای رشد پیدا کرد. در بیرون سازمانهای سیاسی چپ رادیکال جنبش کارگری با شوراها و مبارزه برای کنترل کارگری، با جنبش بیکاران و با اعتراضات روزمره برای گسترش اقتدار و حقوق کارگران وسیعا فعال شده بود. در درون چپ رادیکال ایران انتقاد مارکسیستی به بستر اصلی و پوپولیستی این چپ بالا گرفت. این جریان انتقادی ارتباط عملی و تشکیلاتی ویژه ای با تحرک مستقیم کارگری نداشت. اما منعکس کننده این فشار اجتماعی و به یک معنا نماینده آن در درون چپ رادیکال ایران بود. حاصل این تلاقی، برآیند این فشار اجتماعی و بیشکل سوسیالیسم کارگری و این انتقاد مارکسیستی به پوپولیسم و پایه های سیاسی و برنامه ای چپ رادیکال ایران، قطب بندی شدن سریع چپ ایران و پیدایش یک جناح رادیکال و ضد پوپولیست در درون آن بود که بسرعت در تمام جریانات اصلی این چپ به سازمانها و فراکسیون های "مارکسیست انقلابی" شکل داد.

این مارکسیسم انقلابی جریان حزبی و سازمانی سوسیالیسم کارگری ایران نبود، بلکه از نظر اجتماعی انتهای رادیکال چپ ایران بود، چپ ترین جناح آن بود. جناحی بود که برای نخستین بار در تاریخ دوره اخیر موجودیت چپ ایران پرچم نظریات و سیاست های کارگری را در تقابل با طبقات دیگر و احزاب سیاسی که با تبیین های خلقی فشار طبقات دیگر را منعکس میکردند، بر افراشت. جریان مارکسیسم انقلابی در تقابل با تمام روایات خرده بورژوانی و بورژوانی از مارکسیسم، مدافع ارتدکسی مارکسیسم و تفسیر لنینی از تئوری مارکس بود. اما این جریان همچنان ایستگاه آخر رادیکالیزه شدن چپ رادیکال ایران بود. حوزه اجتماعی فعالیت این جریان همان بود. این جریان نیز نه از محیط اعتراض کارگری مایه گرفته بود و نه در ارتباط ویژه ای با آن قرار داشت. اولویت ها و مشغله های این جریان نیز همچنان کمابیش در چهارچوب چپ غیر کارگری محدود بود. انقلاب ایران، یعنی همان رویدادی که کل جامعه را تحت تاثیر قرار داده بود، و شیوه برخورد به معضلات این انقلاب محور اصلی تفکر سیاسی این جریان بود. ماتریال انسانی و سنتهای مبارزه عملی این جریان نیز اساسا از همان چپ رادیکال و غیرکارگری ایران

اخذ شده بود. نکته ای که بهرحال اینجا باید تاکید کنم این است که به این ترتیب "مارکسیم انقلابی ایران" خود یک چهارچوب موقت فکری و سیاسی برای دو سنت مبارزاتی متفاوت بود. سوسیالیسم کارگری و رادیکالیسم چپ غیرکارگری ایران. شکاف های میان این دو سنت تا مقطع طرح مباحثات کنگره اول اتحادمبارزان کمونیست هنوز مشهود نشده بود و برای فعالین این جریان ملموس و قابل درک نبود. به این بحث پس از توضیح پایه های اجتماعی کومه‌له و تشکیل حزب بر میگردم.

با کومه‌له عوامل دیگری نیز وارد این تصویر میشود. قبل از انقلاب ۵۷ کومه‌له سازمانی در چهارچوب چپ رادیکال ایران بطور کلی است و قطب بندی های درونی این چپ و اوضاع بین المللی کمونیسم زمان خود را منعکس میکند. به اعتقاد من، تا این مقطع جامعه کردستان و ویژگی های آن هنوز خصلت ویژه کردستانی به کومه‌له نبخشیده است. کومه‌له سازمانی سیاسی کار و معتقد به کار توده ای است و به این اعتبار یک پای صفتبندهای درونی کل چپ ایران در قیال مشی چریکی است. تحت تاثیر مائوئیسم است و به این عنوان گوشه ای از کل قطب بندی کمونیسم زمان خود در سطح جهانی است. علیرغم اینکه فعالین اصلی آن در کانون های سیاسی در کردستان بار آمده اند و لذا بیش از سایر بخش های چپ ایران نسبت به معضلات جامعه کردستان و ستم ملی حساس و مطلعند، افق ویژه کردستانی ای را جلوی خود نمیگذارند و سازماندهی خاص کردستانی را دنبال نمیکند. فعالین و رهبران این جریان در زندانها، مانند سایر زندانیان چپ، عناصر و کادرهای جنبش کمونیستی ایران بطور کلی شناخته میشوند.

انقلاب ۵۷ این وضعیت را دگرگون میکند. تحرک عمومی توده ای در ایران این جریان را بطور وسیع و علنی به میدان میکشد. اعتقاد به کار توده ای و آشنائی فعالین این جریان با نیازها و مسائل زحمتکشان کرد آن را از یک امتیاز اولیه نسبت به سایر بخش های چپ ایران برخوردار میسازد و حتی قبل از قیام و شکل گرفتن جمهوری اسلامی، کومه‌له رابطه پراتیک جدی تری با جامعه کردستان و اعتراض توده ای در این منطقه پیدا میکند. این تأثیری دوگانه داشت: از یکسو کومه‌له در قیاس با کل چپ ایران از رابطه نزدیک تری با توده ها برخوردار میشود و از سوی دیگر، کردستانی تر میشود و از چپ ایران فاصله میگیرد. با پیدایش جمهوری اسلامی و آغاز سرکوب کردستان، و همچنین با مشروعیت پیداکردن رژیم اسلامی در کل کشور، مساله ملی در کردستان پایه جدیدی برای مقاومت و ادامه مبارزه در کردستان بوجود میآورد. مساله ملی و مبارزه برای حق تعیین سرنوشت، بعنوان یک کشمکش اجتماعی و بعنوان سرچشمه یک سنت مبارزاتی و اعتراضی ویژه کومه‌له را بشدت تحت تاثیر قرار میدهد و چهارچوب سیاسی و فکری ویژه ای را به آن تحمیل میکند.

همینجا لازم است قدری درباره مساله ملی صحبت کنم تا بتوانم آن نحوه ویژه ای که این مساله برکومه‌له و سپس بر حزب کمونیست ایران تأثیر میگذارد را توضیح بدهم. بنظر من در عصر ما مبارزه ملی فاقد هرگونه پایه واقعی در مناسبات و زیربنای اقتصادی جامعه است. عصر ما مدتهاست که عصر انقلاب کارگری است. مدتهاست که رهائی ملی فی نفسه مبین گذار به هیچ حلقه بالاتری در تکامل مناسبات تولیدی و در مستعمرات این حکم صادق نیست. در این دوره مبارزه ملی یک پیش شرط بنیادی تکامل سرمایهدارانه جامعه است. برای دهها کشور در آفریقا و آسیا و آمریکای مرکزی و جنوبی مبارزه ملی یک امر واقعی و تلاشی برای رفع موانع واقعی رشد سرمایه داری بود. در دوره ما چنین نیست. اما این ابدا به معنی مادی نبودن مساله ملی و بی ربطی تاریخی آن نیست. ستم ملی شکلی از ستم است که هنوز بر بخشهای وسیعی از مردم جهان اعمال میشود. این یک درد واقعی است که لذا همراه خود مقاومت علیه آن و مبارزه علیه آن را ببار میآورد و این مبارزه و مقاومت ذهنیت و عمل سیاسی توده های وسیعی از کارگران و زحمتکشان را شکل میدهد. ستم ملی ناسیونالیسم و مبارزه ناسیونالیستی را بوجود میآورد و زنده نگه میدارد. از میان رفتن زمینه های اقتصادی مساله ملی خود بخود نه ستم ملی را از بین میبرد و نه

^[1]

کمونیسم کارگری و …

ناسیونالیسم را، بعنوان پاسخ بورژوازی به این مساله و بعنوان سنت سیاسی اعتراض علیه ستم ملی، از صحنه محو میکند. مساله ملی بهرحال باید با رفع ستم ملی پاسخ بگیرد، حال چه با وحدت ملت های مختلف با حقوق و امکانات برابر در یک چهارچوب کشوری وسیع و چه با استقلال و کسب حق حاکمیت ملت فرودست.

مساله ملی و مبارزه ملی در کردستان یک امر واقعی بود. اما اینکه این مساله به صدر مسائل جامعه کردستان رانده شد و احزاب سیاسی اصلی در کردستان را حول خود فعال کرد از اینرو بود که مساله ملی چهارچوبی برای تداوم اعتراض سیاسی فراهم میکرد، در شرایطی که بنظر میرسید انقلاب ۵۷ عملا توسط ضدانقلاب اسلامی از ریل خارج شده و یا سرکوب شده است. برای بورژوازی کرد از نظر برنامه ای مساله ملی کل پلاتفرمش بود و از نظر سیاسی امکانی بود برای ادامه چک و چانه زدن و امتیاز گرفتن از دولت مرکزی که با آغاز زوال حکومت شاه ممکن شده بود. برای کومهله و برای زحمتکشان این سنگری برای ادامه فعالیت گسترده سیاسی بود، چهارچوبی، ولو بسیار محدودتر، برای ادامه مبارزه ای که رفع ستم ملی تنها یک جزء آن بود. بهرحال به پیش رانده شدن مساله ملی گواه زنده شدن و فعال شدن ناسیونالیسم کرد و مسلط شدن افق مبارزاتی و مطالبات آن در کل جامعه بود.

به این ترتیب ناسیونالیسم در سرنوشت کومهله نیز شریک شد. جناح چپ این ناسیونالیسم در صحنه مبارزه حزبی نیروئی مناسب تر از کومهله نمیدید و لذا بعنوان یک پایه دوم، و بعنوان نیروئی که قدرت بسیج وسیع و اجتماعی در خود میدید، به این جریان ملحق شد. ناسیونالیسم در درون کومهله هیچگاه پرچم مستقلی بلند نکرد. وجود این سنت در درون کومهله اساسا خود را در انتقاد ضعیف کومهله به ناسیونالیسم به مثابه یک سنت و یک گرایش سیاسی، اخذ روش های عملی فعالیت از این جریان، درجه ای از برحق دانستن و مترقی شمردن ناسیونالیسم کرد در کل صفوف تشکیلات، و نظایر آن نشان میداد. از نظر فکری نیروی ناسیونالیسم در کومهله، درست مانند چپ سراسری، در پس خلق گرائی پنهان شد. کرداپتی کردن، سازش با باورهای مذهبی، بی اعتنائی به مساله برابری زن، بالا گرفتن کیش اسلحه و تحقیر مبارزه سیاسی و تشکیلاتی، و امثالهم، که توسط حزب دموکرات بعنوان مضمون سیاسی ناسیونالیسم کرد صریحا تئوریزه میشد، در کومهله تحت پوشش احترام به اعتقادات توده ها و ملزومات کار توده ای توجیه میشد.

کنگره دوم کومهله[۲] [تعرض جدی سوسیالیسم رادیکال به پوپولیسم بود. با عقب نشینی پوپولیسم چتر استتار از روی ناسیونالیسم کرد نیز برداشته شد و در طول دوره های بعد مبارزه ضد پوپولیستی مضمون انتقادی ضد ناسیونالیستی صریحی بخود گرفت. ناسیونالیسم نیز در این دوره عقب نشست. حاضر شد وجودش در کومهله و سهمش در گسترش فعالیت آن رسما انکار شود. اما همچنان بعنوان یکی از گرایشات اجتماعی و یکی از سنت های مبارزاتی موجود در کومهله به بقاء خود ادامه داد و تا همین امروز از نبرد چریکی خود در درون حزب ما علیه پیشروی های گرایشات دیگر دست برداشته است.

کنگره دوم کومهله به راستی کنگره مارکسیسم انقلابی بود. همان چهارچوب موقت همزیستی سوسیالیسم کارگری و رادیکالیسم چپ ایران در کومهله نیز به فلسفه موجودیت تشکیلات تبدیل شد. به چند عامل باید اینجا توجه کرد. قبل از کنگره دوم، کومهله از نظر تئوریک به جناح راست چپ ایران تعلق داشت. خوشبختانه تئوری نقش زیادی در پراتیک کومهله نداشت. این راست روی تئوریک تحت‌الشعاع یک پراتیک چپ در عرصه سیاسی که رابطه نزدیک کومهله با زحمتکشان و منافع آنها را بیان میکرد قرار داشت. اما در هرحال چپ ایران که کومهله را از بیرون و بعنوان یک خط‌مشاهده میکرد آن را در قطب راست خود قرار میداد. بخش زیادی از مقاومت پوپولیسم در برابر مارکسیسم انقلابی در مقیاس سراسری مدیون این بود که به زعم آنها

یک سازمان معتقد به تز "نیمه فنودال و نیمه مستعمره" قدرتمند و با نفوذ در میان زحمتکشان در کردستان وجود دارد. مائوئیسم ظاهرا علیرغم ورشکستگی بین المللی اش در کردستان هنوز نمونه های موفق بدست میداد، تز محوری بودن روستاها داشت صحت خود را ثابت میکرد. وقایعی نظیر رابطه گنگ کومهله با شیخ عزالدین حسینی (که برای جناح راست پوپولیسم نمونه مذهب مترقی بود) و دفاع کومهله (با هر تبصره ای) از کاندیداتوری مسعود رجوی در انتخابات ریاست جمهوری نیز دست این جریان را تقویت میکرد. کنگره دوم این را خاتمه داد. زیر پای کل پوپولیسم در مقیاس سراسری با کنگره دوم کومهله جارو شد. پیروزی مارکسیسم انقلابی در مقیاس سراسری بدون این کنگره قطعاً امری به مراتب دشوارتر میشد. اما، در عین حال کومهله با کنگره دوم اساسا تنها بارز ترین اشکال وجودی پوپولیسم را هدف حمله قرار داد. بخش زیادی از به چپ چرخیدن کومهله و تقویت مارکسیسم انقلابی در کومهله به دوران پس از کنفرانس ششم [۳] [تا کنگره موسس حزب]۴ [و حتی پس از آن بر میگردد. عبارت دیگر، کومهله بدوا از بالا، در سطح رهبری خود به پوپولیسم تعرض کرد. تعمیق مضمونی این نگرش در خود این رهبری، گسترش آن در بدنه تشکیلاتی کومهله و عقب راندن سنت های دیگر در کل جریان اجتماعی ای که کومهله نام داشت در طی مراحل بعدی صورت گرفت. برخلاف ناسیونالیسم که همچنان در اشکال متفاوتی به بقاء خود ادامه داد، پوپولیسم نهایتاً واقعا مضمحل و منحل شد. این تقدیر سراسری این جریان نه فقط در ایران بلکه در مقیاس جهانی بود.

قبل از اینکه به تشکیل حزب برسیم هنوز باید یک فاکتور دیگر را وارد تصویر کنیم. در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست[۵] [مارکسیسم انقلابی بعنوان یک چهارچوب همزیستی سوسیالیسم کارگری و رادیکالیسم چپ غیر کارگری ترک خورد. ما طبعاً به اهمیت این واقعه به روشنی که امروز از آن صحبت میکنم واقف نبودیم. اما، با هر برداشتی که امروز داشتیم، محور کنگره اتحاد مبارزان فراتر رفتن از سیاست و برنامه (که پرچم پیروزی مارکسیسم انقلابی بود)، و طرح مساله پراتیک اجتماعی یک سازمان کمونیستی بود. اینجا دیگر بحث طبقه کارگر بعنوان شاخصی در تعریف یک سازمان بعنوان سازمان کمونیستی مطرح شد. این کنگره بحث خود را تحت نام سبک کار کمونیستی فرموله کرد. اما همانجا گفت که این امری فنی و تشکیلاتی نیست و تماماً به این مربوط میشود که سازمان کمونیستی موضوع کار خود را چه بخشی از جامعه قرار داده است و در درون این بخش چه انقلاب و چه آرمانی را سازمان میدهد. امروز اگر بخواهم تصویری از اتفاقی که در این کنگره افتاد بدهم میگویم در این کنگره سوسیالیسم کارگری به چپ رادیکال اعلام کرد که کافی نیست سیاست و برنامه ات کمونیستی باشد. باید بیائی و اینجا در درون طبقه و برای انقلاب کارگری پراتیک کنی. بنظر من سوسیالیسم کارگری از برنامه مشترک تا کنگره موسس این پیشروی را کرد که محدودیت چهارچوب نظری موجود و ضرورت تغییر جریان مارکسیسم انقلابی به یک حرکت کارگری کمونیستی پراتیک را به کل جریانات دخیل در حزب قبولاند. از نقطه نظر این جریان اگر حزب کمونیست ارزش داشت برای این بود که قرار بود طرفی برای فراتر رفتن از جریان مارکسیسم انقلابی ایران و شکل دادن به یک پراتیک کمونیستی در درون طبقه کارگر باشد. اما در حالی که مارکسیسم انقلابی بعنوان تابلوی حزب و بعنوان شالوده نظری و سیاسی آن تثبیت شد، کارگری شدن بعنوان یک "جهت گیری و یک اولویت"، بعنوان یک استنتاج منطقی از مارکسیسم انقلابی و مرحله ای در تکامل آن طرح شد.

با کنگره اتحاد مبارزان کمونیست موازنه سیاسی و نظری جدیدی میان گرایشات اجتماعی مختلف در درون جریان حزبی بوجود آمد. حزب کمونیست بر مبنای این چهارچوب جدید که در آن بهرحال ناکافی بودن چهارچوب مارکسیسم انقلابی و ضرورت فراتر رفتن از آن به نفع کارگری شدن و سوسیالیسم کارگری تاکید شده بود تشکیل شد. اما این موازنه جدید هم بهرحال یک ظرف موقت برای همزیستی و تحرک گرایشات اجتماعی دخیل در حزب بود. هزار و یک نمونه در تمام طول دوره پس از تشکیل

حزب وجود دارد که نشان میدهد چگونه همه این جریانات و سنت ها در چهارچوب جدید به حیات و فعالیت خود ادامه دادند. پس از تشکیل حزب مرحله دوم شکسته شدن قالب مارکسیسم انقلابی توسط سوسیالیسم کارگری آغاز میشود. در ایندوره حزب ما شاهد پیدایش ادبیاتی است که ایدا در سنت رسمی تاکنونی اش ریشه نداشت. بحث کار در درون طبقه کارگر، مبنای سازماندهی و آژیتاسیون کارگری، درک مکانیسم های "خود سازماندهی" طبقه کارگر، تبیین انقلاب روسیه از زاویه تحول اقتصادی و نقد سرمایه داری دولتی، طرح شعار آزادی، برابری، حکومت کارگری، بیانیه حقوق زحمتکشان در کردستان، و غیره پیش از آنکه از چهارچوب سنت ضد پوپولیستی مایه بگیرد و به مباحثات برنامه ای مارکسیسم انقلابی مدیون باشد، استنتاجات مستقیم از آرمان کمونیسم و از وجود اجتماعی کارگر و نیازهای اوست. اینجا دیگر ادبیات سوسیالیسم کارگری را مستقل از چهارچوب رادیکالیزه شدن چپ غیرکارگری ایران و مستقل از سابقه پلمیک های مارکسیسم انقلابی میبینیم. سوسیالیسم کارگری در حزب کمونیست، در فضائی که تعهد کنگره موسس به "کارگری شدن" بوجود آورده است، بتدریج خودآگاه میشود، دنبال تاریخ مستقل خود در گذشته و دورنمای سازش نکرده خود در آینده میگردد. ادبیات خود را بوجود میآورد، نقد خودش را نیز میکند و تدقیق میکند و بالاخره یکبار دیگر آخرین قالب همزیستی گرایشات درون حزب را بزیر سوال میکشد.

در تمام طول دوره پس از تشکیل حزب بحث کارگری شدن و بالاخره کمونیسم کارگری ناگزیر خود را در انتقاد به پراتیک حزب و در انتقاد به موازنه فکری و سیاسی ای که در حزب میان تمایلات و سنت های مختلف وجود دارد یافته است. گرایشات دیگر در حزب تا این اواخر با این گرایش انتقادی راه آمده اند. اما از کنگره دوم حزب و بویژه از کنگره ششم کومهله[۶] [به بعد کشمکش این سنت ها در درون حزب وارد مرحله جدید و تعیین کننده ای میشود که پائین تر از آن صحبت میکنم.

خلاصه کنم. حزب کمونیست ایران یک حزب چند بنی است. سنت های اجتماعی مختلف در تشکیل این حزب شرکت کرده اند و میکوشند از این حزب به عنوان ابزار حرکت و پیشرفت خود استفاده کنند. اینها عبارتند از ۱- ناسیونالیسم کرد که ضعیف ترین و منکوب شده ترین گرایش در حزب است. این گرایش اساسا در تلقیات و باورهای خودبخودی تشکیلات ما در کردستان، و امروز در خارج کشور، لانه کرده و تنها در مقاطع خطیر و آنهم هنگامی که میان جریانات اصلی در حزب شکاف بروز میکند فعال میشود و سخنگو و پرچمدار موقت پیدا میکند. ۲- رادیکالیسم چپ. این جریان عمیقاً ضد پوپولیست است و اساساً در چهارچوب موقعیت ذهنی حزب در قبل از کنگره دوم باقی مانده است. این جریان حاصل نهان رادیکالیزاسیون چپ انقلابی غیر کارگری ایران است. بنابر ماهیت خود این جریان یک جریان ناپایدار است و درمقیاس اجتماعی و خارج از حزب کمونیست ایران نماینده ای ندارد. این جریان، جریان غالب در حزب کمونیست است و بویژه از نظر پراتیکی به بخش اعظم فعالیت حزب شکل میدهد. ۳- کمونیسم کارگری.

در چندسال اخیر گرایشات دیگری نیز با توجه به تکامل چپ ایران بطور کلی در حزب ما رشد کرده است. اینها در حزب کمونیست جای جدی ای ندارند. از جمله اینها میتوان به گرایشات روشنفکرانه لیبرالیستی و آکادمیستی اشاره کرد که در خارج از حزب کمونیست ایران وسیعاً در میان چپ پوپولیست سابق اشاعه یافته است و با تحولات امروز در صحنه بین المللی فضا برای انتقاد لیبرالی به مارکسیسم و ابهام تراشی در مورد مارکسیسم و کمونیسم را بازتر حس میکند. در حزب ما این گرایشات به اشکال پوشیده تر و با ظاهر رادیکال تر گاه و بیگاه بروز میکنند. این جریان که در خارج حزب بصورت انتقاد به چپ رادیکال مطرح میشود، در واقع چیزی جز استنتاجات راست از بن بست رادیکالیسم غیرکارگری نیست.

حزب کمونیست محل تلاقی این گرایشات است. بی افقی گرایشات دیگر و نبود پرچمداران سیاسی و نظری ای که بتوانند در یک مقیاس وسیع تر در جامعه این خطوط را نمایندگی کنند، کمونیسم

کمونیست ۲۴۴

کارگری را در حزب کمونیست به یک "خط رسمی" و ظاهراً پذیرفته شده تبدیل نموده است. حتی بیان اینکه این حزب محل تلاقی این گرایشات است مایه رنجش زیادی در درون حزب میشود. اما وجود این گرایشات و تلاقی و کشمکش اینها بروزات بسیار روشنی در حزب ما داشته است. گویا ترین شکل بروز این کشمکش روی زمین ماندن و دنبال نشدن و گاه به عکس خود تبدیل شدن سیاست هائی است که از مباحثات رسمی حزب و در واقع از موضع کمونیسم کارگری در حزب استنتاج میشود. در حزب ما رسم است که این شکاف میان آنچه از خط رسمی استنتاج میشود با پراتیکی که عملاً صورت میگیرد به حساب "نفهمیدن" بحث ها، جا نیافتادن خط و غیره گذاشته شود. واقعیت اینست که گرایشات سیاسی موجود در حزب در برابر این خط بطرق مختلف مقاومت میکنند. مشکل ما معرفتی نیست. بحث بر سر تناسب قوا و نیروی سنت های سیاسی مختلف در حزب است.

از کنگره دوم تا کنگره سوم

برای دوره ای چهارچوب ضد پوپولیستی و رادیکال چپ موجود حزب میتوانست کارساز باشد و به مسائل سیاسی و عملی حزب پاسخ بدهد. میتوانست پایه ای برای یک رهبری فعال و گسترش پراتیک حزب باشد. در این دوره مساله شکل دادن به خود حزب و رساندن بخش های مختلف آن، فعالین و کادرهای آن، به همان حد فکری و سیاسی بود که این دیدگاه طرح میکرد. بعلاوه، و از این مهم تر، این پرچم به اندازه کافی حزب را از پیرامون خودش متمایز میکرد و در رابطه با مسائل عمومی سوسیالیسم ایران هنوز پاسخهائی داشت که بدهد. از نقطه نظر کار برای سوسیالیسم کارگری، طرح بحث هایش در جنبش و تأثیرش به پراتیک حزب این چهارچوب هنوز جا داشت. اما با رویتن شدن فعالیت حزب و سر و سامان گرفتن ساختارهای تشکیلاتی اش از یک طرف و از آن مهم تر با تحولات سریع چپ، چه در ایران و چه در مقیاس بین المللی محدودیت های موازنه فکری و قالب های نظری و سیاسی حاکم به حزب نمودار شد. افت کار کمیته مرکزی حزب، پائین آمدن راندمانها، کنار کشیدن تدریجی رفقا از قبول مسئولیت های کلیدی، غرق شدن در کار تشکیلات داری، غامض شدن اموری مانند انتشار نشریات حزبی، اظهار نظر بموقع درباره رویدادهای مهمی که در سطح جامعه در جریان بود، حفظ سطح تبلیغات حزب، و حتی تأمین یک مدیریت موثر بر عرصه های مختلف فعالیت حزب، وغیره، اینها تنها نمودهائی از محدودیت چهارچوب سیاسی و نظری ای بود که این رهبری و این حزب را شکل داده بود.

در آستانه کنگره دوم دیگر از نقطه نظر منافع سوسیالیسم کارگری روشن شده بود که باید از این چهارچوب فراتر رفت. بحث هائی که در کنگره دوم مطرح شد این هدف را داشت. فاصله کنگره دوم تا کنگره سوم برای من دوره تلاش برای تغییر مبنای بنیادی حزب به نفع سوسیالیسم کارگری و به اصطلاح یک بنی کردن حزب تحت پرچم این جریان از طریق توافق و تأنید جمعی و بعنوان خط رسمی حزب بود. تمام بحث های مربوط به کمونیسم کارگری در این دوره بعنوان "نظرات حزب" بیان شده و تا همین امروز هم همه اینها را بعنوان نظرات حزبشان تأنید میکنند. اما در طی ایندوره برای ما مشخص شد که با این روش بجائی نمیرسیم. گرایش رادیکال چپ در حزب این دیدگاه را هضم میکند و در سیستم فکری خودش و در امتداد پراتیک موجود خودش قرار میدهد. انتقاد بنیادی کمونیسم کارگری به گرایشات دیگر در حزب و به کل چپ بیرون خودش، به نسخه هائی برای اصلاح جریان موجود تبدیل میشود. همان کاری که راه کارگر هم با بحث های کارگری ما میکند، همان کاری که کنگره دوم بیکار با نظرات اتحاد مبارزان کمونیست کرد. قدرت چپ رادیکال غیر تعقل و برداشتهای متعارف رهبران و کادرهای حزب ما سایه انداخته است که ترویج و مبارزه روشنگرانه نمیتواند بطور جدی تکانش بدهد. بحث ها پذیرفته میشود، اما رهبر و فعال برای این خط پرورش پیدا نمیکند و پراتیک حزب دگرگون نمیشود. لبه تیز نقد کمونیسم کارگری کند میشود و تحت‌الشعاع پیوستگی با گذشته، که

^[1]

چیزی جز غلبه سوسیالیسم رادیکال غیرکارگری در حزب نیست، قرار میگیرد. در یک کلمه این جریان در حزب ما با قدرت تمام در برابر این نقد و تمام استنتاجات عملی که بر آن مترتب است مقاومت میکند. این مقاومت تئوریزه نیست، سخنگوی معین و پلاتفرم ندارد، اما قوی و مادی است و بویژه خود را در پاسخهای پراتیکی که این حزب به مسائلش میدهد نمودار میکند.

کنگره سوم و پیکار برای کمونیسم کارگری

در کنگره سوم حزب کمونیست [۷] [صریحا گفتیم که گرایشات دیگر، نه فقط در حزب بلکه در مقیاس اجتماعی و جهانی، افق و آینده ای ندارند و این حزب دیگر باید تماما بر بنیاد کمونیسم کارگری استوار بشود. این خط کادر و رهبر و فعال سیاسی خودش را میخواهد و باید پرورش بدهد و مادام که چنین نیروی را گرد نیاورده حتی قدرت دگرگون کردن پراتیک همین حزب را هم نخواهد داشت. بنابراین پس از کنگره سوم، تصمیم گرفتیم که پیکار برای کمونیسم کارگری را از چهارچوب خطر رسمی حزب بیرون ببریم و بعنوان یک خط سیاسی معین در تمایز با سایر سنت های سیاسی چپ چه در بیرون و چه در درون حزب طرح کنیم. برای ما دیگر کمونیسم کارگری فراخوان کمیته مرکزی حزب به بدنه تشکیلات و یا خط رسمی حزب در برابر گرایشات دیگر در جامعه نیست، بلکه جریانی است که چه در حزب و چه در مقیاس اجتماعی تازه باید خود را به کرسی بنشانند. نه فقط اعضاء حزب، بلکه خود کمیته مرکزی و رهبری این حزب باید در مقابل یک انتخاب واقعی و سیاسی قرار بگیرند. کمونیسم کارگری از مشکلات حزب کمونیست استنتاج نشده است. پاسخگویی به مسائل عملی بخش های مختلف حزب، شکل دادن به یک رهبری پرشور، سیاسی و پرکار، بار آوردن کادرهای قابل برای این خط در درون حزب و غیره اینها تنها نتیجه تبعی رشد اجتماعی این گرایش میتواند باشد. ما کمونیسم کارگری را بعنوان جریانی که در برابر بحران سوسیالیسم بورژوازی در مقیاس جهانی پاسخ دارد، بعنوان یک حرکت طبقاتی و اجتماعی و بعنوان یک سنت اصیل مارکسیستی در جدال ایدئولوژیک در سطح جامعه مطرح میکنیم. مستقل از اینکه حزب کمونیست تا چه حد بتواند این دیدگاه و پراتیک روشن و بدون ابهامی که از آن ناشی میشود را بر کار خود ناظر کند، ما وظیفه خود را طرح این مباحثات و گرد آوری نیروی پیشروان طبقه کارگر در یک مقیاس اجتماعی قرار داده ایم. هر عضو حزب کمونیست باید خود را نه بایک جریان انتقاد و اصلاح درون حزبی، بلکه با یک حرکت فکری و عملی اجتماعی روبرو بیاید و به این عنوان، بعنوان کمونیستی که به سرنوشت سوسیالیسم و انقلاب کارگری میانیدشد، انتخاب سیاسی خود را بکند. تنها از این طریق ما قادر خواهیم بود نسل دیگری از کمونیستها را بوجود بیاوریم که توانائی پاسخگویی به نیازهای مبارزه کمونیستی این دهه را داشته باشند.

کمونیسم کارگری و کومهله. کنگره ششم و پس از آن

کنگره ششم مقطع بسیار مهمی در سرنوشت کمونیسم کارگری در کومهله است. در این کنگره اسنادی تصویب شد که تبیینی براسی سوسیالیستی و کارگری از کومهله و وظایف آن بدست میدهد. این یک پیشروی جدی کمونیسم کارگری در کومهله بود. مصوبات این کنگره اسناد بسیار با ارزشی در نقد خرافاتی هستند که سنت های دیگر سیاسی در کردستان بر فعالیت ما تحمیل کرده بودند. استراتژی کمونیستی روشنی، که نیروی طبقه و نه سازمان را مبنای تغییر جامعه قرار میدهد و عینیات اجتماعی کردستان را برسمیت میشناسد تدوین شد. کارگر و شهر در فلسفه سیاسی کومهله جای خود را یافت. مبارزه نظامی بعنوان یک عرصه فعالیت و تاکتیک حزب کارگری در جای درست خود قرار گرفت. آوانتوریسم و بی افقی در کار نظامی جای خود را به ارزیابی ای سنجیده از جایگاه این شکل مبارزه برای ما و ارزش واقعی تشکیلات نظامی و افراد

آن داد. تبیینی طبقاتی، متکی بر شناخت اجتماعی از کومهله و حزب دموکرات بدست داده شد، نقاط قدرت واقعی و طبقاتی کومهله تاکید شد و میرا بودن و زوال سنت ناسیونالیستی حزب دموکرات نشان داده شد.

کنگره ششم گواه برقراری تناسب قوای جدیدی در تشکیلات کردستان حزب به نفع سوسیالیسم کارگری بود. متأسفانه رویدادهای پس از کنگره ششم نه فقط این تناسب قوای جدید را برهم زد بلکه به رشد و تقویت گرایشات دیگر، تا حدی فراتر از آنچه حتی پس از کنگره دوم حزب و کنگره پنجم کومهله به آن رسیده بودیم، میدان داد. دوران پس از کنگره ششم یکی از دشوارترین دوره هائی بوده است که تشکیلات حزب ما در کردستان از نظر محدودیت های عملی و فنی و فشارها و تنگناها داشته است. ما سختی هائی را از سر گذرانده ایم که هر یک از آنها برای بسته شدن یک تشکیلات چپ سنتی کافی بوده است و همین گواه ظرفیت های عظیمی است که در طول این ده سال برای ایفای یک نقش تعیین کننده تاریخی در کومهله شکل گرفته است. اما این دشواری ها بهرحال تاوان سیاسی خود را داشته است. این نخستین بار نیست که فشارهای عینی بیرونی سیر پیشروی سوسیالیسم کارگری و مارکسیسم در ایران را کند کرده است. امروز میتوان تصور کرد که در غیاب سرکوب ۳۰ خرداد به بعد، و حتی در صورت وجود یک فرجه یکساله دیگر، چه دگرگونی های عظیمی میتوانستیم در سرنوشت کل چپ انقلابی ایران بوجود بیاوریم. مشقات عملی بعد از کنگره ششم نیز، باشد که در مقیاسی به مراتب کوچکتر، ما را از فرصت برای یک پیشروی تعیین کننده در کردستان محروم کرد. کنگره ششم به سرعت تحت الشعاع منفعت "حفظ انسجام و یکپارچگی تشکیلات" قرار گرفت. لبه نقد به گذشته و به آنچه باید از آن گسست، کند شد. فشار از روی گرایشات عقب مانده و غیر کارگری در حزب برداشته شد و هویت تشکیلاتی و عرق سازمانی بعنوان ابزاری برای حفظ انسجام تشکیلات برجسته شد. بجای گسست از گذشته، یعنی گسست از آن تاریخ غیرکارگری که حزب کمونیست ایران تنها با اعلام جدائی از آن به آینده امید دارد، پیوستگی تاریخ سازمانی مورد تاکید قرار گرفت. نه تنها یک روند حرکت و تلاش برای رساندن پیشروی های کنگره ششم به نتایج عملی و ملموس و ایجاد تغییر ریل ها و دگرگونی های اساسی که در این کنگره فراخوان داده شده بود آغاز نشد، بلکه حتی بسیاری از مفروضات قدیمی تر این حزب، و انسجامی که سوسیالیسم کارگری و نقد تائونی ما در حزب ایجاد کرده بود زیر سوال قرار گرفت. راه حل های روشنی که به همین موقعیت عملی تشکیلات ارائه میشد مورد بی اعتنائی قرار گرفت. هویت سیاسی جای خود را به هویت سازمانی و حتی جغرافیائی داد. اخلاقیات و خرافاتی در حزب کمونیست ایران پر و بال گرفت که بسیاری فکر میکردند ریشه آنها برای همیشه خشکیده است.

این عقبگرد نه تنها در عمل تنگناهای عملی تشکیلات را رفع نکرده است بلکه فرصت زیادی که برای ایجاد دگرگونی های لازم در کار ما وجود داشته است را به هدر داده است. این دگرگونی های عملی، روشن و مدون و حتی در بسیار از موارد مصوب اند. کومهله در یک قدمی انقلاب عظیمی که میتواند در تاریخ سیاسی کردستان بوجود بیاورد، در یک قدمی مهم ترین خدمتی که میتواند به سوسیالیسم کارگری در کردستان بکند، توقف کرده است. هنوز برای این کار فرصت هست. در واقع جلوی این روند را نمیتوان گرفت. گرایشات دیگر فقط میتوانند کندش کنند.

برخورد امروز تشکیلات کردستان حزب به دور جدید بحث کمونیسم کارگری گواه عقبگردی است که رخ داده است. گواه فرجه ای است که گرایشات دیگر در تشکیلات ما پیدا کرده اند. مباحثاتی که دنیای امروز و مقدرات کمونیسم در مقیاس جهانی را تجزیه و تحلیل میکند، مباحثاتی که در برابر تخریب کل سوسیالیسم بورژوازی زمان ما افق یک کمونیسم زنده و بالنده کارگری را ترسیم میکند، مباحثاتی که دارد چهارچوب تفکر محدود ضد پوپولیستی ما را میشکند و برای سوسیالیسم کارگری کادر و رهبر بار میاورد، مباحثاتی که صرفا در حاشیه اشاره محدودی به کار ما در کردستان میکند، با بارز ترین جلوه

های تشکیلاتچپگری و عرق سازمانی پاسخ میگیرد و گفتیم که این سنگر کدام گرایش در صفوف ماست. همه دلواپس ارزیابی ما از پراتیک و افتخارات سازمانی شان میشوند، اعلام میشود که نقد باید "روحیه بخش" باشد، که کمونیسم کارگری در کومهله پیاده شده و " حلول کرده"، که منظور این بحث "ما" نیستیم.

ماحصل این شیوه برخورد بسته شدن گوش آن کمونیستهائی که در حزب کمونیست ایران متشکل شده اند بر روی نظرانی است که چه بخوانند و چه نخوانند سوسیالیسم رادیکال دوران ما را دگرگون میکند. چپ پوپولیست تاوان این شیوه برخورد به مباحثات ضد پوپولیستی را پس داد. تشکیل حزب کمونیست ایران خود گواه اینست که عرق سازمانی سنگری برای مقاومت در برابر افق های زنده سیاسی نیست. تشکیل حزب کمونیست ایران خود گواه این بود که هر افقی "روحیه و ضد روحیه" را با هم به ارمغان میاورد. برای جریانی که در این افق سهیم میشود و در آن پاسخ معضلات و راهی برای تحقق آرمانهای خود را پیدا میکند، نقد چیزی جز بیان روحیه و شادابی ای که فی الحال بوجود آمده است نیست. برای جریاناتی که در این نقد تنگنای تفکر و عمل سیاسی تاکتونی خود را میبینند، قطعاً آنچه گفته شده است مایوس کننده است.

هیچ جریانی مانند کمونیسم کارگری ارزش سیاسی و تاریخی حزبی که ساخته ایم و بویژه سازمان و سنتی که در کردستان شکل داده ایم را بروشنی و با معیارهای اجتماعی توضیح نداده است. عضو حزب کمونیست برای شادابی سیاسی خود و تحمل شداپد دراین مبارزه نیازی به پناه بردن به افتخارات تاکتونی خود ندارد. افتخارات گذشته و رضایت از خود برای نوشتن خاطرات سیاسی خوب است و نه برای مبارزه سیاسی. کمونیستی که هنوز تازه یک گام از صدگام را برای انقلاب کارگری و سازماندهی جامعه ای نوین برداشته است نمیتواند به گذشته و حال خود مدال بدهد. تمام شادابی و امید و استواری او محصول آرمان او و تعلق اجتماعی او به یک جنبش وسیع طبقاتی است که در کل جهان جریان دارد. اگر این خصلت حزب کمونیست، این نارضاییتی دائمی از وضع موجود از زاویه وظایف و دورنمای آینده اش، را از آن بگیرد تمام دینامیسم حرکت تاکتونی و تمام مایه استقامت تاکتونی اش را از میان برده آید.

از نظر عملی و تشکیلاتی فراخوان ما در کردستان فراخوانی است برای پایان دادن به این عقبگرد و بازگشت به نگرش و اولویت های ناظر به کنگره ششم، و پیاده کردن استنتاجاتی که حتی در جزئیات، چه در کنگره ششم و چه پس از آن، از این دیدگاه شده و مدنهایست در اختیار کمیته مرکزی حزب قرار گرفته است. ما این استنتاجات را راه واقعی کومهله به جلو میدانیم.

در رابطه با مباحثات کمونیسم کارگری ما از اعضاء حزب در کردستان، درست مانند سایر اعضاء حزب و همه کسانی که مخاطب این بحثها هستند، انتظار داریم که بعنوان انسانهای کمونیست، با تمام معضلات و سوالاتی که یک کمونیست با توجه به موقعیت بین المللی و اوضاع جنبش طبقاتی بطور کلی در برابر خود دارد، به این مباحثات توجه کنند.

کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان ۳- آینده کومهله و دورنمای فعالیت ما در کردستان

مقدمه:

اجازه بدهید ابتدا به چند نکته اشاره بکنم که نقطه حرکت اصلی در کل بحث من را تشکیل میدهند.

۱- این سوال که "آینده کومهله چیست" زیاد پرسیده میشود. وقتی به پاسخ های متداول نگاه میکنیم میبینیم برداشت معینی از کومهله " در پس این پاسخ ها و در واقع در پس خود اینگونه سوالات نهفته است. کومهله برای خیلی ها، از رهبری تا بدنه تشکیلات، با جغرافیای معین، اردوگاه معین، اشخاص معین و کار و بار معینی تداعی میشود. سوال در واقع چیزی جز این نیست که " آینده این اردوگاه و کار و بار افراد حاضر در آن چیست". هر رفیق قدری دقیقتر نگاه کند، میبیند که چگونه این برداشت از کومهله یک

برداشت عمومی و غالب است. من بارها به مناسبت های مختلف اصرار کرده ام که این برداشت را باید کنار گذاشت و کومهله را انطور که واقعا هست، بعنوان یک حرکت و نیروی اجتماعی دید. بنظر من کومهله فقط آن چیزی نیست که ما در آن اردوگاهها و آن افراد معین میبینیم. برداشت رایج یک برداشت محدود، کوتاه نظرانه و زیان آور است که کومهله را انطور که هست نمیشناسد و لاجرم نمیتواند به نیازهای کومهله واقعی پاسخ بدهد و دورنمای آتی آن را ترسیم کند.

۲- وقتی از این برداشت محدود درباره کومهله حرکت کنیم گریزی از این نداریم که پاسخی به همان درجه کوتاه نظرانه برای جهت گیری آتی کومهله پیدا کنیم. ریشه بحث "داخل یا خارج" همینجاست. گویا سوال اینست که کومهله یک عده را ببرد "خارج" یا نبرد. وقتی کومهله به یک جغرافیا و یک اردوگاه و لیست معینی از افراد تقلیل پیداکرد آنوقت طبیعی است که "آینده کومهله" هم به مساله سرنوشت اردوگاه و افراد حاضر در آن و محسنات این یا آن کشور و منطقه برای "استقرار کومهله" کاهش یابد. اما اگر حاضر باشیم کومهله را به آن معنای واقعی و حقیقی که من بکار میبرم در نظر بگیریم به پوچی و عقب ماندگی این معضل "داخل یا خارج" پی میبریم. بهرحال اگر بخواهم از دیدگاه خودم راجع به این مساله داخل و خارج اظهار نظر بکنم باید بگویم تمام مساله بر سر سازماندهی فعالیت کومهله در داخل است، نه به معنایی که در اردوگاه ما و در میان رفقای کومهله بکار میروند، بلکه به معنای واقعی کلمه یعنی داخل ایران. تمام انرژی ما باید صرف سازماندهی کومهله ای بشود که در داخل ایران است (و اگر کسی فکر میکند چنین کومهله ای وجود ندارد دیگر صد برابر بیشتر باید در این کار تعجیل داشته باشد). من به این وجه موجودیت کومهله باز میگردم. اما فقط اینجا این نکته را هم اضافه میکنم که طبعاً بخش علنی و حرفه ای تشکیلات کومهله مستقر در اردوگاههای مرزی نیز باید تغییرات اساسی بکند. اما تمام جهت فعالیت ما و از جمله شاخص ما در تغییر شکل کار اردوگاههایمان، گسترش بخشیدن به فعالیت سیاسی و تشکیلاتی در داخل ایران است.

بنابراین وقتی از آینده کومهله حرف میزنیم قبلاً باید تعیین کرده باشیم که از "کومهله" چه برداشتی داریم. کومهله چیست. من درباره این سوال بدفعاات صحبت کرده‌ام و نوشته‌ام. از کنگره دوم حزب و کنگره های پنجم و ششم تشکیلات کردستان دیگر مصرانه سعی کرده ام رفقای خودمان را متوجه حقایقی در مورد وجود اجتماعی و طبقاتی کومهله بکنم که حتی باور کردن و ادعان کردن به آنها برایشان دشوار بوده. معمولاً حرفهای مرا، حتی خود کمیته مرکزی کومهله، تهییج برای بالا بردن روحیه تشکیلات (همان تشکیلات حاضر در اردوگاه که نقطه شروع تعقل و تفکر سیاسی و محاسبات خیلی از رفقای ماست) تلقی کرده اند. اما برای من اینها حقایق غیر قابل انکار و شورانگیزی است. اینها واقعیاتی که انسانهای "واقع بین"، بویژه آنها که ادعای رهبری فعالیت کمونیستی در یک دوره درحیات یک طبقه را دارند باید ببینند. هر نقشه ای درباره آینده باید به ارزیابی ای از حال متکی باشد. کسی که درباره موقعیت کنونی اسیر ذهنی گرائی است نمیتواند نسخه مناسبی برای آینده بنویسد. اما ذهنی گراهای ما آنها نیستند که بلند پروازی میکنند، بلکه دقیقاً کسانی هستند که در ذهن خود کومهله را تنزل میدهند، وجود اجتماعی و موقعیت فوق العاده مساعد برای فعالیت کمونیستی را کتمان میکنند. اینها حتی ارزش و شان سیاسی بخش علنی و نظامی تشکیلات ما و ارگانهای ما را که در اردوگاهها مستقر هستند پائین میاورند و آنرا دچار یاس و انهام میسازند. برای اینکه بدانید از نظر من کومهله واقعا چیست میتوانی به قطعهنامه های کنگره ششم، به قطعهنامه مربوط به حزب دموکرات و به بیانیه آتش بس یکجانبه ما در جنگ با حزب دموکرات رجوع کنید. آنچه آنجا درباره جایگاه و موجودیت اجتماعی حزب ما در کردستان گفته شده تهییج نیست بلکه حقایقی عینی و غیرقابل انکار است.

۳- محدود نگری دیگری که در میان ما هست اینست که گویا بحث دورنمای فعالیت ما در کردستان و آینده فعالیت کومهله با ختم جنگ ایران و عراق شروع میشود و گویا نقطه حرکت ما در این بحث "شرایط ناشی از ختم جنگ"

کمونیسم کارگری و …

است. این استنباط آن دوتای قبیلی را تکمیل میکند و در واقع نتیجه اجتناب ناپذیر آنهاست. اگر کومله همان اردوگاه های بخش علنی کومله است و معضل امروز معضل " داخل یا خارج" است، آنوقت این معضل دقیقاً با ختم جنگ و تردیدهای مربوط به سرنوشت مناطق استقرار شروع میشود. اما آینده کومله را ما به تفصیل در کنگره های قبلی مان بحث کرده ایم. ما میخواهیم حزب کارگری باشیم، برنامه ای داریم، استراتژی تعیین کرده ایم، جامعه کردستان و موقعیت طبقه کارگر را بررسی کرده ایم، در هیچکدام اینها جنگ ایران و عراق بعنوان یک فاکتور تعیین کننده وظایف و سرنوشت کومله مطرح نشده است. ختم جنگ شرایط مشخصی را برای بخشی از سازمان ما و برای اشکال معینی در مبارزه ما بوجود میاورد و باید در همین ظرفیت در تحلیل ما وارد شود و نه بیشتر. اتفاقی که در واقع افتاده است اینست که با ختم جنگ و محدودیت های بالفعل و بالقوه ای که اردوگاههای ما و مبارزه مسلحانه و جوانی از کار تبلیغی با آن مواجه میشوند، ظاهراً تمام آن تحلیل هائی که در طول سالها از وظایف و سیاستهای خود داده ایم تحت الشعاع قرار گرفته اند و رفقای زیادی دارند تعقل و تفکر و مرزبندی ها و انقلابیگری و تعهدات سیاسی خود را از شرایط محلی ناشی از ختم جنگ استخراج و استنتاج میکنند. بحث من اینجا درباره آینده همان کومله ایست که در کنگره های پنجم و ششم از آن سخن گفته ایم و وظایف کارگری و کمونیستی که در طول یک روند طولانی نقد و تجربه به آن رسیده ایم. پاسخگویی به معضلات عملی ناشی از ختم جنگ یکی از مسائلی هست که باید بحث کرد، اما نه نقطه حرکت ماست و نه در غیاب سیاست های روشن برای پیشبرد مبارزه ای که مستقل از جنگ ایران و عراق در برابر خود گذاشته بودیم میتواند پاسخ بگیرد.

بنابراین من اینجا بحث خود را در تداوم مباحثات کنگره ششم دنبال میکنم. به معضلات عملی امروز میپردازم (که بنظر من به همه آنها پاسخ روشن میتوان داد)، اما ارزیابی خود را از فعالیت آتی مان بر همان شناخت بنیادی از کومله و بر برنامه و سیاست و استراتژی حزب مان در کردستان بنا میکنم.

حقایقی درباره کمونیسم در کردستان. کومهله واقعا چیست؟

اولین واقعیتی که باید شناخت و در نگرش سیاسی خود دخیل کرد اینست که در طول دهسال گذشته مناسبات تولید سرمایه داری در کردستان بشدت گسترش پیدا کرده، کار مزدی بعنوان شکل غالب و مسلط اشتغال تثبیت شده است. شهرها رشد غول آسا کرده اند. روابط سنتی و عقب مانده، مناسبات عشیرتی و عقب مانده در روستاها به نفع اقتصاد بازار و خرید و فروش نیروی کار سست و مضمحل شده است. دهسال پس از انقلاب ۵۷، کردستان جامعه ای بسیار شهری تر و تقسیم شده تر به کارگر و سرمایه دار است. طبقه کارگر مزد بگیر به مراتب از نظر کمی عظیم تر است و در نوع اشتغال طبقه کارگر نیز از نظر کیفی تفاوت های زیادی مشهود است.

به موازات این تحول اقتصادی، پلاریزاسیون و قطب بندی سیاسی متفاوتی شکل گرفته است. حضور طبقه کارگر در عرصه سیاسی برجسته شده است. طبقه کارگر و اعتراض کارگری جای مهمی در صحنه سیاسی یافته است، چه در شکل اعتراضات مستقیم کارگری و حرکت های به اصطلاح "خودبخودی" و چه در شکل مبارزه حزبی. یعنی چه در آنجا که کارگر را به عنوان یک قشر تولید کننده در قلمرو اقتصاد و تولید میبینیم و چه آنجا که در جنبش های حزبی و گرایشات سیاسی اجتماعی. این قطب بندی جدید امروز دیگر بر همه کس عیان شده است. عروج کومله در برابر حزب دموکرات، روند تضعیف حزب دموکرات و قدرت گیری کومله بعنوان یک نیروی سیاسی رهبر در جامعه کردستان، یک بعد از این تحول است. در سوی دیگر اعتراضات کارگری در بخش های مختلف و اول ماه مه ها و غیره را داریم که فضای سیاسی کردستان را بشدت تحت تاثیر خود قرار داده اند.

این روند باعث شده است که احزابی که در چهارچوب سنتی و قدیمی مساله کرد موجودیت یافته و فعالیت میکرده اند، دچار بحران و بن بست شوند. مساله ملی تحت الشعاع مطالبات جاری کارگری از یکسو و آرمان سوسیالیسم از سوی دیگر قرار گرفته است. انقلابی گری نوینی که موقعیت و مطالبات کارگر در کردستان را منعکس میکند شکل گرفته است که جای مبارزه جویی ملی در دوره های قبل را گرفته است. احزابی نظیر حزب دموکرات که این مبارزه جوئی محدود و ملی را نمایندگی میکنند دچار ضعف و تشنّت میشوند، و از سوی دیگر جریانی مانند کومله که با این انقلابی گری نوین طبقاتی تداعی میشود قدرت میگیرد.

این اغراق نیست اگر فکر کنیم که هرکارگری که در کردستان دست به اعتراض میزند، یا هر کارگر کرد مهاجری که در حرکات اعتراضی کارگری در نقاط دیگر شرکت میکند میداند که کومله چیست و چه میگوید و با آن سمپاتی حس میکند. کومله برای او سازمانی است که هرچند احتمالاً دور از دسترس جلوه گر میشود، با نیازها و حرکت و اعتراض او بعنوان یک کارگر خوانائی و انطباق دارد. از این گذشته کارگران میدانند که کومله کمونیست است و لذا خود را کمونیست میدانند و یا با کمونیسم نزدیک حس میکنند. اینطور نیست که کومله نفوذش را در میان کارگران با متوسل شدن به عواطف و تمایلات ماوراء طبقاتی بدست آورده باشد. کاملاً برعکس، بدرجه ای که کومله بر خصلت کمونیستی و کارگری خود تاکید کرده است توانسته است توجه و سمپاتی کارگران را بخود جلب کند. آن کارگری هم که کومله را دوست دارد آن را با همه کمونیسمش و بخاطر کمونیسمش دوست دارد. این یک تحول ایدئولوژیک عظیم در جامعه کردستان است. در سایر نقاط ایران نیز روند کمابیش همین است، یعنی رشد خودآگاهی سوسیالیستی طبقه کارگر. اما هیچ جا نظیر کردستان جریان کمونیستی نتوانسته است در این مقیاس وسیع توازن ایدئولوژیکی در جامعه را به نفع خود تغییر بدهد و چنین حقانیت آرمان ها و اعتقادات خود را در صفوف طبقه کارگر جا بیاندازد. کارگر کرد امروزی سوسیالیسم را بسیار به خود نزدیک حس میکند. کمونیسم برای او یک لغت با بار مثبت قوی است. نقد کومله و کمونیسم در کردستان از سرمایه داری بعنوان درونمایه نقد کارگر از اوضاع خودش پذیرفته شده است. این به معنی یک پتانسیل عظیم برای انقلاب و حرکت کارگری است.

بعلاوه این قطب های اجتماعی، یعنی کارگر و بورژوا از هم اکنون در ابعاد حزبی در جامعه کردستان مستقیماً و به قهرآمیز ترین اشکال در برابر یکدیگر قدعلم کرده اند. نکته مهم اینجاست که در این میان جریان کمونیستی، یعنی جریانی که ولو بطور فرمال پرچم کارگران را بلند کرده است، بورژوازی را به تنگنا رانده و پشتش را به دیوار کوبیده است. در تاریخ اغلب جوامع کمونیستها بکرات قربانیان سرکوب قهرآمیز بورژواهایی بوده اند که بر موج انقلاب بقدرت رسیده اند. زورآزمائی گرایشات طبقاتی اپوزیسیون عمدتا به دوران پس از انقلابات موکول شده است که در آن عموماً بورژوازی با تکیه به ابزار دولت چپ خود را منهزم کرده است. اینجا در کردستان در همین دوره قبل از برآمد انقلابی، بورژوازی اپوزیسیون علیه کمونیست ها دست به اسلحه برده و پاسخ خود را نیز گرفته است. پاسخ ما به حزب دموکرات نمودی از آن قدرت اجتماعی بود که در پشت کومله نهفته است.

این روندها، که در کردستان به شفاف ترین و برجسته ترین وجه قابل مشاهده اند، تصادفی و منحصر به فرد نیستند. اینها ریشه در واقعیات بنیادی دوران معاصر دارند.اینها نتایج جانبی و اجتناب ناپذیر این واقعیت هستند که در انتهای قرن بیستم وزنه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر به شدت سنگین تر شده است. سنت ها و جریانات اعتراضی بورژوائی که تاکنون قدرت داشتند طبقه کارگر را بعنوان نیروی ذخیره بدنبال اهداف و سیاست های خود بکشند تضعیف شده اند و به بحران افتاده اند. روند اوضاع به نفع اعتراض مستقیم و مستقل کارگری و رشد و گسترش رادیکالیسم کارگری است که دست روی تضادهای بنیادی جامعه معاصر میگذارد. در این

میان آن احزاب و جریاناتی که میتوانند به هر درجه ای به این رادیکالیسم و انقلابی گری طبقاتی متکی بشوند آینده دارند و رو به قدرت میروند، و جریاناتی که متعلق به سنت های اعتراضی غیرکارگری هستند و مبارزه جوئی آنها از نیازهای غیر کارگری مایه میگیرد رو به ضعف و زوال میگذارند. اوضاع اپوزیسیون کرد در سایر بخش ها این حقیقت را بخوبی نشان میدهد. ببینید آنها در چه شرایطی قرار گرفته اند. بنظر من روند تضعیف جریانات اپوزیسیون بورژوائی و خرده بورژوائی روندی پایدار و ریشه ای است و این حرکت ها دردوره ای که وارد آن شده ایم به سرعت تحت الشعاع اعتراض کارگری قرار میگیرند.

اینها زمینه های عالی برای فعالیت کمونیستی است. برای اینکه از فکر " اوضاع پس از ختم جنگ" بیرون بیانید و زمینه های بنیادی فعالیت کمونیستی در کردستان را ببینید، بیانید برای یک لحظه کلا کومله را، با همه معضلات عملی امروزی اش، از تصویر خودمان بیرون بگذاریم و جامعه کردستان را انطور که اکنون هست مینا بگیریم،یعنی محاصل تاریخ دهساله اخیر را. حال فرض کنید که شما ده نفر کمونیست هستید که میخواهید کارتان را در کردستان شروع کنید. میخواهید حزب درست کنید، کارگران را سازمان بدهید، تشکیلات مخفی و توده ای حزبی و کارگری درست کنید، اتحادیه و شورا بسازید، به جنبش اعتراضی و به قیام و مبارزه قهرآمیز علیه جمهوری اسلامی دامن بزنید. چه ارزیابی ای از وضعیت میدادید و چه دورنمایی برای خود می گذاشتید. من تردید ندارم که هرکس در این موقعیت قرار بگیرد خواهد گفت اوضاع بشدت برای کار مناسب است. در ظرف چند سال میتوان یک سازمان عظیم کمونیستی کاملاً متکی بر کارگران ایجاد کرد. رژیم را میتوان بسرعت در یک منگنه جدی سیاسی قرار داد، ایجاد تشکل های توده ای کارگری کاملاً میسر است، نارضاپتی چنان عمیق و تجربه اعتراضی توده زحمتکشان چنان غنی است که زمینه های یک جنبش اعتراضی قدرتمند وجود دارد. آیا کسی که از خارج اردوگاههای ما به کردستان امروز نگاه میکند به نتیجه متفاوتی میرسد؟ آیا نفس ختم جنگ ایران و عراق (که برای بخش علنی ما محدودیت ایجاد کرده است) از نقطه نظر مبارزه کارگری و کمونیستی در شهرهای کردستان یک واقعه کاملاً مثبت نبوده است؟ پس چرا وقتی کومله را وارد تصویر میکنیم سوالات، مشغله ها، دورنماها، ارزیابی ها وظایف و بیم ها و امید ها همه بیکباره دگرگون میشوند. از تنگنا صحبت میشود، دست و بال ما از همان ده بیست کمونیست فرضی بسته تر جلوه میکند، و چنان اوضاع حساسی جلوی چشم تصویر میشود که گویا دیگر نه کمونیسم و مبارزه پیگیر و مداوم برای سازماندهی کارگران و اعتراض طبقاتی، بلکه روش و منش ملوانان و ناخداهای کشتی های طوفان زده باید الگوی حرکت رفقای ما قرار بگیرد؟

این یک تفکر مایوسانه نسبت به آینده کار ما در کردستان است که ربطی به سنت کمونیستی ما و به موقعیت عینی ای که حزب ما در کردستان در آن قرار دارد ندارد. این تفکر انعکاسی از همان تنگناهای سنتی است که اپوزیسیون کرد در منطقه تاریخاً به آن دچار بوده اند. جریاناتی که در شکاف میان اختلافات دولتها رشد کرده اند و با سازش دولت ها آینده خود را تیره و تار میبینند. این تفکر انعکاس همان نگرش و همان ارزیابی غیر کارگری و غیر کمونیستی است که گویا " ما عده معینی از جنگجویان هستیم در منطقه و اردوگاه معین و با اوضاع جدید باید نگران باشیم که چه بسرمان میاید". این نگرش چاره ای جز یاس ندارد. حتی قهرمانانه ترین و رزمنده ترین استنتاجات در چهارچوب این نگرش مبین یک یاس عمیق سیاسی است. ناخدائی که عزم خود را جزم میکند که "آخرین نفر باشد"، بطور قطع قید کشتی را زده است. چنین نگرشی، بویژه در این دوران که حزب ما در کردستان از عالی ترین موقعیت برای سازماندهی و هدایت یک جنبش عظیم سیاسی و کارگری برخوردار است، نباید جایی در بین ما داشته باشد. دیدن این موقعیت شرط اولیه وارد شدن به بحث دورنمای کار ما در کردستان است.

اما شیوه برخورد دیگری نیز وجود دارد که دیگر دارد بعنوان الگوی اظهار" خوشبینی" و "رزمندگی" در میان رفقای ما باب میشود و آن

کمونیست ۲۴۴

تجاهل نسبت به اهمیت مسائلی است که در پیش روی ما قرار گرفته است و تحولی که کومله باید از سر بگذراند. "اتفاق خاصی نیافتاده است، کارها به روال سابق ادامه دارد". برآستی اگر واقعا کارها به روال سابق ادامه دارد و میرمیتی برای چرخش های اساسی حس نمیشود، آینده خوشی در انتظار ما نیست. این برخورد رویه دیگری از همان نگرش مایوس و مستاصل است که حتی نسبت به امکان تحول بموقع کومله ناامید است و ترجیح میدهد وضع موجود را در ذهن خود ابدی قلمداد کند.

وظایف خود را از کجا باید استنتاج کنیم؟

همانطور که گفتم "چه باید کرد" کومله با ختم جنگ ایران و عراق شروع نمیشود. اگر نخواهیم خیلی به عقب برویم، در کنگره های پنجم و ششم ما دیگر صراحتاً از ضرورت یک تغییر ریل بنیادی در کومله در جهت پاسخگویی به نیازهای جنبش طبقاتی سخن گفته ایم. مستقل از جنگ ایران و عراق، آن پراتیک صرفاً سازمانی، یک بعدی و اساساً غیرکارگری و غیر اجتماعی میبایست فکری بحال خود بکند. کنگره های ما و اسناد مدون ما همه حاکی از یک نقد عمیق از محدودیت های فعالیت های تاکتونی ما بوده است. ما باید از همین ارزیابی انتقادی و راهگشائی های اثباتی خودمان شروع کنیم و در واقع باید مدت ها قبل از ختم جنگ شروع کرده باشیم. اوضاع پس از ختم جنگ و محدودیت هائی که این امر در برابر ابعاد معینی از فعالیت ما میگذارد متأسفانه چنان ذهن بسیاری از رفقای ما را اشغال کرده است که بنظر میرسد بسیاری از آنچه که رشته ایم پنبه شده است. نه دستاوردهای طبقاتی و اجتماعی ما، بلکه معضلات کومله مستقر در اردوگاه به محور بحث چه باید کرد تبدیل شده است. امروز بسیاری از رفقای ما وقتی از تعهد و عدم تعهد، پیگیری و ناپیگیری، و "تسلیم طلبی" و پایمردی سخن میگویند نهایتاً به رابطه فرد با اردوگاه و افراد و ارگانهای مستقر در آن رجوع میکنند. در ضرورت تعهد به این وجه موجودیت ما در کردستان تردید نیست، اما اگر این ذهنیت محدود و این بخود مشغولی "صنفی" بر ما مسلط شود، که متأسفانه بنظر میرسد دارد میشود، آنگاه قشر وسیع کارگرانی که هم اکنون کومله را رهبر خود میشناسند (و متأسفانه اساساً در یک رابطه عشق یکطرفه با کومله قرار دارند) در مورد ایندوره از حیات کومله خواهند گفت که کومله ایها در سال های ۶۸-۱۳۶۷، وقتی با ختم جنگ ایران و عراق اوضاع مفرها و ارگانها و آینده آنها به دست انداز هائی افتاد، خودشان را نگاه کردند و رفیق بغل دستی شان را، سعی کردند نسبت بهم متعهد باشند و فکری بحال اوضاع خودشان بکنند. به ما کاری نداشتند و افق مبارزه عظیمی که در مقابل ماست و با هر اول ماه مه یکبار میکوشیم نشانشان بدهیم را از یاد بردند. علیرغم همه حرفها که در کنگره هاشان زدند، نه برای اتحادیه و شورای ما فکری کردند و نیروئی گذاشتند، نه پتانسیل عظیم مبارزه کارگری را جدی گرفتند و نه ظرفیت عظیم جنبش اعتراضی در شهر ها را سازمان دادند. کلا در لاک خودشان فرو رفتند و مساله استقرار و حفظ وضع موجود خودشان را به مشغله محوری شان تبدیل کردند. به بحث هایشان، به مشغله هایشان، به ارزش ها و اخلاقیاتی که در این دوره درمیانشان قوت گرفت، به نوع فعالیت و مرکز توجه رهبری شان نگاه کنید تا این حقیقت را ببینید.

کومله جمع عددی اردوگاهها و ارگانها و پیشمرگان نیست. آنچه عوامانه به آن کومله اطلاق میشود تنها نوک یک کوه یخ عظیم است که تمام حجم و عظمت اش در شهرها و در درون طبقه کارگر در کردستان نهفته است. از "چه باید کرد" سخن گفتن و تنها به تعیین تکلیف و دلسوزی برای این بخش پیدا و مشهود کومله معطوف شدن بدترین نوع طفره رفتن از وظایفی است که در قبال کل کومله داریم، در قبال کل مبارزه ای که بنام کومله صورت میگیرد و در قبال کل اعضاء چندین صد هزاری کومله که تا امروز کومله مسقر در اردوگاه حاضر به برسمیت شناختن آنها و حقوقشان نشده است. ما برای این وظایف عظیم نقشه داشته ایم و داریم. نباید اجازه داد که پیدا شدن دشواری های فنی برای یک بخش از فعالیت و تشکیلات ما به چنین عقب گرد سیاسی میدان بدهد.

^[1]

من به این میگویم تشکیلات داری که زمین تا آسمان با دلسوزی به حال حزب فرق میکند. حزب ما، کومله ما، یک حزب عظیم اجتماعی در کردستان است. بعنوان یک حزب، بعنوان یک جریان اجتماعی که فعالین آن آگاهانه از آرمانها، نقشه ها و برنامه ها و شعارها و رهبری واحد تبعیت میکنند و در این مبارزه به اشکال مختلف قبول خطر میکنند، حزب ما در کردستان صدها هزار عضو و هزاران کانون و ارگان مبارزاتی دارد. اینکه تفکر سنتی خرده بورژوائی نسبت به حزب و حزبیت، اختناق و غیره نمیگذارد این بدنه عظیم ما واقعا عضو حزب ما باشد و در سرنوشت این حزب مانند من و شما دخیل بشود، سرسوزنی از تعلق او به حزب و تعلق حزب به او کم نمیکند. بسیارخوب بیانیم از دورنمای کومله حرف بزنیم، از "شرایط جدید"، از "چه باید کرد"، از "تعهد" و "آلترناتیو" صحبت کنیم، اما مشروط به اینکه از واقعیات و داده ها و کومله ای حرکت کنیم که اینجا گفته شد. بیانیم این را معلوم کنیم که هر سیاست و نسخه و پیشنهادی تا چه حد به مسائل ما در این سطح پاسخگوست. چیزی که ما اِدا به آن احتیاج نداریم ناخداهانی است که با گم کردن قطب نما و یا خیس شدن عرشه تدارک قهرمانی آخرشان را میبینند. آینده حزب و تشکیلات و مبارزه ما بسیار روشن است. نقشه های ما برای پاسخگویی به نیازهای این دوره از مبارزه در کردستان روشن و کار شده و مدون است. آنچه لازم داریم پیوستگی با کنگره های پنجم و ششم، شهامت تغییر برای پاسخگویی به این نیازها و رهبران و فعالین پرکار و با پشتکار است. بیانید مسائل فنی و اجرایی آرایش و استقرارمان را برمبنای این دورنما حل و فصل کنیم تا بتوانیم به کارمان برسیم

وظایف اساسی ما در دوره کنونی (یک تصویر کلی)

رنوس این وظایف و جهت گیری ها را با روشنی و بدون هیچ ابهامی در کنگره ششم تشکیلات کردستان حزب تعریف کرده ایم. از همینجا باید شروع کرد. ما گفته ایم که حزب کمونیست ایران در کردستان معتقد به سازماندهی یک مبارزه هماهنگ اقتصادی، سیاسی و نظامی است. شهرها کانون اصلی فعالیت ما هستند. طبقه کارگر موضوع کار اصلی و مستقیم فعالیت ماست. سازمان ما در شهرها و کلا تشکیلات کارگری ما باید ستون فقرات حزب ما در کردستان را تشکیل بدهد. تشکل های توده ای و حزبی کارگری ابزارها و اهرم های اصلی فعالیت ما را باید تشکیل بدهند. مبارزه مسلحانه بعنوان یک روش مبارزاتی و یک عرصه پر اهمیت فعالیت ما باید دنبال گرفته شود. ما باید از این جهت گیری ها حرکت کنیم. شاخص پیشرفت ما را باید درجه تحقق این اهداف تعیین بکند. آرایش و تقسیم کار ما باید در خدمت پیشبرد این جهتگیری ها باشد و از نیازهای آن تبعیت کند.

قبل از هر چیز باید تصویر روشنی از آنچه میخوایم بدست بیآوریم داشته باشیم. مامیخوایم کومله دو سال دیگر چه چیزی باشد و چه مشخصاتی داشته باشد. پاسخ ما اینست که ما باید از موقعیت یک گروه فشار نظامی با نفوذ وسیع معنوی به یک حزب اعتراض اجتماعی و اقتصادی تبدیل بشویم. رابطه ما با اعتراض توده ای کارگران و زحمتکشان باید یک رابطه مستقیم و بلافصل باشد. یک رابطه عملی و نه صرفا معنوی و بعضا سیاسی. ما باید در کردستان به یک حزب سیاسی و تشکیلاتی "داخل کشوری" تبدیل بشویم که این وجه فعالیتش معرف اصلی آن و دربرگیرنده بخش اعظم نیروی فعاله آن است و در عین حال موقعیت خود را بعنوان یک جریان مسلح و درحال جنگ با رژیم اسلامی حفظ کنیم. باید یک حزب سیاسی باشیم که قابلیت رزمی دارد، نیروی مسلح دارد، هرجا و به هر درجه ای

لازم بداند عملیات نظامی میکند و در صورتی که شرایط اجباب کند قابلیت و آمادگی مسلح کردن سریع زحمتکشان و گسترش بخشیدن به جنگ با رژیم را داراست. بنظر من این آن تصویر عمومی است که باید داشت. باید نفوذ معنوی ما به یک قدرت تشکیلاتی و عملی در شهرها تبدیل شود. دست بکار سازماندهی حزبی در شهرها شدن، ایجاد تشکل های توده ای و گسترده از کارگران و زحمتکشان که بطرق مختلف با ما مربوطند و نهایتا به سیاست های کومله خدمت میکنند، این جهت عمومی حرکت آتی ما باید باشد. بنظر من کمیته مرکزی حزب و کمیته مرکزی کومله باید در درجه اول چنین اولویت ها و چنین نقشه فعلییتی را جلوی خود بگذارند. هر مساله دیگر، و از جمله مساله نوع استقرار و فعالیت بخش علنی فعلی تشکیلات، باید از موضع پیشرفت در این عرصه حل و فصل شود.

وظایف ما در عرصه های اصلی سازماندهی حزبی در شهرها

این مهمترین و مقدماتی ترین کار ماست. نیاز ما به سازماندهی حزبی در شهرها نه محصول شرایط جدید است و نه بتازگی مبرمیت یافته است. تفاوت اینجاست که شاید امروز با انقباض اجباری فعالیت مسلحانه مطلوبیت این عرصه فعالیت برای عده بیشتری قابل پذیرش شده. در واقعیت امر این وجه فعالیت شاخص وجود و عدم وجود یک حزب سیاسی است. بدون سازماندهی حزبی در درون طبقه کارگر بدشواری میتوان برای دوره طولانی خود را حزب سیاسی نامید. کلید حل این مساله در دست کمیته مرکزی کومله و رهبری شناخته شده تشکیلات ما در کردستان است. ک.م کومله باید بالاخره ضرورت این مساله را به رسمیت بشناسد و با قاطعیت و پیگیری در این مورد عمل کند. بدون آنکه بالاخره این رهبری برود وبدون ملاحظه اینکه کخداهای متشکل در حزب دموکرات درباره اش چه خواهند گفت کومله را در انظار عام یک سازمان اساسا سیاسی شهری برای فعالیت کارگری معرفی کند، بدون آنکه مردم کردستان و بویژه کارگران کرد در تصویرشان از کومله بعنوان صف پیشمرگان و سازمانی که حول مبارزه مسلحانه شکل گرفته است تجدید نظر کنند، کار سازماندهی ما در شهرها روی غلطک نمیافتد. مادام که سازماندهی فعالیت کمونیستی در شهرها برای عموم مردم یک کار فوق برنامه کومله تلقی میشود، مادام که رهبری کومله صرفا بعنوان رهبر مبارزه مسلحانه برای خود صلاحیت کسب میکند، مادام که کارگر کرد رهبران کومله را در قامت صاحب نظران و آژیتاتورهای شورا و اتحادیه و مبارزه اقتصادی جلوی خود نمیبیند، کار سازماندهی ما در شهرها سر و سامان نمیگیرد. سازماندهی حزبی در شهرها مقدمات و ملزوماتی دارد که نخستین آنها وجود یک رهبری است که اساسا خود را با این وظیفه اش تداعی میکند و میشناسد. تا وقتی سازماندهی حزبی در شهرها و سازماندهی کارگری، با تصویری که رهبری کومله از خودبدست داده است امر حاشیه ای کومله تلقی میشود، هرگز نمیتوان سیمای جدیدی از کومله بدست داد و تشکیلاتی ساخت که این امر را وظیفه مقدم خود تلقی کند.

بنابراین هرقدر هم که تکش (کمیته تشکیلات شهرها) تقویت شود و هرقدر هم که اعضاء قدیمی ک.م به این ارگان منتقل شوند (که در وهله اول با توجه به دوری طولانی شان از هرنوع بحث سازماندهی حزبی و کارگری گره جدی از مساله باز نمیکند)، مساله بطور بنیادی حل نمیشود. مساله بر سر جایگاه این نوع فعالیت برای رهبری کومله است. کومله باید با صدای بلند و از جانب عالی ترین سطوح رهبری خود اعلام کند که آینده خود را در کار سیاسی و تشکیلاتی و در مبارزه کارگری در شهرها جستجو میکند. که این محور فعالیت آن است.این آن رکنی است که کل موجودیت نظامی ما و کل نقش ما بعنوان رهبر کل اعتراض مردمی در کردستان بر آن متکی

است.

در قدم بعد باید مبانی سیاست سازماندهی ما در کردستان را باتوجه به آنچه که در مقیاس سراسری گفته ایم و نیز با تطبیق آنها با شرایط ویژه ای که در کردستان با آن مواجهیم روشن و اعلام کنیم. ما باید برای کارگران مبارز روشن کنیم که چگونه و از چه طریق میتوان بعنوان عضو و بخشی از حزب کمونیست ایران فعالیت کرد. ما باید روشن کنیم که در کردستان ایجاد سازمانهای حزبی از چه مسیر مشخصی عبور میکند. حوزه های حزبی چگونه و در چه کانونهائی بوجود میآیند. شکلبندی سازمانی اولیه ما چیست و از کجا شروع میکنیم، چگونه عضو میگیریم، رابطه حوزه ها و کانون های حزبی در شهرها با یکدیگر و با رهبری تشکیلات ما در کردستان چیست، نشریه و رادیو چه جایگاهی در کارشان دارد، در کجای مبارزات جاری جای میگیرند، عوامل مساعد و نامساعد برای رشد کار حزبی در کردستان کدامند. ما همه این مقولات را در رابطه با کار سراسری طی چندین سال روشن کرده ایم. بارها و بارها درباره آنها نوشته ایم. با گرایشات و حرکت های انحرافی در امر سازمانیابی حزبی مقابله کرده ایم. در مورد کردستان کار خیلی کمی انجام شده است. میتوانم بگویم مساله سیاست سازماندهی ما درکردستان حتی بطور جدی در دستور کمیته مرکزی کومله و یا کمیته مرکزی حزب قرار نگرفته است.

باید یک برنامه زمانبندی شده برای ایجاد سازمانهای مشخص حزبی در طول مدت معین داشت. بالاخره ما باید بدانیم که برای مثال در طول یکسال آینده در کدام شهرها و مراکز تجمع و کار کارگران کانونهای حزبی باید بوجود بیاید.

باید به امر سازماندهی حزبی در شهرها نیرو و توجه کافی را اختصاص داد. این کار رهبری کومله است و نه یک ارگان ستادی. کمیته مسئول سازماندهی در شهرها باید مهم ترین جزء تقسیم کار درونی کمیته مرکزی را تشکیل بدهد.

باید نیروی زیادی برای برقراری ارتباط مستقیم و غیر مستقیم فعالین حزبی و رهبران کارگری در شهرها با کمیته رهبری کومله صرف شود. نقش رادیو و نشریات در سازماندهی تشکیلاتهای شهر باید بدقت معلوم شود. جزوات و نشریاتی که باید در شبکه های حزبی مورد استفاده قرار بگیرند باید تهیه شوند و غیره.

مساله دیگر مساله عضویت کارگران در حزب ماست. تا کی قرار است کومله سازمان فعالین نظامی و علنی اش باشد؟ آیا سه سال متوالی سازماندهی مراسم باشکوه اول ماه مه و مبارزات مداوم کارگری که عموما بطور غیر رسمی تحت نام کومله صورت میگیرد نباید بما ثابت کرده باشد که در آنسوی اردوگاهها، آنجا که توده عظیم کارگران در یک جامعه واقعی کار و مبارزه میکنند تعداد کثیری عضو داریم؟ آیا زمان آن نرسیده که این اعضاء "منظمر سازماندهی"، کسانی که مدتهاست دوره "پیش عضویت شان" را باسربلندی در کارگاه و کارخانه و در صف اعتراض گذرانده اند در درون حزب ما جای بگیرند و در میان دهها نماینده تشکیلات علنی در کنگره دو تا نماینده هم آنها بفرستند؟ آیا آنها که هر اول ماه مه شهر سندانج را دست خالی بکنترل در میاورند و شعار "آزادی، برابری، حکومت کارگری" میدهند، اعضاء طبیعی و صالح حزب نیستند؟

سازماندهی حزبی در شهرهای کردستان عرصه ایست که بنظر من تا امروز حتی صورت مسائل آن هم بدرستی مطرح نشده. قدرت عظیم کومله در شهرها، چیزی که دشمنان ما از هم اکنون در مقابل آن بدست و پا افتاده اند، بیشکل و دست نخورده در انتظار لحظه ای است که ما بالاخره از نزدیک بینی سیاسی و نابآوری ای که گریبانمان را گرفته است خلاص شویم.

طرح و حل و فصل این مسائل نیازمند یک بذل توجه جدی از جانب رهبری کومله به امر سازماندهی در شهرهاست که متأسفانه امروز

شاهد آن نیستیم.

سازماندهی توده ای کارگران

اگر یک مورخ بخواهد بعدها تاریخ سوسیالیسم در ایران را بنویسد از یک نکته بشدت شگفت زده خواهد شد. رشد جنبش های سوسیالیستی و بالا گرفتن نفوذ احزاب کمونیستی، با هر خصوصیت ایدئولوژیکی و تعلق اردوگاهی، عموما مصادف با شکل گیری تشکل های توده ای کارگری، اتحادیه ها، شوراها و غیره، و افزایش نرخ اعتراضات کارگری است که مستقیما توسط کمونیست ها فراخوان داده و رهبری میشوند. اما در مورد ما تاریخ شاهد یک استثناء است. مورخین آینده تعجب خواهند کرد که چگونه ما نفوذ توده ای وسیعی که بدست آوردیم، از قرار گرفتن درراس یک اعتصاب اجتناب کنیم. چگونه توانستیم در طی این مدت نشانی از خود، بشکل تشکل های کارگری، رهبران شناخته شده جنبش اعتراضی و سنت های مبارزه متشکل کارگری و غیره، در درون جنبش کارگری بجای نگذاریم. این یک پراتیک معوج است که از نقطه نظر کمونیسم و انقلاب کارگری اِدا قابل توجیه نیست. اینگونه فعالیت ها قرار است مرکز ثقل کار هر تشکیلات کمونیستی باشد. ما دلایل این ناتوانی را در ابعاد ایدئولوژیک، سیاسی و سبک کاری نقد کرده ایم. اما عمل کردن به آن مستلزم آن تغییر ریل اساسی است که پیشتر از آن صحبت کردم.

در کردستان محیط سیاسی برای پا گرفتن تشکل های توده ای کارگری و چفت شدن اعتراضات کارگری با حزب ما بسیار مساعد است. کارگر معترض در کردستان علی القاعده خود را دوستدار کومله میداند، مبارزه تاکنونی ما تناسب قوای بهتری را برای جنبش اعتراضی در شهرها فراهم آورده است که در سایر نقاط ایران به اینصورت وجود ندارد.ما در سازماندهی جنبش کارگری با هیچ مانع جدی چه از جانب سایر گرایشات و چه از جانب تشکل های دولتی روبرو نیستیم. تشکل های توده ای کارگری حتی اگر کاملا مستقل از تلاشهای ما تشکیل شوند بطور طبیعی از کومله الهام میگیرند و تحت رهنمودهای آن کار میکنند.

ایجاد تشکل های کارگری با تبلیغ آنها میسر نمیشود. ما باید مستقیما دست بکار بشویم. اینکار به طرح های معین، تماشهای حضوری متعدد با فعالین جنبش کارگری، برخورد مداوم به موانع کار در هرمرحله و نقشه عمل مرحله بندی شده و زمانبندی شده برای کار دارد. متکی نبودن کومله به یک سازمان حزبی در شهرها کارجدی در این عرصه را بشدت دشوارمیسازد. فعالیت کارگری مستلزم حضور در محل و برخورد زنده به موانع روزمره کاراست. بعلاوه کسی که میخواهد پا به این عرصه بگذارد باید شناخت دقیقی از نوع تشکل هائی که باید ایجاد شود و موقعیت مبارزاتی بخش های مختلف کارگران در مناطق و صنایع در کردستان داشته باشد.

کمونیست را

بخوانید کمونیست

را بدست کارگران و

فعالین کارگری

برسانید

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

کمونیسم کارگری و …

مبارزه در اشکال قانونی

یک خلاء جدی در کار ما فقدان بعد قانونی مبارزه است. سازماندهی سیاسی و توده ای بدون شرکت در عرصه مبارزه قانونی مقدر نیست. این را باید قدری توضیح بدهم.

اولا منظور از مبارزه قانونی مبارزه در محدوده قوانین مدون و استفاده از نهادهای رسمی نیست. بلکه منظور اشکالی از مبارزه و تشکلهای مبارزاتی است که در یک شرایط غیر انقلابی و در تناسب قوای معین در طول دوره ای توسط دولت بورژوایی تحمل میشود. مبارزات اتحادیه همبستگی در لهستان، اتحادیه های کارگری در آفریقای جنوبی، مجامع عمومی کارگری در ایران امروز همه اشکالی از مبارزه قانونی را بدست میدهد. ممکن است در هر مقطع در قوانین موجود ماده و تبصره کافی برای زدن و بستن ارگانها و شخصیت های مبارزه قانونی مردم وجود داشته باشد. اما دولت برای اجتناب از یک بحران سیاسی و بی ثباتی و غیره از اجرای این مقررات احتراز کند.

ثانیا، عبارت "مبارزه قانونی" شکل مبارزه را مد نظر دارد و نه هدف آن را. برای یک هدف معین میتوان به اشکال قانونی و غیرقانونی مبارزه کرد. هدف مبارزه قانونی لزوما تصویب قوانین نیست، هرچند در این یا آن مبارزه این میتواند مطرح باشد، بلکه تحمیل و رسمیت بخشیدن به مطالبات معین و یا وضعیت اجتماعی معینی است. یک اتحادیه میتواند برای رسمیت یافتن خود تلاش کند. کارگران یک بخش ممکن است برای لغو فلان مقررات و یا آزادی فلان کارگر و سرکار برگشتن دیگری بکوشند و همه اینها را در چهارچوب یک مبارزه علنی و قانونی جلو ببرند.

ثالثا، در هیچ جامعه ای ما صرفا مبارزه زیر زمینی و غیرقانونی را شاهد نیستیم. همواره این وجوه مبارزه را با هم و در کنار هم میبینیم. نکته مهم اینست که در سیستم سوسیالیسم خرده بورژوایی مبارزه قانونی بعنوان مبارزه مسالمت آمیز و سازشکارانه رد و تحقیر میشود و در کشورهایی که این نوع سوسیالیسم بر جنبش چپ سیطره دارد، بعد قانونی مبارزه تماما بدست احزاب لیبرال و رفرمیست بورژوازی میافتد و مبارزه قانونی رسما به سازشکاری و رفرمیسم تنزل مییابد. کمونیسم کارگری مکان مهمی به اشکال قانونی مبارزه میدهد. مبارزه قانونی میتواند در محتوای سیاسی خود بسیار رادیکال باشد و جزء ارگانیکی از کل مبارزه طبقاتی کارگران را تشکیل بدهد. مهم یافتن شکل های اصولی مبارزه قانونی و درک قانونمندی های این مبارزه است. جنبش انقلابی در آفریقای جنوبی و همینطور مبارزات توده ای زحمتکشان نوار غزه و کرانه غربی تا حدود زیادی از این اشکال قانونی سود جسته اند و در محتوا نیز حتی جنبش را نسبت به اهداف اعلام شده مبارزه غیرقانونی تاکنونی رادیکال تر کرده اند. یک نمونه برجسته مبارزه رادیکال قانونی اول ماه مه های کارگران سندج است.

رابعا، این خاصیت مبارزه قانونی در سیستم های استبدادی است که دچار افت و خیز و عروج و افول قرار بگیرد. مبارزه قانونی بدفعات مورد حمله سرکوبگرانه قرار میگیرد. اما وجود دو بعد قانونی و غیر قانونی در مبارزه کارگری باعث میشود که دوره اوج مبارزه قانونی مقدمات رشد تشکل و مبارزه زیرزمینی را فراهم میسازد و قدرتگیری جنبش حزبی و غیرقانونی کارگری به سهم خود باز شدن مجدد فضا برای دوره نوینی از مبارزه قانونی را تسهیل میکند. بنابراین اینکه "رژیم بالاخره نمیگذارد" بهانه بسیار ضعیفی برای کم ارزش جلوه دادن مبارزه قانونی است.

ما بدون آنکه بطور جدی دست بکار سازماندهی بعد قانونی مبارزه بشویم نمیتوانیم درشهرهای کردستان جنبش کارگری و توده ای را به جلو برانیم. اینجا عواملی وجود دارد که تماما به نفع ما عمل میکند. کردستان یک جامعه حزبیت یافته و قطب بندی شده است. از پیش میتوان گفت که تمام حرکت ها و تشکل های قانونی که با بافت کارگری و یا با اهداف رادیکال یا به میدان بگذارند، نهایتا بعنوان بازوی قانونی کومله عمل خواهند کرد. کومله هم اکنون این موقعیت

رهبری کننده را بدست آورده است. خطر بالا کشیده شدن اعتراض قانونی کارگری ورادیکال توسط عناصر این الوقت، تشکل های زرد دولتی و یا حتی حزب دموکرات بسیار اندک است. بعلاوه حرکت های قانونی در کردستان امروز لازم نیست از ابتدا سازش های زیادی را با مقررات موجود بپذیرند و یا برای ادامه کاری خود بیش از حد "جانماز آب بکشند" (هرچند که اگر چنین نیز نمیبود ما میبایست مراحل اولیه کار خود را حتی در تنگ ترین قالب های قانونی هم به جلو ببریم). و بالاخره، در شرایط ایران امروز و بویژه در اوضاع موجود در کردستان، مبارزه قانونی بناگزیر بسرعت جو جامعه را تحت تاثیر قرار میدهد و با هر مرحله رویارونی با دولت و بورژوازی از نظر مطالباتی و قدرت بسیج در فاز بالاتری قرار میگیرد. اگر درست عمل کنیم تلفیق مبارزه قانونی با مبارزه غیرقانونی که مستقما در ابعاد مختلف توسط خود حزب پیش برده میشود میتواند آن اعتلای سیاسی را که در بحث استراتژی ما از آن صحبت شده است بشدت محتمل سازد. اوضاع سیاسی ناپسامان رژیم اسلامی زمینه عمومی این امر را فراهم ساخته است.

چگونه باید مبارزه در بعد علنی و قانونی را توسط حزب سازمان داد؟ اینجا دیگر مساله تماما به درک قانونمندی های مبارزه قانونی بر میگردد که باید در فرصت دیگری از آن صحبت کرد. اما یک نکته را میتوان تاکید کرد. شرط لازم هرنوع مبارزه علنی و توده ای وجود یک رهبری عملی حاضر در صحنه است. مبارزه قانونی باید این رهبری را داشته باشد. رهبران این جنبش ها افرادی هستند که به نوع کاری که برعهده شان قرار گرفته است واقفند و حساسیت آن را میشناسند اینها شخصیت های مبارز سر شناسی هستند که حد و مرز فعالیت خود را میشناسند، میتوانند در یک متن قانونی برای بسیج و اعتراض توده ای آژیتاسیون کنند، تناسب قوا را

بدرستی میشناسند، امنیت خود را با محبوبیتشان در میان مردم، با جلب اعتماد آنها به شرافت سیاسی و عملی خود و با تشخیص دامنه معقول اعتراض و تهییج در هر مقطع حفظ می کنند. این شخصیت ها هم اکنون در کردستان وجود دارند و باز هم در دل مبارزات اعتراضی توده ای افرادجدیدی پا بمیدان میگذارند. بدون این افراد کار قانونی پا نمیگیرد. وظیفه ماست که به اینها نزدیک شویم، برنامه مشترک برای کار بریزیم، نوع رابطه مان با آنها را با دقت و حساسیت تعریف کنیم و فضا را برای کار آنها باز نمایم. دبر یا زود فشاراعتراض توده ای در کردستان تشکل ها و شخصیت های مبارزه در بعد قانونی را به جلو خواهد راند. اگر میخواهیم این وجه مبارزه اصولی جلو برود، به پیدایش آلترناتیوهای سازشکارانه و لیبرالی در برابر کمونیسم در کردستان منجر نشود و به مثابه جزئی از استراتژی انقلاب کارگری عمل کند، خود ما باید امروز دست بکار شویم و خود را با نیازهای این مبارزه تطبیق بدهیم. مبارزه قانونی چه در جنبش کارگری به معنی اخص کلمه و چه در مبارزه سیاسی توده ای بطور کلی یک شرط حیاتی پیشروی است.

سازماندهی اعتراض توده ای

حول این فعالیت حزبی و توده ای کارگری تازه میتوان کل جنبش اعتراض سیاسی در کردستان را سازمان داد و رهبری کرد. در بحث کنگره ششم درباره استراتژی حزب در کردستان، اهمیت این وجه فعالیت را در مبارزه ما تصریح و تاکید شده است. این مبارزات هم اکنون در اشکال گوناگونی جریان دارد که تاثیرسیاسی ما بر آنها زیاد است و تاثیر عملی و تشکیلاتی ما بسیار کم. حال آنکه در تحلیل نهائی هم این مبارزات است که کمر رژیم را در کردستان خواهد شکست و مبارزه مسلحانه ما هم نهایتا با خدمت کردن به آن ارزش خود را پیدا میکند. آنچه در این مورد باید گفت کمابیش همانهاست که در بخش جنبش اعتراضی کارگران و مبارزه قانونی به آن اشاره کردم. اینجا فقط یک نکته را راجع به سازماندهی جوانان اضافه میکنم. البته میدانم که با اشاره به این مساله چه ریسکی را دارم تقبل میکنم. چراکه اگر من حزب را درست شناخته باشم این احتمال وجود دارد که در انتهای دوره بعد، تمام آنچه که درباره فعالیت کمونیستی و کارگری باید در دستور بگذاریم تحت

الشعاع همین یک نکته راجع به فعال کردن جوانان قرار بگیرد و سازماندهی شهر به سازماندهی تحرک ضد رژیمی جوانان شهری تنزل پیدا کند. با اینحال چون این یک عرصه بهرحال مهم و کارساز در تنگ کردن فضای کردستان برای رژیم اسلامی است بهتر است به آن اشاره کنم.حزب ما در مقیاس سراسری هنوز آن اتوریته سیاسی عمومی را بدست نیاورده است که بتواند نسخه ای برای اعتراض جوانان بطور کلی پیشنهاد کند. بعلاوه در مقیاس کل ایران "جوانان" بخودی خود مقوله سیاسی تعریف شده ای را تشکیل نمیدهند. کردستان ازاین لحاظ فرق میکند. اینجا از این لحاظ بیشتر به فلسطین شبیه است. جوانان کردستان یک سمپاتی عمومی به اپوزیسیون در کردستان و بطور مشخص به کومله بعنوان یک نیروی رزمنده، پیشرو و نماینده مبارزه با عقب ماندگی دارند. در این شرایط نفس اینکه جوانان و دانش آموزان بدانند کومله چه مکانی برای تحرک اعتراضی آنها قائل است و مشخصا انجام چه اقداماتی را از آنها انتظار دارد میتواند موجبات یک موج مبارزاتی وسیع را بوجود بیاورد. ما باید حتی مساله ایجاد رسمی و یا غیر رسمی یک سازمان جوانان و یا برنامه ها و نشریاتی برای آگاهگری و سازماندهی در میان جوانان و بسیج مبارزاتی آنها را بررسی کنیم. باید کمپین هائی را در نظر گرفت که میتواند این قشر را فعال کند. در عین حال، تاکید میکنم، فعالیت ما در شهرها باید تماما حول جنبش کارگری شکل بگیرد و تابع نیازهای این جنبش باشد. به تحرک در آمدن سایر بخش های جامعه تحت رهبری کومله نباید تصویر کومله بعنوان تشکیلات انقلابی کارگران کردستان را مخدوش نماید.

رهبری

هیچیک از این اقدامات بدون تغییر جدی در خصوصیات رهبری کومله و روش آن در قبال توده های کارگر و زحمتکش و در قبال کل مردم کردستان امکانپذیر نیست. رهبری کومله باید رهبری شناخته شده و تثبیت شده توده ها باشد در اعتراض خودشان، و نه سخنگوی بازوی مسلح جنبش در کردستان. باید به رهبر همان اعتراضی تبدیل شود که توده های زحمتکش دارند میکنند. رهبری کومله باید سخنگوی یک آلترناتیو فراگیر اجتماعی و نماینده تغییرات روشن و ملموس در زندگی توده زحمتکشان باشد. رهبری کومله باید آن مرجعی باشد که در تحلیل نهائی اعتراضات کارگری و تشکل های کارگری از آن تبعیت میکنند. رهبران علنی و عملی این تشکل ها باید در رهبری کومله جمعی وارد، صاحب نظر و مجرب در مبارزه توده ای را ببیند. کسانی را که شالوده عالیترین نهادهای قدرت انقلابی در فردای کردستان را تشکیل میدهند. ما در این جهت پیش رفته ایم، اما هنوز کافی نیست. رهبری ما هنوز بیشتر از هرچیز مدیر و رئیس تشکیلات خویش است. کارگران کرد نیاز به کسانی دارند که در عالیترین سطح با جنبش و انقلاب کارگری و با دقایق و مراحل پیشروی آن تداعی میشوند. کارگر کرد هم باید مانند بورژوای کرد شخصیت هائی را داشته باشد که بعنوان رهبران و سیاستمداران کارآزوده در سطح سراسری با آرمانها و جنبش آنان تداعی میشود. این با رهبری ای که در امور تشکیلاتی غرق میشود بدست نیاید. این مستلزم روشی از فعالیت برای رهبران است که ما تا امروز کمتر شاهد بوده ایم. رهبری سراسری کارگران باید سخنگوی افق های عمومی در جنبش باشد. بر بنیادهای خودآگاهی طبقاتی کارگران تاثیر بگذارد، جامعه و تاریخ معاصر را برای آنها مفهوم سازد، و بیش از هرچیز نماینده کل اعتراض کارگری و سخنگوی کارگران در تمام نقاط عطف تعیین کننده و مقاطع حساس مبارزه باشد. نگاهی به مشغله ها و روش زندگی سیاسی رهبری ما نواقص کار ما را در این عرصه بوضوح عیان میکند.

موقعیت پس از ختم جنگ ایران و عراق

قبل از اینکه به وجوه مهم دیگری در فعالیت تشکیلات در کردستان بپردازم) نظیر مبارزه مسلحانه، تبلیغ سراسری، تربیت کادرها و غیره) لازم است به بحث اوضاع پس ازختم جنگ ایران و عراق و تاثیرات آن بر دورنمای کار حزب در

کمونیت ۲۴۴

کردستان باز گردم. چراکه این ابعاد فعالیت، در شکلی که ما تا کنون سازمانشان داده ایم، رابطه مستقیمی با مساله استقرار و جغرافیای فعالیت ارگانهای کومله دارند.

همانطور که گفتم ختم جنگ ایران و عراق شرایط جدیدی را برای کومله، با تعریف متعارف و تشکیلاتی آن، بوجود میآورد. از نظر سیاسی ختم جنگ ابادا به معنای تحول نامساعدی که تجدید نظر در مبانی و مفاد استراتژی مصوب کنگره ششم را ایجاب کند نیست. کاملا برعکس، ختم جنگ اوضاع بسیار مناسبی را برای تسریع تحول کومله به سازمان حزبی دربرگیرنده کارگران کرد و رهبر مبارزه کارگری و توده ای بوجود آورده است. ختم جنگ برای جنبش اعتراضی کارگری گشایش جدی ای بوجود آورده است که نشانه های آن هم اکنون حتی در مقیاس سراسری مشهود است. قطع جنگ یک مطالبه سیاسی ما بوده است. در زمینه کار نظامی و مبارزه مسلحانه ممکن است چنین بنظر برسد که باید دست به تجدید نظرهایی زد. اما چنین تجدید نظری صرفا میتواند جنبه ای فنی داشته باشد و به کل مساله ضرورت و مطلوبیت مبارزه مسلحانه و حفظ و گسترش موجودیت کومله بعنوان یک سازمان حزبی مسلح و در گیر در مبارزه مسلحانه با رژیم اسلامی مربوط نمیشود.

ختم جنگ برای دیدگاه محدود نگرانه ای که کومله را در اردوگاهها و در روش زندگی ومبارزه موجودش خلاصه میکند میتواند به دونتیجه مشخص منجر شود. اول استنتاج به اصطلاح "تسلیم طلبانه" که با ختم جنگ دورنمای انقباض و محدودیت فعالیت کنونی کومله را میبیند و لذا، از آنجا که این برای او کل موجودیت کومله و تنها روش زندگی سیاسی آن است، به یاس و پوچی میرسد. استنتاج دیگر استنتاج به اصطلاح "رزمنده" است که همین مشاهدات را دارد ولی از روی عشق به کومله و از روی تعهد به مبارزه، و باز از آنجا که برای او کومله همین است که میبیند و لاغیر، ترجیح میدهد عواقب عملی ختم جنگ را در ذهن خود تخفیف بدهد و یا راهی برای حفظ وضع موجود در چهارچوب محدودیت های احتمالی بیابد. این حکم که "پیش بینی ما در مورد اینکه پروسه صلح بیش از اینها طول میکشد درست از آب در آمد"، در واقع دلداری ای است که جناح "رزمنده" این دیدگاه بخود میدهد و فراموش میکند که پروسه صلح بهرحال چه دیر و چه زود به فرجام میرسد و در آن مقطع، در غیاب یک دیدگاه ثالث که راه واقعی برای پیشروی کومله بگشاید، رزمنده ما بناگزیر خود را در موقعیت تسلیم طلب امروزی خواهد یافت.

من هر دو این قطب ها را دقیقا از آنجا که آینده ای را که کومله باید بسوی آن حرکت کند نمیشناسند و وضع موجود را تنها شکل موجودیت سیاسی و نظامی ما قلمداد میکنند رد میکنم. مستقل از جنگ ایران و عراق و ختم آن، به حکم کنگره های پنجم و ششم کومله و کنگره دوم حزب، کومله میبایست تحولات جدی در مرکز ثقل و شیوه فعالیت خود بوجود آورد. با ختم جنگ و محدودیت هایی که این امر ولو فعلا به تدریج بر کار ما میگذارد این تغییر روش بسیار میرم تر شده است. طول کشیدن پروسه صلح برای میبایست فرجه و فرصت بازیافته ای باشد برای آنکه این تحولات را عملی کنیم و نه مستمسکی برای به تعویق انداختن و طفره رفتن از آن. مستقل از وجود و یا ختم جنگ ما به این نتیجه رسیدیم و به زبان دهها قطعنامه و مقاله و سخنرانی اعلام کردیم که کومله در یک موقعیت انتقالی بسر میرد که باید سریع تر طی شود، کومله باید از بازوی رادیکال جنبش مسلحانه به سازمان حزبی و فراگیر کارگران کردستان تحول یابد. امروز نباید اجازه داد که تلاش موجه برای حفظ وضع موجود در برابر محدودیت ها به مقاومت عقب مانده و ناموجه در برابر سیر تحول حیاتی کومله میدان بدهد. نگرانی اصلی ما اینست که با ختم جنگ ایران و عراق و با تقویت شدن گرایش به حفظ وضع موجود، کومله گام به گام دستخوش انقباض و محدودیت شود تا جانی که دیگر حتی امکان و ابزار کافی برای گام گذاشتن به عرصه هایی که کنگره ششم طرح کرده است را نداشته باشد. بنابراین ما ضرورت تغییر روش ها و آرایش و جغرافیای فعالیت کومله را از ختم جنگ در نمیآوریم. بلکه میرمیت دست بکار شدن را با توجه به فرصت

^[1]

کمونیسم کارگری و …

محدودی که در اختیارمان است تاکید میکنیم.

اجازه بدهید درباره هر یک از اجزاء این بحث به اختصار توضیحی بدهم.

جغرافیای فعالیت کومه‌له

در سطح کلی هدف باید ایجاد یک کومه‌له داخل کشوری باشد. قطعا رفقای ما امروز لفظ "داخل" را با درجه ای اغماض بکار میبرند. داخل به معنی درست کلمه یعنی داخل جغرافیای سیاسی ایران و بطور مشخص شهرها و محل زیست و کار طبقه کارگر ایران. به این معنی تردید نیست که اساس فعالیت کومه‌له باید در داخل ایران متمرکز شود. اگر بناست با طبقه کارگر در ایران کار کنیم، باید در ایران تشکیلات داشته باشیم و باید این تشکیلات داخل کشوری ستون فقرات حزب ما را تشکیل بدهد. ممکن است اعتراض شود که "انتقال" اعضاء و کادرهای موجود کومه‌له به داخل عملی نیست. من نیز چنین بحثی ندارم. بحث من اینست که بخش اعظم کومه‌له هم اکنون در داخل ایران هست و رادیوی ما هر روز دارد فعالیت های این بخش را گزارش میکند. مساله بر سر سازماندهی این بخش بعنوان جزئی رسمی و ارگاتیک از حزب ماست. من دارم از سازماندهی کارگری و عضویت کارگری حرف میزنم. رهبری ما باید بالاخره وظایف خود را نسبت به این بخش از حزب به رسمیت بشناسد و درهای حزب را بروی آن باز کند. مستقل از مساله جنگ و صلح ایران و عراق، اگر روی این مساله خم نشویم و حزبمان را در داخل کشور و در درون طبقه نسازیم، حرفی از تحقق برنامه و استراتژی مان نمیتواند درمیان باشد.

مبارزه مسلحانه

میدانم که آنچه گفتم هنوز پاسخ سوال را آنگونه که واقعا برای رفقای ما مطرح است نمیدهد. فرمول بندی سوال هرچه باشد مساله حساس برای خیلی ها سرنوشت مبارزه مسلحانه، اردوگاهها و ارگانهای مستقر در آن در اوضاع پس از ختم جنگ است. نظر من درباره جایگاه و دورنمای مبارزه مسلحانه همانست که در پلنوم ماقبل کنگره ششم با کمیته مرکزی کومه‌له مطرح کردم و در اسناد "استراتژی ما در کردستان" و "ملاحظاتی درباره فعالیت نظامی ما در دوره کنونی" نوشته ام که به تصویب کنگره ششم کومه‌له رسیده است. ما مبارزه مسلحانه خود علیه جمهوری اسلامی را از جنگ دو دولت استنتاج نکرده ایم و هرگز مطلوبیت تداوم آن را به تداوم این جنگ مربوط نکرده ایم. اعلام جنگ ما به جمهوری اسلامی در کردستان بر سر جایش است. خصلت مسلح حزب ما دستاورد مهمی است که با محدود شدن دامنه عمل نظامی مان در آن تجدید نظر نمیکنیم، ما فشار نظامی و حتی در بدترین حالت پتانسیل یک اعمال فشار نظامی در کردستان را جزء مهمی از سیاست خود در کردستان قرار داده ایم. حتی بسیار قبل از ختم جنگ، در واقع با کشیده شدن جنگ به کردستان در مقطع کنگره پنجم، ما تاکید کردیم که ولو با حفظ حضور نمایشی نیروی مسلح مان پیوستگی مبارزه مسلحانه را بمنظور آمادگی سیاسی و عملی برای گسترش سریع این جبهه از مبارزه در شرایط مساعد تر حفظ میکنیم. ما از پیش تاکید کرده ایم که مبارزه مسلحانه یک تاکتیک و روش مبارزاتی ماست که با تشخیص خود به آن دست برده ایم و به تشخیص خود درباره دامنه و ابعاد آن تصمیم میگیریم. با همه این تبصره ها، و با تاکید مجدد براینکه کومه‌له اساسا باید به اعتبار فعالیت سیاسی و تشکیلاتی خود در شهرها و کانون های کارگری و با رهبری جنبش اعتراضی در کردستان تعریف شود، هیچگونه تجدید نظری را در تبیین کنگره ششم درباره مبارزه مسلحانه ضروری نمیدانم.

اتفاقا بحث من اینست که این سبک کار و آرایش موجود کومه‌له است که امکانات ما را برای داشتن یک نیروی نظامی زیده، قابل مانور و ادامه کار کاهش داده است. اگر اردوگاههای ما در داخل خاک عراق نه در برگیرنده کل موجودیت رسمی کومه‌له، بلکه صرفا محل

استقرار و آموزش نیروهای رزمی ما بود، امروز ابهام بسیار کمتری در مورد چند و چون تداوم مبارزه مسلحانه حتی در شرایط محدودتر از این میداشتیم. در نوشته فوق الذکر در مورد مبارزه مسلحانه حتی به این نکته اشاره شده است که اندازه و قدرت عمل نیروی رزمی ما در همین مرحله استراتژیک میتواند چند برابر این باشد.

اردوگاه چه میشود

بطور قطع مادام که دولت عراق این امکان را در اختیار ما میگذارد ما باید در عراق اردوگاه داشته باشیم. مساله بر سر نوع فعالیتی است که میتواند از طریق این اردوگاهها (یا بقول رفقا "داخل") انجام شود و مکانی که در کل آرایش و تقسیم کار حزبی ما دارند. به اعتقاد من اردوگاههای ما باید اساسا در برگیرنده چند فعالیت اصلی ما باشند. اول، آموزش و استقرار نیروی رزمی، دوم، آن بخش از فعالیت رادیویی ما که بدلائل فنی و یا سیاسی باید در همان منطقه باقی بماند و سوم، برخی ارگانهای تخصصی، مانند واحدهای ارتباطی با شهرها، مرکز پزشکی و مشابه آنها. کومه‌له، بمثابة یک کلیت سیاسی، نباید اردوگاه نشین باشد و با اردوگاه تداعی شود. ما باید در پاسخ این سوال که در خاک عراق چه داریم بتوانیم به روشنی بگوئیم که آنجا محل استقرار پایگاهی نیروهای رزمی ما، رادیوهای ما و برخی سازمانهای فنی و تخصصی ماست. بدیهی است که بتناسب نیازهای این بخش ها باید یک سلسله مراتب و شبکه حزبی مانند فرماندهی نظامی کومه‌له در منطقه، مسئولین سیاسی و مروجین و مربیان نیروی پیشمرگ در همین اردوگاهها سازمان یافته باشند. مابقی فعالیت ما دیگر باید با توجه به نقشه عمومی فعالیت سیاسی ما جایی باشند که با وظیفه سیاسی ای که به آنها سپرده شده است خوانائی دارد.

شاید این مساله برای رفقای ما که اردوگاههای کنونی ما را مشابه اردوگاههای ما در اطراف بوکان و در آلان و غیره میندازند قابل هضم نباشد. مگر نه اینست که کل فعالیت ما از این اردوگاهها رهبری و سازماندهی میشد؟ اما تفاوت زیادی میان ایندووجود دارد. اینجا بحث بر سر حق حاکمیت و حد و مرز "داخل و خارج" است. در ایران رهبری و ارگانهای مرکزی ما در مناطقی سازمان داده شده بود که تحت کنترل خود ما بود. مرزهای حاکمیت جمهوری اسلامی مستقیما به مناطق تحت کنترل ما محدود میشد. از نظر حقوقی و واقعی نیز ما یک نیروی اپوزیسیون ایرانی بودیم که با اتکاء به قدرت نظامی خود در خاک ایران فعالیت میکردیم و رهبری و ارگانهای خود را در خاک ایران سازمان داده بودیم. اما امروز، طی یک روند تدریجی که مراحل بینابینی مختلفی را شامل میشد، به مرحله ای رسیده ایم که امکان استقرار ارگانهای ما در منطقه ای است که تحت حاکمیت یک دولت ثالث قرار دارد و ما طبعا این حق حاکمیت را پذیرفته ایم. به این معنا(و در واقع به هرمعنای دیگر)، ما دیگر ارگانهای خود را در خارج کشورسازمان داده ایم. فاصله جغرافیائی چیزی را در این میان تعیین نمیکند. "کمی آنطرف تر" از ماکو اتحاد شوروی قرار گرفته است. اگر حزب ما بهرحال ارگانهای مرکزی و رهبری خود را از ایران خارج کرده است آنوقت باید دیگر به کل امکانات این خارج نگاه بکند و نیروی خود را بنحوی سازمان بدهد که نه فقط از نظر فنی بلکه از نظر سیاسی و ادامه کاری مبارزاتی بهترین نحوه استقرار را داشته باشد. همانطور که گفتم برای نیروی نظامی و رادیوی ما بهترین جا همانجاست. اما برای رهبری سیاسی و اجرایی کومه‌له، برای کل سازمان مرکزی و حرفه ای کومه‌له، این حکم دیگر اِدا صادق نیست.

رهبری کومه‌له

بنظر من تنها آن بخشی از رهبری کومه‌له باید در اردوگاههای مستقر در خاک عراق باقی بماند که مستقیما وظیفه فرماندهی و آموزش نیروی نظامی، سرپرستی فرستنده رادیویی و اداره ارگانهای تخصصی محدود مستقر در محل به آن سپرده شده است. رهبری سیاسی کومه‌له، مانند هرسازمان سیاسی جدی در اپوزیسیون ایرانی،

اگر نمیتواند بطورزیر زمینی و یا در مناطق پایگاهی در خاک ایران مستقر شود، باید به پایتخت های سیاسی اروپا منتقل شود. صحبت برسر رفاه و شرایط بهتر زیستی برای فعالیت رهبری نیست. صحبت حتی صرفا بر سر امنیت و ادامه کاری هم نیست. این یک تصمیم سیاسی است.محل استقرار یک رهبری حزبی معنای سیاسی مهمی دارد. رهبری حزب توده از تهران به ارزروم عقب نمیشیند، بلکه به شوروی میرود. در طول بیش از یک قرن اروپای غربی به کانون انقلابیونی تبدیل شده است که در کشور خود امکان ماندن و فعالیت ندارند. از انقلابیون روسیه که علیه تزاریسم مبارزه میکردند تا رهبری جنبش های استقلال طلبانه و توده ای در آسیا و آفریقا در ۴۰ سال اخیر، همه دوره های کم و بیش طولانی فعالیت خود را از اروپا پیش برده اند. من موقعیت جغرافیائی کنونی رهبری کومه‌له را بسیار نامناسب میدانم. انتقال رهبری کومه‌له به خارج نه یک عقب نشینی امنیتی بلکه یک پیشروی سیاسی است و باید کاملا علنی و با اعتماد به نفس انجام شود.

از این گذشته اکنون دیگر منطقه استقرار رهبری کومه‌له برای انجام وظایف این رهبری، بخصوص اگر بناست به شیوه ای که گفتم کار کند مناسب نیست. رهبری کومه‌له نباید تحرک، امکان ارتباط برقرار کردن با شاخه های مختلف فعالیت و استقلال عمل خود را از دست بدهد. فقط بعنوان یک نمونه، کسی که میخواهد دست به سازماندهی کارگری در شهرهای کردستان بزند امکانات در اروپا بسیار وسیع تری برای تماس سیاسی و عملی با موضوع کار خود خواهد داشت.

و بالاخره، پلنوم ها، کنگره ها و جلسات وسیع و عالی تشکیلاتی کومه‌له باید در محل استقرار رهبری سیاسی کومه‌له در خارج انجام گیرد.

رادیوها

بدیهی است فرستنده های رادیویی ما از نظر فنی باید در همانجا بمانند. اما بخش زیادی از کار تحریریه و تهیه کنندگی رادیو ها میتواند و باید برای حفظ ادامه کاری و تبدیل اردوگاه داخل ما به اردوگاه رزمی در خارج کشور صورت بگیرد. اگر دورنمای ما اینست که احتمال اینکه دیر یا زود رادیوهای ما بسته شوند کم نیست، آنگاه از مدتها پیش از این میبایست انرژی خود را صرف پایه ریختن ابزارهایی میکردیم که بتوانند این خلاء را پر کنند. رهبری ما به رادیوی ما گره خورده است. بستن رادیو در شرایط کنونی یعنی ساکت شدن رهبری ما و قطع همین تماس یکجانبه اش با توده مردم. ما نیاز به نشریه ای داریم که ارگان رهبری کومه‌له باشد و از هم اکنون جای خود را در میان زحمتکشان کردستان باز کند. باید شبکه های تکثیر و توزیع این نشریات در شهرها بوجود آیند. باید نویسندگان آن آمادگی بدست بیاورند، باید ارتباط این نشریه با خوانندگانش بر قرار شود، خبر و گزارش دریافت کنند. اما خلاء رادیو صرفا با اشکال دیگر تبلیغی پر نمیشود. رادیو امروز تنها شکل ابراز وجود رهبری ما در شهرها و در میان کارگران کردستان است. رادیو دارد بر فقدان یک سازمان حزبی وسیع در شهرها و در درون طبقه کارگر سرپوش میگذارد و بخش از بار آنرا بدوش میکشد. در غیاب رادیو دیگر همین هم از کف میروود. کلید فعالیت ما در این دوره همانطور که گفتم ایجاد یک سازمان حزبی در درون ایران است که تبلیغ و ترویج و سازماندهی را در سطح محلی و حضوری جلو میبرد. این را میتوان و باید ساخت و تنها در چنین صورتی است که با حذف امکانات رادیویی کومه‌له ضایعات اساسی متحمل نخواهد شد.

در مورد آینده رادیو بعلاوه فکر میکنم باید در صدد تهیه طرح هائی بود که در صورت ممانعت از کار رادیویی بنام حزب و بنام کومه‌له ما بتوانیم در اشکال دیگری و تحت نام نهادهای سیاسی غیر حزبی رابطه رادیویی خود را توده مردم حفظ کنیم. گرفتن امکان استقرار یک رادیوی خبری برای اپوزیسیون ایرانی و یا فالن کمیته و کمپین معین میتواند مقدر باشد.

سایر ارگانها

در مورد سایر ارگانها، نظیر تکش، انتشارات، مدرسه های حزبی و غیره هم بحث من مشابه همانست که گفتم. در مورد تک تک اینها باید نشست و با توجه به مجموعه مسائل و اصل استقلال عمل و ادامه کاری دراز مدت تشکیلات کردستان تصمیم گرفت.

به این ترتیب خلاصه حرف ما درباره جغرافیای فعالیت و استقرار کومه‌له این است: کومه‌له باید دیگر بطور جدی خود را با فعالیت داخل کشوری اش معنی کند. مبارزه مسلحانه بعنوان یک تاکتیک و یکی از جبهه های مبارزه تنها در صورت در جای درست خود قرار میگیرد. جغرافیای استقرار ارگانهای ما باید با توجه به نقشه های فعالیت ما و دورنمای ادامه کاری آنها تعیین شود. تنها آن ارگانهائی که حضورشان در خاک عراق شرط حیاتی ادامه کار آنهاست باید در اردوگاههای ما مستقر شوند. آن بخش از تشکیلات ما که در خاک عراق مستقر است تنها باید یک جزء تشکیلات ما محسوب شود و این منطقه جایگاه طبیعی و رسمی کومه‌له در کلیت آن قلمداد نشود. رهبری کومه‌له باید ضمن گماردن بخشی از اعضاء خود برای سرپرستی فعالیت هائی که از طریق خاک عراق انجام میشود، خود رسما و علنا به مراکز مناسب برای استقراررهبری سازمانهایی سیاسی اپوزیسیون ایرانی در اروپا منتقل شود. ماحصل این پروسه این خواهد بود که بدنه اصلی تشکیلات کومه‌له در داخل شهرهای کردستان ایران خواهد بود، سازمان نظامی کومه‌له و رادیوهای ما در مناطق پایگاهی در خاک عراق مستقر خواهند شد و رهبری سیاسی کومه‌له و ارگانهای تخصصی پیرامون آن در اروپا جای میگیرند. این تنها شکلی است که در این دوره میتوانیم موقعیت سیاسی خود را در کردستان حفظ کنیم، ادامه کاری خود را تضمین کنیم، و به وظایف مهمی که در این دوره در برابر ما قرار گرفته است بپردازیم.

به چند نکته اینجا باید اشاره کنم. ممکن است گفته شود "کوچک کردن اردوگاه معنای عملی و یا سمبلیکی در رابطه با حزب دموکرات دارد. اندازه اردوگاه ما نباید زیادی کوچک شود". بحث من بر سر اندازه اردوگاه ما نیست. بلکه بر سر ماهیت آن و جایگاه آن در کل کار ماست. با این وجود تصور میکنم بهتر است این مساله را با تقویت کمی و کیفی نیروی رزمی مان در اردوگاهها حل کنیم . اردوگاه ما میتواند اِدا کوچک نشود مشروط براینکه مصوبات کنگره ششم اجرا شود. من کاملا متقدمم که ما باید نیروی نظامی زیادتری را دراین دوره جذب کنیم و اردوگاههای بزرگ نظامی داشته باشیم. اما اردوگاه نظامی دیگر باید اردوگاه نظامی باشد و نه شهری که از رهبری و کادر ها نیروی مسلح تا پناهندگان و تبعیدیانی که ما سرپرستی شان را بر عهده گرفته ایم در خود جای داده است. فعال سیاسی ما باید جائی کار کند که ظرفیت ها و توان سیاسی او را فعال میکند.

نکته دیگر اینست که بخش مهمی از مقاومت در برابر این طرح یک مقاومت اخلاقی به اعتقاد من عقب مانده و محدود نگرانه است که حزب دموکرات هم به آن دامن میزند. برای ما "صحنه مبارزه" کردستان و جنبش کارگری در کردستان است. در واقع تنها راه "ترک صحنه" توسط کومه‌له پذیرش این فشارهای اخلاقی و قبول محدودیت گام به گام کل کومه‌له در اردوگاههای محدود و محصور است. ما یک حزب سیاسی هستیم که بهر طریق که لازم بدانیم و با هر آرایشی که صلاح بدانیم باید ادامه کاری سیاسی خود و پیشبرد وظایف خود را تضمین کنیم. بحث تعلق به آب و خاک و غیره نمیتوانست در مقطع عقب نشینی از آلان مطرح باشد که همانجا هم پاسخ خود را گرفت.

خلاصه کنم: هرکس باید امروز به این سوال پاسخ بدهد که برای وظایف روشنی که کنگره ششم در برابر ما قرار داده است چه باید کرد. نحوه استقرار تشکیلات علنی کومه‌له و سرنوشت اردوگاه کومه‌له صورت مساله نیست بلکه موضوعی است که باید در متن پاسخگونی به سوال اصلی ما پاسخ گیرد. پاسخ ما روشن است. اوضاع سیاسی و اجتماعی وموقعیتی که کومه‌له تا هم اکنون بدست آورده است ما را در موقعیتی

^[1]

کمونیسم کارگری و …

بسیارمساعد برای انجام وظایف تاریخسازی در قبال طبقه کارگر در کردستان قرار داده است. اقدامات ما معلوم است و باید با سرعت و قاطعیت به اجرا درآید.

مرداد ۱۳۶۸
اوت ۱۹۸۹

۱- اشاره به سمینار اول کانون کمونیسم کارگری است که در اسفند ماه ۱۳۶۷ برگزار گردید. این سمینار اساسا به طرح مباحثات کلی و پایه ای کمونیسم کارگری پرداخت.

۲- کنگره دوم کومه له در فروردین ۱۳۶۰ برگزار گردید.

۳- کنفرانس ششم کومه له در تاریخ مهر ماه ۱۳۶۰ برگزار گردید.

۴- کنگره موسس حزب کمونیست ایران در شهریور ۱۳۶۲ تشکیل شد.

۵- کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست در آبان ۱۳۶۱ برگزار گردید.

۶- کنگره سوم حزب کمونیست ایران در بهمن ۱۳۶۷ برگزار شد.

۷- کنگره ششم کومه له در اردیبهشت ۱۳۶۷ برگزار شد.

- اولین انتشار علنی در جزوه "درباره فعالیت حزب در کردستان" (اسنادی از مباحثات درونی حزب کمونیست ایران) انتشارات کانون کمونیسم کارگری اوت ۱۹۹۰ این جزوه شامل سه نوشته است:

۱- کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان (همین مطلب)

۲- جمعبندی از مجادلات درونی اخیر در تشکیلات کردستان و

۳- نامه سرگشاده به رفقای چپ در تشکیلات کردستان

این مجموعه همچنین در جلد هفتم مجموعه آثار منصور حکمت صفحات ۹ تا ۱۰۵ بشاپ رسیده است.

اولین اصلی که کارگر باید در

رد و قبول یک قانون کار در نظر

بگیرد اینست که من بعنوان یک

عنصر آزاد در این جامعه در

سرنوشت خودم، در محیط کار

خودم، در تعیین اینکه نیروی کارم

را دارم در ازاء چه میفروشم و در

چه شرایطی قرار است کار کنم و

غیره، چقدر سهم و نقش دارم .

اولین شاخص اینست که کارگر

بعنوان یک عنصر آزاد و یک

شهروند صاحب اختیار ظاهر بشود.

منصور حکمت

برگزیت به کجا میرسد؟

مصاحبه وریا نقشبندی با ثریا شهابی



از زاویه راست در میدان است را حس میکند، همه شان مخالف برگزیت هستند.

اما آیا این به معنی علاقه به حفظ اتحادیه اروپا است؟!
آیا این به معنی این است که ما طرفدار حفظ اتحاده بورژوازی هستیم و نگران انشقاق آن هستیم! این ها قابل بحث است. اما چیزی که قطعی است، این است که سرنوشت موقعیت بورژوازی غرب، از جمله به برکزیت بعنوان یکی از گره گاههای مهم آن گره خورده است. گره گاهی که سیر روندهای بعدی در صف بندی آن ها و مابه ازا های اجتماعی آن در جوامع امروز، را معلوم میکند.

ببینید الان جهان چند قطبی است. آرایشهای دوران جنگ سرد، مثل ناتو و اتحادیه اروپا- آمریکا به رهبری آمریکا و … بی مصرف شده است. هرچند تلاش میکنند قطب جنگ سرد با روسیه را به زور زنده نگاه دارند، که نگاه داشتنی نیست. همه این ها نالازم و بی مصرف شده و برهم خورده است. بورژوازی غرب پیروز برای ماندنش در راس، باید بتواند اقتصاد را رشد بدهد! رشد اقتصاد کاپیتالیستی هم در، “و” به کار گیری و استثمار هرچه بیشتر و وسیع تر نیروی کار است. هیچ کدام از آنها نمی توانند کار ایجاد کنند. کار در چین است، در بنگلادش و هند است و در جغرافیا هایی است که در آنها از کارگر خاموش و ساکت و سرکوب شده میتوانند هفتاد - هشتاد ساعت کار بکشند. پس در نتیجه کارگر آمریکایی و کارگر اروپایی را نمی توانند مجبور کنند که در شرایط بی حقوقی و استثمار مطلق کارگر در چین و بنگلادش و هند و … کار کند. این تلاش، ترکش های عظیم و سرنوشت سازی در جوامع غربی دارد. اگر شما امروز یک جنبش ساختارشکنانه کارگری - کمونیستی داشتید، این شرایط و انشقاقی که در اتحادهای قبلی بورژوازی دارد صورت میگیرد، شکافی که در صفوف بورژوازی یکدست غرب دارد بوجود میاید، بهترین موقع برای انقلابات کارگری و جایگزین کردن اتحادهای طبقه کارگر بجای اتحاد بورژوازی بود.

منتهی در غیاب آن، این جنبش ساختارشکنانه راست است که در میدان است. که با تلاشی که در اتحادهای قبلی، تلاشی که از زاویه منافع بلند مدت بورژوازی نه برای “اصلاح ”تغییر ”(مستقل از اینکه بشود اصلاح کرد یا نه)، بلکه برای رها کردن افسار رقابتهای”ملی” اقتصادی-نظامی و سیاسی بین قدرت ها، است. اینکه اقتصاد ملی شدنی است یا نه، که به اعتقاد من شدنی نیست، سوال بازی است. اما بلاخره همین جنگهای تجاری، مصائب و مخاطرات زیادی پیش پای طبقه کارگر و کل شهروندان در غرب میگذارد و گذشته است.

بورژوازی غرب متحد بی چون و چرا آمریکا بود. ولی در آن شکاف ایجاد شده است. خود اروپا مدت ها است که یک قطب است. آمریکا یک قطب است. روسیه نه از نظر اقتصادی که نه از نظر نظامی یک قطب است و چین از نظر اقتصادی و… این ها قطبهای هستند که توازن قبلی را قبول نمیکنند. آمریکا هم که در راس توازن قبلی بود و به اصطلاح رییس جبهه پیروز بود، نمیتواند متحدین قبلی خود را، نه در خاورمیانه و نه بعد از تخریب خاورمیانه و نه در هیچ کجای دیگر، پشت سر خود،“ با اطمینان ”نگاه دارد.

شکاف بین آمریکا و اروپا خیلی وقت است که صورت گرفته است. پس از حمله اول به عراق و بعد از تبعات یازده سپتامبر، که آمریکا توانست به ضرب زور آن، و به اتکا تروریسم دولتی، کل بورژوزای اروپا و جهانی را پشت سر خود بسیج کند، آن دوران دیگر نمود شد.

شکاف بین اروپا و آمریکا واقعی است. شکاف سیاسی، شکاف اقتصادی و رقابت در ایفای نقش سیاسی و اقتصادی در جهان .آمریکا، طرفدار از هم پاشیدن اتحادیه اروپا است. برای اینکه یکی از قطبهای رقیب تضعیف میشود. بریتانیا که همیشه متحد استراتژیک آمریکا بود، و در عین حال بدون نزدیکی با اروپا و “اتحاد با اروپا”، امکان ندارد از نظر اقتصادی بتواند روی پای خود بایستد، در بن بست است. بهرحال بورژوازی غرب جواب اقتصادی و جواب مدل رشد اقتصادی ندارد. از هم پاشاندن به این شکل و از هم پاشاندن اتحادهای قبلی و توازنی که بیشتر صورت گرفته بود، و سپردن همه چیز دست رقابتهای خودبخودی علاوه بر اینکه اتحاد بریتانیا را زیر سوال

کمونیست ۲۴۴

میردد، که اسکاتلند و ایرلند به سختی بتوانند با آن بمانند، علاوه بر صدماتی که به اقتصاد بریتانیا میخورد، که تبعاتش گریبانگیر شهروندان و کارگران و حقوق بگیران را میگیرد و فی الحال گرفته، منتهی مهمتر از همه باعث میشود که جنبش های ناسیونالیستی و طرفدار جدایی در فرانسه و در سایر کشورهای دیگر اروپای، اوج و پا بگیرد .

توافقاتی که قبلا بود، زمینه ای فراهم میکرد برای طبقه کارگر کل اروپا، که بتواند اتحادهای فراکشوری اش را گسترش دهد! این شکل از انشقاق، همسرنوشتی و نزدیکی و اتحاد طبقه کارگر اروپا را دچار ضربات زیادی میکند. مستقل از اینکه طبقه کارگر اروپا چه اندازه از این شرایط بیشتریین استفاده را کرده است یا نکرده است، که به نظر من به دلیل بودنش زیر سیطره سنت ترد یونیسم که مانع گسترش آن بوده است، از آن استفاده نکرده است.

پاسخ به سوالاتان را کوتاه کرده باشم، این سرنوشت بورژوازی غرب است، که در راس بورژوازی جهانی است. از نظر سیاسی و روند تقابلهای و رقابتهای و جنگ قدرتها، که بین قطب ها و شرکای به اصطلاح قطب پیروز جنگ سرد صورت میگیرد، برگزیت جهت و روندهای آن را معلوم خواهد کرد. ما خیلی وقت پیش وقتی برگزیت صورت گرفت، گفتیم که دعوا بر سر چه چیز است. وقتی خاورمیانه را خراب کردند گفتیم که دعوا بر سر معضلات خود بورژوازی غرب است. دعوا بر سر معضلات الگوی رشد بورژوازی پیروز بعد از جنگ سرد است و اینکه چگونه میخواهد رئیس دنیا بماند! وقتی نمی تواند الگوی رشدی را به دست بدهد و رشد در چین است که با کارگر ساکت و خاموش و برده وار و بی حقوق توانسته است این رشد اقتصادی که امروز چین دارد را بدست بدهد. چگونه میتواند با آن رقابت کند و آن را عقب بزند. اقتصادی که به آن شکلی که گفتم توانسته است تمام بازارهای محصولات جهانی را تسخیر کند. این معضل بورژوازی غرب پیروز جنگ سرد است. ما گفتیم که که بالاخره این جنگ برمیکرد به،“ خانه ” اش! جنگی که بیش از نو دهه در میدان دیدگری، در “حاشیه ها”، مشغول آن بودند. به بهانه های مختلف در خاورمیانه و با براه انداختن جنگهای نیابتی و .. جدال قدرت شان را به خاورمیانه آوردند و آن را قومی و ملی و مذهبی و تخریب کردند. و ترامپ پس از خاورمیانه، سعی کرد که آن به بهانه خطر کره شمالی به،“ خاوردر” و”و به جغرافیای اقتصاد چین ببرد، که نتوانست! و امروز کاملا برگشته است به،“ خانه!” امروز علنی از جنگ تجاری جاری در میان قدرت های اقتصادی، صحبت میکنند.“ برگزیت ”سیری را نشان میدهد که در دل آن، تقابل و رقابت و جنگ قدرت بین قطبهای بورژوازی غرب و آمریکا، نهایتا سرنوشتش رقم میخورد.

اجازه بدهید اینرا در ادامه بگویم که در بریتانیا صفی که در مقابل برگزیت میایستد، تا آنجایی که به احزاب خارج از پارلمان برمیکردد، مقاومت از پایین است. در بالا احزاب سنتی در پارلمان، که به اصطلاح نگران از هم پاشیده شدن شیرازه همه چیز هستند و نگران سپردن سیاست و دیپلماسی و ایدئولوژی به کارکرد عنان گسیخته بازار و رقابت دولت ها، یعنی آن چیزی است که از ترامپ تا جانسون با آن امید بسته اند و زیر پرچم طرفداری از “برگزیت ”خود را نشان میدهد. طرفداران آتشین، برگزیت”، نماینده این جنبش ساختار شکنانه اند، از زاویه راست افراطی. این یک سیر ساده نیست و مقاومت از پایین وسیع است و هرچه بیشتر جامعه در حال قطبی شدن است.

ما همان موقع هنگامی که اتحادیه اروپا شکل گرفت، از آن طرفداری کردیم. نه به دلیل اینکه طرفدار همه اتحادهای بورژوازی هستیم. مثلا اتحاد آمریکا با کانادا و قطبهای دیگر، الزاما میتواند امر ما نباشد. ما نگاه میکنیم که چه چیزی به طبقه کارگر میرسد .منتهی تا جایی که به اروپا برمی گردد، اروپا از نظر ایدئولوژیکی، از نظر فرهنگی، از نظر جنبش های سیاسی و از نظر جنبش های طبقاتی، و شن ها از آمریکا جلوتر است. مستقل از قوانین و مقایسه قوانین، در عملکرد اجتماعی جلو تر است. بطور واقعی حق و حقوق کارگر، حق و حقوق شهروندی، جایگاه دیگری در اروپا دارد. این ناشی از دستاوردهای تاریخ انقلاباتی چون کمون و انقلاب فرانسه، انقلاب صنعتی و.. بالاخره دو جنگ جهانی که فاشنیسم و تخریب ازان اروپا بود نه آمریکا، است. در نتیجه بورژوازی اروپا از این نظر از بورژوازی آمریکا دوراندیش تر و از این نظر مخاطرات رها شدن افسار رقابت درون خودشان را، تجربه کرده است و در مقابل اش مقاومت میکند. به این دلیل است که، علیرغم تمام اختلافات و صف بندی چپ و راستی که در احزاب پارلمانی است، ولی شما می بینید که چطور یک مکانیسمی حتی در بالا در مورد، برکزیت ”تلاش و مقاومت میکند، مستقل از اینکه می تواند یا نمیتواند، و آن را،“ در کنار پایین ”قرار میدهد! پایینی که،“ برگزیت ”برایش مانند چتری است. که در اعتراض به آن، در واقع اعتراضش به ادامه ریاضت اقتصادی و خطر قطع مزایا و حقوق و آزادیهایی است که تاریخا طبقه کارگر

^[1]

انگلیس، تاریخا طبقه کارگر اروپا در فرانسه و آلمان و سوئد کسب کرده اند. این خطر را احساس میکند. چیزی که آمریکا به این درجه فاقد آن است. محرومین در بریتانیا نگران اند که الگوی سیاسی و اقتصادی جامعه آمریکایی، یعنی قطع مزایا و حمایت های جامعه از بخش های آسیب پذیر تر و .. رها شدن عنان بازار آزاد، و به درجه زیاد تری رها شدن کنترل دولت ها بر کارکرد سرمایه، در بریتانیا با اجرای برگزیت، پیاده شود. توجه ما به برگزیت طبقه از این زاویه است که، تغییر مناسبات بالا در جوامع اروپایی، شکل گیری اتحاد کشورهای اروپایی، این امکان را برای طبقه کارگر فراهم کرده بود که بتواند اتحاد فراکشوری اش را شکل دهد.

وریا نقشبندی: شما به صف بندیها و قطب بندیهای حول مسئله برگزیت که شکل گرفته اشاره کردید و جدالی که بین گروههای مختلف وجود دارد را گفتید. امروز شاهد دو صف هستیم. گروههای که موافق خروج بدون توافق هستند و از طرف دیگر صف مقابل که موافق خروج با توافق هستند. در عین حال ما نیمی از جامعه را هم داریم که از روز اول همه پرسى به برگزیت نه گفتند. شما در این جدال، این صف بندیها را چگونه تعریف می کنید؟ توازن آن در جامعه، بعلاوه در بعد سیاسی، را چگونه ارزیابی میکنید؟

ثریا شهبای: ببینید طبق همان معیارهای دموکراسی پارلمانی که ما آن را دیکتاتوری بورژوازی مینامیم، (که هر چهار سال به بار، شما باید ببینید رای بدهید که یک عده بروند به پارلمان، و شما هم دستتان به هیچ جای دیگری برای کنترل و اعمال اراده بند نیست) و طبق موازین خودشان، کاری که اینها می کنند قانونی نیست. آن رفتارندوم و به این شکل، با کلی دروغ و با کلی مهندسی کردن پروژه های سرتا پا دروغ، تا نخست وزیری که نماینده اقلیت بسیار بسیار کوچکی است، تا برد و باختهای که نماینده اکثریت جامعه در آن غایب است، با همان معیارها و موازین خودشان، قانونی نیست. مستقل از اینکه اکثریت میتواند تصمیم غلطی بگیرند، اما برگزیت با رای بسیار کوچکی در یک گره گاه ترس و وحشت و دروغ و فشار خارجی ستیزی ناسیونالیسم افراطی و ... توانست رای بیاورد.

اما در مورد، خروج بدون توافق "و" با توافق "بریتانیا از اتحادیه اروپا! باید اولاً به این اشاره کنم که هیچ کدام از احزاب سنتی دوراندیش بورژوازی در اروپا، طرفدار برگزیت نیستند. نه در فرانسه و نه در آلمان و نه در هیچکدام از این کشورها. اینکه لوپن را داریم در فرانسه، خوب او امید بسته که برگزیت به آن جنبش ناسیونالیستی و راست افراطی، قوت قلبی بده تا آنها بتوانند عروج بکنند. اما هیچکدام از جریانات بستر رسمی بورژوازی، موافق آن نیستند. از این نظر همانقدر اتحادیه اروپا نمی خواهد که انگلیس جدا شود که انگلیس نمیخواهد و همانقدر که آلمان و فرانسه نمیخواهند. اینکه در مراودات و مذاکرات چه خط و نشانی برای هم میکنند تعیین کننده نیست. امروز و از ابتدا هم شفاف و روشن حرف میزنند که به ضرر، همه ماست "و" کشتی" است که، همه ما با هم در آن غرق میشویم."

اتحادیه اروپای بدون بریتانیا که یکی از بزرگترین قدرتهای نظامی آن است و یکی از قدرتهای تعیین کننده اقتصادی کل اتحادیه اروپا بوده، ضربه بزرگی به موقعیت اقتصادی - سیاسی اروپا است، در مقابل رقبای آمریکا، چین و روسیه! در نتیجه از زاویه حفظ ثبات نسبی بین خودشان، هیچ کدام طرفدارش نیستند." خروج با توافق "و" خروج بی توافق "در واقع ورقی بود که راست افراطی در حزب محافظه کار با آن بازی کرد که ما از اتحادیه اروپا بیرون میام با تکیه بر" خارجی ستیزی "و" اینکه همه چیز تقصیر" خارجی "هاست، که پوچ بودن آن را همه میدانند. حزب محافظه کار اعلام کرد که: با توافق یا بی توافق میام بیرون! با دامن زدن به پروپاگاندا ناسیونالیستی که آنها بیشتر به ما احتیاج دارند و ما احتیاج به کسی نداریم و اقتصاد ما بهتر است و باید منت بکشند و ..کلی عرق ناسیونالیستی را باد زدند که، ما خیلی پول به اتحادیه اروپا پرداخت میکنیم و از این پروپاگانهای ناسیونالیستی.

"خروج بدون توافق" داردی می گوید که این مثل حق طلاق است، و من سرم را می اندازم پایین و از خانه خارج میشوم! شما هم هر کاری میخوای بکن! میخوای خانه را آتش بزنی یا زنی! من راه خودم را میروم! با این دید هم انگلستان را در یک چاه نامعلوم میندازم و هم اتحادیه اروپا را. یعنی از این نظر "بدون توافق" که من خارج میشوم و همه مراودات سیاسی و اقتصادی را، سرنوشت اتحاد اروپا را به دست کارکرد خودبخودی نظام که همان اقتصاد است، و این که ببینیم چه کسی زورش بیشتر میرسد، بسپاریم! همه شان میدانند که اقتصاد آمریکا نمی تواند به کمک بریتانیا بیاید. در نتیجه داستان بر سر سپردن سرنوشت جدال های سیاسی و طبقاتی و ملی و .. به یک دورنمای نامعلوم و یک

معادلات بسیار مجهول است!

به نظر من امروز اگر طبقه کارگری با یک حزب کمونیستی بود که میتوانست قدرت را بگیرد، امروز جواب داشت. می توانست این انشقاق و این شکاف و این بن بست بورژوازی را، به نفع خودش و با اقتصاد سوسیالیستی حل بکند. طبعاً ما هم می بایست میرفتیم کار خودمان را میکردیم ولی متأسفانه تکیه بر عرق ناسیونالیستی که گویا من امپراطوری عظیمی هستم که همه دنیا منت من را میکنند و ... چشم را میندوم و بیرون میام. بحث جدال اسکاتلند و ایرلند با انگلیس، که آنها میخواهند در اتحادیه اروپا بمانند، و ایجاد جدال و شکاف و دسته بندی های غیرطبقاتی ملی و قومی و مذهبی و .. دورنمای فوری، خروج بدون توافق "است. از این رو "خروج بدون توافق" تا امروز توسط مجلس به عقب رانده شده و جلوی آن را گرفته اند.

"با توافق"، که هم اروپا و هم بورژوازی باثبات و دوراندیش میخواهد، این است که ما یک سری موازین را در بین خودمان رعایت کنیم که نه آن توازن قبلی بلکه یک توازن قابل قبولی بین مان باشد و کنترلی بر اوضاع داشته باشیم! عملاً چه میتوانند بکنند؟ از نظر قانونی دولت موظف نیست که برگزیت را اجرا کند. قانوناً می توانند رفتارندوم برگزار کنند و به پرسند ولی عملاً مجبور نیستند که اجرا بکنند. اما با این وضعیت و بادی که جنبش ناسیونالیستی پشت، برگزیت "خواهیده است که در صورت اجرا نشدن برگزیت، و با وجود ناسیونالیسمی که در پایین بسیج شده و شکل گرفته است، سر شکاف و زخمی عمیق باز می ماند. شکافی که مبنای طبقاتی ندارد! بر متن بهانه اینکه چون برگزیت را اجرا نکردید، چون به حرف مردم گوش نکردید، پوپولیسم دست راستی افراطی می تواند رشد کند. در نتیجه، با توافق "یا" بی توافق"، یک چاه مجهول و نامعلوم است که بیشتر از هر چیزی عواقبش گریبان شهروندان در اروپا و طبقه کارگر و به نظر من کل جهان را میگیرد.

از طرف دیگر جامعه بریتانیا خسته است! سه سال است که منتظر است که برگزیت انجام شود یا نشود و قدم به قدم شاهد دروغ بودن تمام وعده ها و شاهد بدتر و بدتر شدن وضعیت اقتصادی است. دیوار اعتماد به نظام و ساختار، تماماً فرو ریخته است. در نتیجه به سختی کسی میتواند از برگزیت دفاع بکند! اما بالاخره پارلمانتاریسم بورژوازی می گوید باید رفتارندوم را، با همه دروغ ها و توطیه ها و .. عیان و پشت پرده، باید اجرا کرد.

وریا نقشبندی: خوب به نظر شما با این بن بست که برگزیت به آن دچار شده و خود دولت محافظه کار بریتانیا متحمل شکست شده است، دورنمای این مسئله را به کجا ختم میشه؟ وقتی میبینم برگزیت عملاً به بن بست رسیده و همین مسئله سه سال است که کش پیدا کرده.

ثریا شهبای: اگر این جنبش اعتراضی از پایین روی عدالت اجتماعی خم شده است و به بهانه برگزیت میگوید شما میخواهید مدرسه های بچه های ما را، آموزش و پرورش ما را، دسترسی به طب رایگان ما را قطع کنید، بتواند خودش را متشکل بکند، اتحادیه های کارگری به عنوان پایه هاش بتوانند تمرکز بکنند روی عدالت اجتماعی و آزادی های سیاسی، دفاع از دستاوردهای طبقه کارگر در اروپا و کوتاه نیامدن از تعرض به هیچ کدام از این موارد، میتوانند ورق را برگردانند. ما در کشورهای پیشرفته اروپایی پدیده ای بنام، قرارداد سفید "و" صفر ساعت نداشتیم. در اغلب کشورهای پیشرفته اروپایی، شما کارفرما مجبور بودید که با کارکنان قرارداد ببندید! کارکنان مجبور بودند عضو اتحادیه ها و تشکلهای کارگری بشنید و شما حق اعصاب داشتید و جنبش برای کاهش ساعت کار به زیر ۳۷ ساعت جریان داشت. اما امروز همه اینها مورد تعرض قرار گرفته شده است و بخش زیادی از آن بازپس گرفته شده است.

در نتیجه مقاومت در مقابل بازپس گرفتن دستاوردها و دفاع از دستاوردها، مقاومت در مقابل این فقر و فلاکتی که دارند وارد میکند، مسیر پیشروی ما و جنبش ما است. تا آنجایی که، برگزیت "بزمیگرده، که بیش از هرچیز جلوه ای است از بحران دموکراسی پارلمانی، جهت گیری ما مقابله با جریانات بورژوازی ساختارشکنانه راست افراطی است و پافشاری و تاکید بر رفا و آزادی و امنیت حکومت شونندگان. بالاخره اگر همین پارلمان را بمب بزیند و مجلس را منفجر کند و .. یک فاشیسمی سر برآورد، که بیش از همه تعرض اش به محرومین و طبقه ما است، هرچند در اروپا چنین

اتفاقی نخواهد افتاد و جنگ جهانی به آن شکل قدیمی صورت نمی گیرد، برای مبارزه ما شرایط بسیار مخربی است.

در نتیجه خود، برگزیت "را، که نه در مورد آن "رفتارندوم "بعدی می می توانند بگذارند، چرا که ظاهراً، دموکراسی "یعنی باید به حرف مردم گوش داد، هرچند مردم را با فریبکاری و دروغ و پشت این رفتارندوم و دموکراسی آورده باشی! اما میتوان آن را کش داد و اجرایش نکرد! تا آنجایی که فشار ما به احزاب و طبقه در قدرت میرسد. در حال حاضر، خود برگزیت سایه انداخته است بر عدالت اجتماعی. تمرکز بر عدالت اجتماعی، تمرکز بر دستاوردها و دفاع از دستاوردها و مقابله با بازپس گرفتن همه دستاوردهایی که بیست سال است طبقه کارگر اروپا زیر فشار تسلیم آنها است، مهمترین عرصه ما است.

تا آنجایی که به برگزیت مربوط میشود، زدن در دهان این راست افراطی که میدان دار است، به نفع ماست و به نفع طبقه کارگر است. عقب نشینی برگزیت از اینکه نمی توان، بدون توافق "خارج شده، به نفع طبقه کارگر است و به نفع شهروندان است که فرصت به آنها داده شود که بتوانند خودشان را جمع و جور بکنند.

سرانجام آن چیست! بستگی به قدرت این جنبش ها دارد. بستگی به قدرت جنبش کارگری دارد و بستگی به پیشروی این جنبش و مقاومتی است که وجود دارد که شما انعکاس آن را در پارلمان هم ببینید. درست است که پارلمان، پارلمان بورژوازی است و ما به پارلمان بورژوازی نقد بنیادین داریم. اما دعوا در بالا انعکاس فشار پایین است. فشار پایین است که میزنند در دهان این نخست وزیر و آن نخست وزیر استعفا میدهد و به بن بست میخورند.

در نتیجه هیچ مجبور نیستند که برگزیت را اجرایش کنند. می توانند اجرا نکنند. کما اینکه این یکی از انتخابها بود. که از نظر ما هم شرایط مناسب تری بود که اجرائی شود. اما، "ترزا می "بعنوان کمپین انتخاباتی حزب محافظه کار، آن را اجرائی کرد و بقول معروف با" شلیک پاراگراف پنجاه "اجرای برگزیت را شروع کرد. بالاخره همه اینها تا آنجایی که به احزاب پارلمانی مربوط است، را تست میکنند. اما صحنه تنها در اختیار آنها در بالا نیست. در پایین یک جنبش چپ وسیع، دارد خودش را حول عدالت اجتماعی جمع میکند. باید توافق بکنند که اجرای برگزیت هرچه عقب تر بیفتد، تا فرصتی برای پیشروی جنبش های اعتراضی بر سر مسائل عدالت اجتماعی و حقوق و آزادی های مدنی، فراهم شود. این کار را بکنند به نفع شهروندان و به نفع طبقه کارگر است.

من شخصاً طرفدار این هستم که اجرا آن عقب بیفتد. طرفدار رفتارندوم مجدد نیستم. برای اینکه با رفتارندوم دیگر، راست ها تقویت میشوند و آن را تبدیل به چماق روی سر جامعه و طبقه کارگر و مردم با پیشینه خارجی میکنند. تبلیغات اینکه، ما "رای دادیم که خارج شویم و ضمن اینکه هیچ معلوم نیست که دوباره برگزیت، رای نیاورند. این میدان مسموم و در هر حال برای شهروندان باخت باخت است. وضعیت ناپسامان و بحران اقتصادی را نمیتوان به این شیوه پاسخ داد. بورژوازی قادر نیست جوابی به آن بدهد. طبقه کارگر باید دفاع کند از معیشتش، از رفاهش و از آزادی های سیاسی که در تاریخ را کسب شده است، تا بتواند پیشروی کند.

کارگر انگلیسی، کارگر آلمانی و کارگر فرانسه ای را نمیتوان مثل کارگر بنگلادشی و چینی و زندگی در این شرایط استعمار و بی حقوقی مطلق و سکوت و خاموشی و سرکوب مستقیم و هفتاد ساعت کار، به سادگی بکشاند.

چه اتفاقی خواهد افتاد، بستگی دارد به قدرت این جنبش ها! همین درجه که راست به عقب نشینی و اداری شده است مایه خوشحالی است. اما اگر چپ پیشروی نکند، از لاک دفاعی بیرون نیاید، و اگر از پایین با داعیه تعرضی عمل نکند، تعرضی که کلا در مقابل راست اعمال قدرت کند، طبعاً تا ابد این پس و پیش رفتن ها نمی تواند ادامه پیدا کند و در جای بالاخره یکی از جناحهای بورژوازی دست بالا پیدا میکند.

پیاده کننده متن: وریا نقشبندی

سحر، پیکری که خاک ایران از پذیرش آن سر باز میزند



مصطفی اسد پور

دختر آبی، سحر خدایاری، پیکری است که بر دوش یک ملت دست بدست میچرخد. کسی نمیخواهد، کسی جرات نمیکند، کسی را یاری آن نیست که این جنازه را بخاک بسپارد. پیکر سحر قبل از سکون ابدی در گوشه ای نهران آتش به روح مشترک جامعه بزرگ، شامل ما و خود سحر، همه آنچه ایران و ایرانی شناخته میشود، انداخته است.

مزخرفات رذیلانه دواير قضایی در پاک کردن دامن خود از مسئولیت، فاقد پیشیزی از اعتبار است. آنها از مسئولین قضایی تا دولتی با هر اظهار نظر خود پرده دیگری از عمق باتلاقی که بر علیه زندگی و جان مردم ساخته اند برمیدارند. دستگاه کامل و تجهیزات و قوانین و گله بزرگی از ایادی مذهبی و پلیسی؛ همه آن گشتاپوی جنون منع ورود زنان به ورزشگاهها، بزرگترین ماشین مرگ، هستند. چهل سال است مسابقه فوتبال، داستان در افتادن با موجی از تحقیر و تکفیر و تهدید متعاقب با کتک و شلاق و زندان و گلوله است. تاسیسات و مناسبت های ورزشی در ایران همواره جولانگاه سرمستی عقده های چرکین لمپن منشاخه سیاستمداران و ماموران "آتش به اختیار" عمل کرده است. سحر خدایاری چند سال و چند نبرد میتواند دوام بیاورد؟ لودگی و توجیهات مستهجن جمیع پادوهای حکومتی در مقابل مرگ دهشتناک سحر پژواک بی پایانی را دامن میزند: چگونه زندگی و جان مردم در دست آنهاست؟

حقیقت تلخ تر آنجاست، که سحر میتواند قربانی اسید پاشی یا طعمه امیال و توطئه های یک بازجو در یک زندان باشد، زیر ضربات شلاق یک جانی دیگر از پای درآید مگر جز جواب سر بالا حسابرسی دیگری هرگز در کار بوده است؟ مقامات رژیم شکست نفسی میکنند، آنها خود اساتید و مدبران ساماندهی خودکشی در ایران هستند. مردم ایران چقدر خوشبختند اگر نان و آزادی و دلخوشی نیست، در عوض قرص برنج، بلندی پلها و ساختمانها راه میانبر "راهایی" را همواره در اختیار شهروندان قرار میدهد. مقامات رژیم خود را به کوچه علی چپ میزنند، مگر کم هستند کسانی که خودکشی تنها راه نجات آنها از فقر، از زندان، از مکتک و از دربردی است؟ چقدر میشود از انسانها خواست دندان به جگر بگذارند؟

سحر در جستجوی شادی های ساده تقلا کرد. خون او خون نا امیدی نبود. او فریاد بود. اما تنها ماند. تقلاهای او در میان آداب و قوانین و رسوم و شرایط حاکم بر جامعه ما که مداوما نفس حیات را بی ارزش میکند و در هم میکوبد، پایانی درنناک پیدا کرد. اما او نمیتواند یک خاطره یا یک خبر باشد. تراژدی سحر بیشتر از او دربار ما میگوید، جامعه ای که در آن یک دختر جوان میان میلیونها انسان تا اعماق تنهایی و نا امیدی سقوط میکند بدون آنکه کسی متوجه شود؛ جامعه ای که جمعیت عظیم ورزشگاه ها هر بار بر دیدن تقلائی او تنهائش میگذارد؛ ارزش زیستن نداشت. سوال اینست: چگونه میتوانیم شمار تکان دهنده از بخش های جامعه را شده در فقر و نابرابری و تحقیر و ناامیدی توسط کسانی که مسئول مستقیم این شرایط هستند را نظاره کنیم؟

فقدان سحر خدایاری یک ضایعه سنگین برای ساختن دنیای آزاد و برابر در ایران است. جای او نه در اعماق سرد خاک، بلکه در قلب های ما، در مشت ها و چاره جویی ما و قبل از هر چیز در شجاعت و عزم در هم شکستن مقدسات و مرزهای دشوار است. سحر اگر شاهدی بر فقط یک چیز باشد، اینست که راهی جز پیشروی نداریم. این داغ "لعنت" بر پیشانی ما است.

به نقل از نشریه علیه بیکاری شماره ۱

خون پاشیدن به اعتصاب هپکو و کارگر پناهی حاکمین

مصاحبه رادیو نینا با خالد حاج محمدی

فواد عبداللهی، یکی از اعضای هیئت مدیره کارگران هپکو

فواد عبداللهی: با سلام. شما شنونده‌ی یکی دیگر از برنامه های رادیو نینا هستید. نزدیک به نهصد نفر از کارگران شرکت "هپکو" اراک روز گذشته با اعتصاب خود مسیر راه آهن شمال به جنوب را مسدود کردند. وعده‌های دروغین مسئولین و متحقق نشدن مطالبات کارگران بار دیگر آنها را به میدان کشیده است. اما اعتصاب کارگران هپکو با حمله‌ی وحشیانه‌ی نیروهای گارد ویژه مواجهه، و به خاک و خون کشیده شد. اخبار منتشر شده از مجروح شدن پانزده نفر و دستگیری سی نفر از کارگران حکایت دارد. خالد حاج محمدی ضمن خوش آمد گویی به شما اجازه بدهید با این سوال آغاز کنیم که حمله به کارگران هپکو در چه شرایطی صورت می‌گیرد؟ ظاهر ا به دنبال عقب نشینی و شکست کل حاکمیت از احکام فله‌ای که به کارگران هفت تپه تحمیل کرده بودند، همه امروز کارگر دوست و کارگر پناه شده‌اند. چه شد که به یکباره و با سرکوب وحشیانه‌ی کارگران هپکو از طرف نیروهای قهری دولت مواجه شدید؟

خالد حاج محمدی: من هم سلام عرض می‌کنم و ممنون بابت وقتی که در اختیار من قرار دادید. ماجرای کارگران هپکو و کلا جدالی که در این دوره و خصوصاً در چند ماه اخیر میان حاکمیت و طبقه‌ی کارگر و مردم آزادیخواه در جریان است امروز تقریباً کل فضای سیاسی جامعه‌ی ایران را تحت تاثیر قرار داده. شرایطی که یورش به کارکران هپکو در آن صورت گرفته در واقع شرایط پسا-دیمه‌ا، پسا-هفت تپه و حتی پسا- محاکمات و صدور احکام سنگین برای کارگران هفت تپه و حامیان آنهاست. که خود این ماجرا به ایجاد یک کانون جدال و یک بحران در حاکمیت انجامید که به آن اشاره خواهم کرد.

قطعاً و همانطور که شما هم می‌دانید اعتصابات هپکو و با اعتراضات اخیر چیز جدیدی نیست. کلا در طی چند سال گذشته و حتی قبل تر هم، ما سالانه شاهد صدها و واقعا شاید هزاران مورد اعتصاب و اعتراض کارگری در مراکز مختلف صنعتی و غیر صنعتی و خدماتی و غیره بوده‌ایم. اما دوره‌ی اخیر یک دوره‌ی ویژه است. و همچنان که گفتم دوره‌ی پسا تحرکات هفت تپه و فولاد است. ما در این دوره با یک تحرک جدید در طبقه‌ی کارگر روبرو هستیم. تحرکی که مهر یک عدالت خواهی عمیق کارگری و درجه‌ای از خودآگاهی سوسیالیستی کارگری در اعتراضات این دوره را خورده است. اعتراضاتی که هفت تپه و فولاد نمونه‌ی برجسته‌ی آن بوده‌اند و رنگ و سیمای جامعه را کلا تغییر دادند و سر ها به سمت طبقه‌ی کارگر چرخید. دوره‌ی قبل از آن و مستقل از اعتراضات دی ماه، هنوز طبقه‌ی متوسط، روشنفکران و محافل‌شان، روزنامه نگاران و حتی بخشا جنگ های دوم خردادی ها، جدال هایشان، فضای روشنفکری در دانشگاه ها و این گونه مسائل بیشتر برجسته بودند. اما در این دوره ورق برگشته و جامعه متوجه یک عدالت خواهی عمیق کارگری در هفت تپه و فولاد شده؛ با شعار هایش، با افقی که در مقابل خودش گذاشته بود، با همبستگی وسیعی که در خود این مراکز با اتکا بر مجامع عمومی کارگری‌شان شکل گرفت. حمایت های وسیع مردم اهواز و شوش و به اضافه‌ی بخش های دیگر طبقه‌ی کارگر از جمله معلمین، بازنشستگان، حمایت های پراکنده در مراکز تحصیلی و دانشگاهی؛ و حتی خارج از مرزهای ایران، حمایت اتحادیه های کارگری را به همراه داشت.

در این دوره شاهد بی توهمی کارگران این دو مرکز بودیم. و همچنین خنثی کردن همه‌ی توطئه

های حاکمیت، افشا کردن همه دسیسه ها از بیت رهبری تا خانه‌ی کارگر و تا دولت برای خاموش کردن و خاتمه دادن به این اعتصابات و ایستادگی کارگران در مقابل این توطئه ها. برنامه های دیگری که گذاشتند مانند دستگیری، تهدید، سناریوی سوخته، که برملا شد و به طور واقعی جامعه حمایت وسیعی از کارگران این مراکز را از خود نشان داد. در این دوره است که جامعه متوجه می‌شود یک آلترناتیو کارگری، با هر درجه خودآگاهی و معضلات و مشکلاتی که دارد، خودنمایی می‌کند. و یک بار یک حرکت ضد سرمایه، ضد استبداد و ضد استثمار و یک همبستگی سراسری حول آن شکل گرفت. و به یک اعتبار یک سوسیالیسم کارگری با هر درجه از خودآگاهی خودنمایی کرد که رنگ خودش را به تحرکات و تحولات این دوره در کل فضای سیاست در جامعه‌ی ایران داد. و الان این را میتوان مشاهده کرد و همین باعث هراس کل حاکمیت شده است.

به طور واقعی در این دوره جدال آمریکا، بهانه گیری ها و لشکر کشی ها به خلیج فارس، فرجه‌ای برای حاکمیت باز کرد. فرجه‌ای که با اتکا به خطر حمله‌ی خارجی بتواند فضای جامعه را مختلق نگه دارد. تحریم ها و فشار ناشی از آنها بر روی طبقه‌ی کارگر چیزی است که سران حاکمیت هم از آن صحبت می‌کنند. اما علاوه بر این فضای جنگی، نفس وجود فضای جنگی برای جمهوری اسلامی فرصت و فرجه‌ای بود که علیه طبقه‌ی کارگر شمشیر را از رو ببندد. به همین دلیل در این دوره ما شاهد احکام سنگین در ماجرای هفت تپه بودیم که به عنوان "کیس هفت تپه" مشهور شده است. نه تنها برای هفت تپه‌ای ها بلکه برای حامیان آنها. و نه تنها برای آنها، بلکه برای کسانی که در اعتراضات دیمه شرکت کرده بودند و برای کسانی که در مراسم اول ماه مه حضور داشتند. احکامی که در تاریخ چند دهه‌ی گذشته‌ی جمهوری اسلامی بی سابقه بوده است. این احکام و با انعکاسی که در جامعه پیدا کرد، با ایستادگی جسورانه‌ی کارگران هفت تپه، معلمین و بازنشستگان روبرو شد. ایستادگی و پیام کارگران هفت تپه که گفتند "پیام شما را گرفتیم. اگر می‌خواهید سرکوب کنید، اگر می‌خواهید مرعوب کنید. اما ما پیام شما را در فاضلاب های هفت تپه و شوش و خوزستان انداختیم. و امیدواریم که شما هم پیام ما را دریافت کنید." و همچنین اطلاعیه‌ی کارگران هفت تپه پس از این پیام جمعی از کارگران این مجتمع. و به طور خلاصه تحرکی که حول این ماجرا و در واکنش به این قلدری شکل گرفت، به طور واقعی کل تعرضی که حاکمیت در نظر داشت و برای خودش برنامه ریزی کرده بود، اجلاس گذاشته بودند، تدبیر کرده بودند، پول خرج کرده بودند و چندین ماه کیس هفت تپه را کش دادند، را عقیم گذاشت. تا سرانجام قاضی مقیسه را آوردند و این احکام را صادر کردند. این شکست است. بعد از این شکست تلاش کردند رژیسی را به عنوان کسی که بی خبر است علم کنند، انگار بالایی ها خبر ندارند. و تحت نام عطوفت الهی حکومت اسلامی، و چرنذیاتی از این قبیل و اینکه "عدالت را رعایت خواهیم کرد." و به یکباره شاهد موجی هستیم که شما به آن اشاره کردید. اینها (حاکمیت) در این دوره به طور واقعی شکست خورده اند و سعی کرده‌اند عقب نشینی بکنند. چرا؟ برای اینکه بتوانند خودشان را جمع کنند. عقب نشینی بکنند که جامعه ساکت بشود و بتوانند آمادگی پیدا کنند برای موج دیگری از تعرضات و تحرکات علیه طبقه‌ی کارگر.

اما برآوردی که حاکمیت کرده بود غلط از آب در آمد و جامعه در مقابلشان ایستاد. و به یکباره می‌بینید که سران حاکمیتِ چهل سال جنایت - از دولت تا مجلس و قوه‌ی قضاییه - همه کارگر

دوست شدند. همه اسماعیل بخشی شدند. همه هفت تپه‌ای شدند. همه به حال کارگر و حق کارگر در اعتصاب و اعتراض به صدا در آمدند. انگار کارنوالی راه افتاده است و همه جای ایران، از حاکمان و جانیان‌شان، در دفاع از کارگر هفت تپه و با پرچم کارگر هفت تپه به میدان آمدند و سعی کردند "عطوفت الهی" و اسلامی‌شان را بیان کنند. تنها برای بیان روشن این عقب نشینی و زبانی که به کار برده‌اند، حقه بازی و فریب کاری‌ای که در این دوره به کار برده‌اند و به طور واقعی در هیچ جا خریدار پیدا نکرد، اجازه بدهید به چند نمونه از سخنانشان اشاره بکنم. اینها تنها چند نمونه هستند از ادعاهای آنها و کارگر پناهی‌ای که در این مدت به خرج داده‌اند:

آقای روحانی در روز چهارشنبه بیستم شهریور می‌گوید: "نباید برخی از تندروی ها و مسیرهای غیر دقیق که مردم را آزار می‌دهد در جامعه اجازه‌ی بروز پیدا کنند. چرا که مردم به اندازه‌ی کافی با غصه و سختی مواجه هستند". انگار آقای روحانی دیروز آمده و انگار آقای روحانی در این چهل سال، در قتل عام های سال شصت و شصت و هفت، در کشتار کارگران خاتون آباد، در شلاق زنی کارگران آق‌دَرَه، در کمونیست کشی در آن جامعه، در اسید پاشی بر روی زنان، در فاجعه هایی که در دانشگاه ها اتفاق افتاده است و اینها همه با برنامه پیش رفته است؛ از همه‌ی این جنایات بی خیر بوده است.

حسام‌الدین آشنا مشاور آقای روحانی می‌گوید: "امروز سخن فقط از هفت تپه و قضایرت نیست، بلکه مشکل از هفت خوان عدالت است". این را مشاور آقای رئیس جمهور می‌گوید. یا نماینده‌ی مردم تهران در مجلس شورای اسلامی می‌گوید: "نمی‌توان احکامی صادر کرد که مدافعان همیشگی سیستم قضایی هم حاضر به دفاع از آنها نباشند". احمد امیرآبادی فراهانی عضو هیئت رئیسه‌ی مجلس هم در همین چارچوب می‌گوید: "دستور بررسی احکام صادره برای کارگران هفت تپه توسط "حاج آقا ریسی" قابل تقدیر بود". "کمیته‌ی قضایی فراکسیون امید" می‌گوید: "هفته‌ی گذشته با غلام حسین اسماعیلی سخنگوی قوه‌ی قضاییه دیدار داشته است و در این دیدار پرونده های فعالین دانشجویی، کارگران و فعالین محیط زیست مورد بحث و بررسی قرار گرفت و تاکید شد که به این پرونده ها عادلانه و به سرعت رسیدگی بشود". نایب رئیس کمیسیون حقوقی و قضایی مجلس شورای اسلامی با تاکید بر لزوم توجه به عدالت و بازدارندگی در برخوردهای قضایی عنوان کرد: "دستور اخیر رئیس دستگاه قضایی توطئه‌ی دشمنان را خنثی می‌کند". شریعتمداری وزیر کار به رئیسی می‌گوید: "انتشار خبر صدور احکام سنگین برای برخی کارگران شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه "شوک آفرین" بود". رئیس دادگستری خوزستان - کسی که در کل دوران اعتراضات هفت تپه و فولاد به عنوان یک عنصر منفور شناخته شده و هیچکس در آن منطقه نیست که از او نفرت نداشته باشد و از بیت رهبری گرفته تا این اشخاصی که از آنها اسم بُردم، ایشان پیام اورشان بود - درباره‌ی احضار چهل و یک نفر از کارگران فولاد که قرار بود محاکمه بشوند اما با مقاومت روبرو شد، می‌گوید: "درباره‌ی این افراد "قرار منع تعقیب" صادر شده است. و دعوت از آنها صرفاً برای حضور در دادگستری به منظور ابلاغ رای منع تعقیب و اطلاع از رای صادره درباره‌ی آنها می‌باشد". این هم از رئیس دادگستری استان خوزستان.

این تنها بخش کوچکی از این کارنواال است. بخشی از این عقب نشینی است. همانطور که گفتم انگار همه هفت تپه‌ای شده‌اند. همه به "گرگ هایی در لباس میش" تبدیل شده‌اند و از رئیس خانه‌ی کارگر تا بقیه، با کارگر پناهی در این دوره حضور پیدا کرده‌اند. این حقیقت بیان ایستادگی طبقه‌ی کارگر است و صدای طبقه‌ی کارگر و انعکاس این ایستادگی و این مقاومت در مقابل این تعرض و احکامشان، در لایه های بالایی حاکمیت است. یعنی انعکاس مقاومت پایین در بالا. به همین اعتبار این دوره دوره‌ی ویژه‌ای است. اولین

کمونیست ۲۴۴

بار نیست که کارگران هپکو اعتصاب می‌کنند. ماجرای هپکو پنج سال است که جریان دارد. و به کزات اعتراض کرده‌اند. به حقوق های پرداخت نشده، به بی سرنوشتی‌شان، بی مسئولیتی دولت در قبال وضعیت هپکو، بی آیندگی این مرکز، بیکاری کارگران و هزار و یک مشکل دیگر. و به گفته‌ی خودشان همیشه با قول های دروغ مذاکره و بحث با اینها بی تاثیر است، خب می‌روند و همانطور که شما اشاره کردید، راه آهن شمال به جنوب را می‌بندند، هرچند برای این مدت کوتاه دیدیم که تحمل این کار کارگران را نداشتند. در جایی که این کارگران زورشان را می‌زنند اعلام می‌کنند که "اگر ما اراده کنیم و اگر بخواهیم و اگر جواب نگیریم، واضح است که جاهایی را مختل می‌کنیم که برای شما هزینه بردار باشد." و وقتی هزینه بردار باشد بلافاصله با نیروهای گارد ویژه به آنها حمله می‌کنند. و تا آنجایی که خبر های مربوط به آن پخش شده است، تعداد زیادی دستگیر شده‌اند و تعداد زیاد دیگری - حدود پانزده نفر - از کارگران هپکو مجروح شده‌اند.

به هرحال در دوره‌ای قرار داریم که در آن تحرکات کارگری به طور واقعی وارد مرحله‌ی دیگری شده‌است و اعتماد به نفس پیدا کرده است. همین شکستی که حاکمیت در کیس هفت تپه و در تعرضی که تدارک دیده بودند متحمل شد، و الان می‌خواهند قاضی مقیسه را مسئول بدانند و بقیه را تیرنه کنند، بار دیگر به کل جامعه اعتماد به نفس داد. همچنان که دیدیم معلمان اعلام کردند که فقط هفت تپه‌ای ها نیستند، کل پرونده هایی که تا الان تشکیل شده باید باز بینی شود. و الان همه، از هفت تپه و فولاد تا دیگر مراکز کارگری، بازنشستگان، معلمین، اقتشار مختلف در جامعه، خواهان این هستند که همه‌ی کارگران هفت تپه و همه‌ی زندانیان سیاسی بدون کم و کسر آزاد شوند، محاکماتی اگر صورت می‌گیرد علنی اعلام شود. می‌خواهم بگویم که حاکمیت در منجلابی گیر کرده که به این راحتی ها از آن نجات پیدا نمی‌کند. و این دوره بسیار دوره‌ی ویژه‌ای است. و به طور واقعی شور و شوقی به راه افتاده است و جامعه اعتماد به نفسی کسب کرده و به این اعتبار کارگران هپکو در این بطن و در این شرایط مطلقاً تنها نیستند.

فواد عبداللهی، یکی از اعضای هیئت مدیره کارگران هپکو

فواد عبداللهی: شما به نکته‌ای اشاره کردید و گفتید که حدود پنج سال است که این نوع اعتراضات در هپکو جریان دارد. اما اجازه بدهید که من یک نکته‌ی دیگر را هم بگویم؛ مدیر کل تعاون، کار و رفاه اجتماعی استان مرکزی گفته است که از ضرب و شتم کارگران بی‌اطلاع است. و نیروهای گارد ویژه صرفاً با هدف جلوگیری از اختلال در عبور و مرور قطار ها به مدت یک دقیقه وارد صحنه شده‌اند. ناگفته نماند که شورای اسلامی کار را هم مامور کرده بود که کارگران را به پایان اعتصاب مجاب بکند. فرمانده سپاه و استاندار هم در محل حضور داشته‌اند. اما ظاهرا کارگران دست رد به سینه‌ی شورای اسلامی کار زده‌اند. شما گفتید که این اعتراضات پنج سال سابقه دارد اما مدیر کل تعاون، کار و رفاه اجتماعی گفته که "متأسفانه کارگران صبر ندارند و نباید اخلال به وجود بیاورند." سوال من این است که شما این مسئله را چگونه می‌بینید؟

خالد حاج محمدی: مثل روز روشن است که مدیر کل تعاون، کار و رفاه اجتماعی دارد دروغ می‌گوید! زمانی که او در صف کارگران حرف می‌زند و به اصطلاح خودش تلاش می‌کند کارگران را آرام بکند و مثل همیشه و مثل بقیه‌ی مقامات قول های دروغ به آنها می‌دهد، گارد ویژه (یا گارد ضد شورش) آنجا بوده است. گارد ضد شورش در هپکو چه کار می‌کرد؟ آیا برای دفاع از کارگران آنجا رفته بود؟ آیا برای محافظت از اعتراض آنها به آنجا رفته بود؟ پس قطعاً دارد دروغ می‌گوید. نه تنها ایشان، بلکه بسیاری از مقامات دولت در رابطه با به خون کشیدن

زنده باد سوسیالیسم

خون پاشیدن به ...

اعتراضات هپکو و دستگیری‌ها و انتقال تعدادی به بیمارستان اظهار بی‌اطلاعی کرده‌اند، اما همه دارند دروغ می‌گویند. کاملا واضح است که دروغ می‌گویند.

اما در مورد شوراهاى اسلامى كار. شورای اسلامی کار امروز بی‌آبرو تر از آن هستند که بتوانند کاری بکنند. نه تنها در هپکو بلکه در همه جا. سال‌های سال است که اعتبار ندارند. راستش را بخواهید هیچوقت نداشته‌اند. کسی تردیدی نداشته که آنها از ارگان‌های حاکمیت و از ارگان‌های جاسوسی حاکمیت هستند. مانند خانه‌ی کارگر هستند. یعنی "بازوی حاکمیت علیه کارگر". اما امروز دیگر کسی برای شورای اسلامی کار تره هم خرد نمی‌کند. در هفت تپه و در همین یکی دو هفته‌ی اخیر کارگران اعلام کردند که شورای اسلامی باید ملغی بشود. هیچکاره است. اینها بازوهای خودشان (حاکمیت) هستند. اما تا جایی که به این ماجرا برگردد خوب مشخص است که دارند دروغ می‌گویند. ضرب و شتم کارگران در آن جامعه بر کسی پوشیده نیست. همه از آن حرف می‌زنند. در نتیجه، بی‌اطلاعی مدیر کل تعاون، کار و رفاه اجتماعی مانند بی‌اطلاعی رئیس می‌ماند در دادن احکام سنگین به کارگران هفت تپه و حامیان آنها. در حالی که در ماجرای احکامی که صادر شد از شخص خود خامنه‌ای تا بالاترین روسا، از جمله رئیس قوه قضاییه، تا دولت و آقای روحانی و بقیه، سهیم بودند. حمله به کارگران هپکو هم تدبیر و بقیه، راه حل آنها برای شکست اعتراض کارگری بوده‌است و از ترس انعکاس آن در جامعه. و آقای مدیر کل این را مطرح کرده که بتواند در خانه‌ی خودش احساس امنیت بکند و در خیابان او را "هو" نکنند. اما به هر حال مشخص است که این حرف‌ها چرندیاتی بیش نیست و این چرندیات در آن جامعه خریدار ندارد. این ادعاها و ادعای "کارگر صبر ندارد" برای شکم سیرهایی مانند مدیر کل تعاون، کار و رفاه اجتماعی است که از گرسنگی کارگر بی‌اطلاع است. نه مشکل اجاره خانه دارد، نه هزینه‌ی تحصیل فرزندش و نه لباس و امکاناتی که به آن نیاز دارد، نه مغازه‌ی آشناها که بخواهد از آنها قرض بگیرد و نه گرانی و فقری که کارگر با آن طرف است. در نتیجه "صبر کنید" در واقع فضا خریدن و امکان گرفتن برای حاکمیت و صاحبان سرمایه است.

اینها بخشی از جنگ است در حقیقت. کار چاق کن‌های حاکمیت ایران در کنار همان گارد ضد شورش در یک صف هستند. اینها چرب زبان‌ها و فریبکارانند. خب طبیعتا گارد ویژه هم بخش مسلح و چماق دار آن است که به دستور امثال خود مدیر کل و همکارانش این اتفاق را رقم می‌زنند.

فواد عبداللهی: اجازه بدهید که سوال آخرم را مطرح کنم. "به خون کشیدن اعتصاب کارگران هپکو بی‌جواب نمی‌ماند." این عنوان اطلاعاتی اخیر حزب حکمتیست - خطر رسمی است. خالد حاج محمدی، منظورتان را در اینجا کمی بیشتر توضیح بدهید. کارگران چه آرایشی را باید در مقابل نیروهای سرکوبگر دولت در چنین اوضاعی به خود بگیرند. و اساسا از چه طریقی می‌توانند قدرتشان را اعمال کنند؟

خالد حاج محمدی: من فکر می‌کنم تجربه‌ی طبقه‌ی کارگر در همین دوره و تجربه‌ی کل تحركات کارگری در دنیای پیرامون ما، چه در ایران و چه در کشورهای دیگر، به روشنی راه را در مقابل ما قرار می‌دهد. به موارد برجسته‌ی آن در پاسخ سوال اول شما اشاره کردم. تجربه و الگویی که کارگران هفت تپه و فولاد در اعتراضات و اعتصابات خودشان نشان دادند، و الگویی که همین اواخر با تحرکی سراسری، یا در واقع فرا محلی - هنوز متاسفانه در ابتدای کار است و شکل سراسری به خودش نگرفته است - که معلمان، بازنشستگان، کارگران هفت تپه در این مدت به احکام صادره از خودشان نشان دادند، اتکای کارگران بر مجامع عمومی برای ایجاد اتحاد کارگری و همبستگی‌ای که با هم نشان دادند؛ الگویی است که می‌شود از آن کمک گرفت و به کار بست و تعمیم داد. خود کارگران هپکو در همین دوره از کارگران هفت تپه و فولاد حمایت کردند. کارگران "آذر آب" در اراک هم از کارگران هپکو

حمایت کردند. در گذشته طبقه‌ی کارگر متاسفانه در اعتراضاتش در چارچوب یک مرکز می‌ماند و توان مقابله‌اش با حاکمیت و سرمایه داران محدود بود - بسیاری از اعتصابات بزرگ کارگری مثلا اعتصابات کارگران معادن بافق با هم عظمت خود در همین چارچوب ماندت از بافق فراتر نرفت و به اهداف کامل خودش نرسید.

اما دوره‌ی اخیر شروع دوره‌ای است که تحركات کارگری یا خود طبقه‌ی کارگر و خودآگاهی‌اش به جایی رسیده که می‌داند بدون حمایت از همدیگر راه به جایی نمی‌برد. و بدون بسیج کامل نیروی خودش، که از کانال مجامع عمومی و جمع شدن کارگران و رأی مشترک و دخالت مستقیم آنها صورت می‌گیرد، نمی‌تواند موفقیتی کسب کند. به همین دلیل الان در همه جا گفته می‌شود که در تمام تحركات کارگری - از فولاد تا هفت تپه (در حال حاضر فولاد دور تازه‌ای از اعتراضاتش را شروع کرده)، هپکو، آذر آب و دیگر جاها - کارگران باید از همدیگر حمایت کنند. و سعی کرده‌اند تا سطح مشخصی این حمایت را از همدیگر نشان دهند. و به عنوان یک قدرت متحد ظاهر بشوند.

علاوه بر این، در همین الگویی که جنبش کارگری در این دوره از خودش به نمایش گذاشته است و به آن اشاره کردم، مسئله‌ی کارگران را به مسئله‌ی شهر تبدیل کرده‌اند. در شوش، در اهواز. و کارگران هپکو در اراک، که در همین چند سال گذشته اعتراضات خودشان را به کزات به خیابان‌های اراک کشاندند و حمایت مردمی مردم اراک را به خودشان جلب کردند. همانطور که شوش و اهواز به مرکز تحركات کارگری در این دوره تبدیل شد. اینها الگوهایی هستند که در این دوره خود کارگران به کار بردند. تعمیم این الگوها راهی است در مقابل طبقه‌ی کارگر. به طور واقعی اکنون در شرایطی هستیم که توهمی به بالا وجود ندارد. کسی در این تردید ندارد که حاکمیت پاسخی ندارد. جمهوری اسلامی راه حل اقتصادی برای معضلاتی که طبقه‌ی کارگر با آن مواجه است، برای بحرانی که دامن گیر جامعه شده است و برای فقر و بیکاری و محرومیتی که اکثریت عظیمی از مردم را در بر گرفته است، ندارد. جمهوری اسلامی هیچ افق روشنی در مقابل سرمایه در جامعه ایران ندارد. و این را خود حاکمان به اشکال مختلف مطرح می‌کنند. در کنار این، در جامعه‌ی هشتاد میلیون نفری ایران، با این موقعیت جنبش کارگری‌اش و با اعتراضاتی در این سطح، با سرکوب نمی‌شود پاسخ گرفت. در نتیجه سرکوب جواب نمی‌گیرد. در مخته‌ترین جوامع بشری - حتی در شیلی در دوران پی‌نوشه - نمی‌شد تنها با سرکوب فضای جامعه را ساکت کرد. سرکوب شدیدی را اعمال کردند و در مقابل، یک افق رشد اقتصادی در مقابل جامعه بود. و امروز هیچکدام از اینها در مقابل

جامعه‌ی ایران قرار نگرفته است. در نتیجه طبقه‌ی کارگر - یا حداقل فعالین، رهبران و بخش آگاه این طبقه - به این نتیجه رسیده است که هیچ راه حلی موجود نیست، هیچ بهبودی در این چارچوب قابل تصور نیست.

همین واقعیت است که حاکمیت را ترسانده است. طبقه‌ی کارگر در آشکالی عروج کرده است که این اشکال خواه نا خواه عدالت خواهی کارگری، خواه نا خواه راه حل بخش رادیکال، راه حل کارگر سوسیالیست، راه حل کمونیسم طبقه‌ی کارگر است. می‌گوید که "ما پاسخ خودمان و آلترناتیو شورایی خودمان را در مقابل جامعه می‌گذاریم. ما خودمان اداره می‌کنیم." و تلاش می‌کند خودش را از پایین بسازد و کارگران را مشترکا دخالت بدهد. ترفند های حاکمیت را یک به یک افشا کند. امروز و در این دوره کارگر در قامتی ظاهر شده که نه تنها به عنوان کارگر هفت تپه در دفاع از مطالبات خودش، یا فولاد تنها در دفاع از مطالبات فولاد، بلکه در مقابل زورگویی، در مقابل استثمار و بردگی مزدی در کل جامعه قد علم کرد است. نقد کرده است. و گفته است "این پاسخ نیست. نمی‌پذیریم. ما راه خودمان را داریم." همین حقیقت باعث شد هفت تپه به گل سر سبد جنبش کارگری در این دوره تبدیل شود. رهبران‌ش را به عنوان رهبران خودشان ستودند. اسماعیل بخشی امروز در قلب میلیون‌ها کارگر است، به عنوان سخنگوی آنها، به عنوان نماینده‌ی آنها. و همینطور بقیه‌ی این فعالین، مانند سپیده قلیان. نشریه‌ی "گام" که در همین دوره اخبارشان را منتشر می‌کرد به عنوان یک نشریه‌ی معتبر مدافع کارگر مشهور شد. جنبش کارگری حامیانی پیدا کرد.

اینها تجربیاتی را در اختیار طبقه‌ی کارگر قرار داده است؛ آنهم در شرایطی ویژه و خاص که حتی بحران خلیج و حمله‌ی آمریکا و خطر حمله و جنگ هم به داد حاکمیت نرسید. در این وضعیت به طور واقعی چیزی که در مقابل طبقه‌ی کارگر قرار دارد آلترناتیو کمونیستی و آلترناتیو سوسیالیستی‌اش است. چیزی که گوشه‌هایی از آن را در تحركات امروز می‌بینیم و به عنوان صاحب جامعه و یک نیروی عدالت خواه کارگری ضد سرمایه داری، نماینده شد. مسئله‌ی زنان مسئله‌اش است، سیاست مسئله‌اش است، آینده‌ی ایران مسئله‌اش است، جنگ در منطقه مسئله‌اش است و به عنوان شخصیت‌های برجسته‌ی جامعه و صاحبان جامعه ظاهر شدند. چیزی که در یک سطحی در هفت تپه و فولاد و الان در هپکو و جاهای دیگر خودش را نشان می‌دهد.

به همین حقیقت، اتحاد صفوف این رهبران و تبدیل اینها به آن نمادی که بتواند کل تحرك کارگری و اعتراض کارگری را نمایندگی کند و بتواند به صورت هدفمند کل این اعتراضات را یکپارچه کند، همبستگی را عمق بدهد، برادری و یکپارچگی کارگری را در سراسر ایران گسترش

دهد؛ این تنها راه است. و فکر می‌کنم امروز این راه مشهود است. این خطر در جامعه‌ی ایران بر بالای سر سرمایه قرار گرفته است. به همین دلیل است که - اگر دیده باشید - در همین مدت بار دیگر خطر کمونیسم و محافل کمونیستی را در بالاترین مقامات حاکمیت به همدیگر گوشزد می‌کنند. به سخنان کارگری گوش کنید که در هپکو می‌گوید "مذاکره راه نیست، اینها همه دروغگو هستند، مامورین و ائمه‌ی جماعات و مقاماتی که اینجا آمده‌اند همه علیه ما هستند" و کارگر هفت تپه که می‌گوید "پیامتان را دریافت کردیم، استثمار موقوف! پیام شما را به فاضلاب های هفت تپه و شوش و خوزستان انداختیم." اینها یک بیان دیگری است. یک موقعیت دیگر در جنبش کارگری است. و سخنگویان آن یک گرایش برابری طلبانه در این جنبش است که با سوسیالیسم کارگری با کمونیسم کارگر تداعی خواهد شد و به این جنبش متعلق است و بیان موقعیت این گرایش در جنبش کارگری است. و هیچ راه حلی غیر از راه حل سوسیالیستی و کارگری در مقابل جامعه نمی‌تواند بگذارد. این عروج کرده است. و این را باید تعمیم داد، باید گسترش داد. باید اتحاد و همبستگی کارگری را افزایش داد. و به طور قطع گسترش این همبستگی جمهوری اسلامی را به زانو در می‌آورد. جمهوری اسلامی تاب مقاومت در مقابل آن را ندارد. جوانان شرکت کننده در این تحرك در بُعد اجتماعی‌شان که مثلا در هفت تپه خودش را نشان داده است، یا در فولاد و الان هپکو، کل حاکمیت را ترسانده است. این کارناوال "اسماعیل بخشی شدن" و "هفت تپه‌ای شدن" در میان قضات و جانیان حاکمیت و رؤسای بورژوازی ایران در چهل سال جنایت و استثمارشان، شکنجه گران و زندان بانان‌شان به راه افتاده و همه پیراهن هفت تپه را پوشیده‌اند، موقعیت این جنبش و موقعیت این گرایش و جایگاه والا و قدرتمند تحرك کارگری در این دوره را نشان می‌دهد. مانند زمان شاه و قبل از قیام که بورژواها و طرفداران رژیم شاه وقتی در خیابان راه می‌رفتند می‌بایست به عنوان پاسپورت عبور از خیابان شعار "زنده باد کارگر" و "مرگ بر شاه" را سر می‌دادند. الان "کارت" هفت تپه را دشمنان هفت تپه بلند کرده‌اند تا بتوانند حرف بزنند و سخن‌شان در جایی شنیده بشود و بتوانند فریب بدهند. اما قطعا این هم کاربردی ندارد. جامعه عقب نشینی نمی‌کند و وارد یک دوره‌ای شده است که باید موانع آن را برداشت و در رأس همه اتحاد بالای کارگری، اتحاد رهبران و فعالینش و کار نقشه‌مند آنها برای پیشبرد کل جنبش است.

۱۷ سپتامبر ۲۰۱۹

با تشکر از رفیق سعید محمدی برای پیاده و کتبی کردن این مصاحبه

باید مرتجعین حاکم را از کرده خود پشیمان کرد

در کنار کارگران هفت تپه، فولاد، هپکو و ... خواب را بر ارتجاع اسلامی حرام کنیم!

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خطر رسمی)

۷ سپتامبر ۲۰۱۹

احکام سنگین و قرون وسطایی علیه نمایندگان و حامیان طبقه کارگر قرار است استیصال و عجز و جبونی حاکمیت از رودررویی با مردمی که برای سرنگونی شان به میدان آمده اند، مقابله با طبقه کارگری که عزم جزم کرده در راس این جنبش آنرا به پیروزی برساند، پنهان شود.

برای آزادی بی‌قید و شرط و فوری زندانیان سیاسی، کارگران، معلمان، زنان و همه مبارزین سیاسی، علیه آخرین دست و پا زندهای دستگاه سرکوب رژیم!

ما همه آزادیخواهان، همه سازمانهای کارگری و مترقی را به اعتراض وسیع علیه تعرض به زندگی و آسایش کارگران و مدافعین آن فرا میخوانیم.

اساس
سوسیالیسم
انسان
است

هپکو تحرک دیگری در ادامه هفت تپه و فولاد

ثریا شهابی

مقدمه :متنی را که میخوانید متن پیاده شده گفتگوی رادیو نینا با من است که(۱۲ شهریور) ۳ سپتامبر ۲۰۱۹ , تحت عنوان“ هپکو تحرک دیگری در ادامه هفت تپه و فولاد ”پخش شد. این متن توسط رفیق عزیزم سعید محمدی پیاده ویرایش شده است. با تشکر از رفیق سعید.

فواد عبداللهی - کارگران کارخانه‌ی " هپکو " روزدو شنبه چهارم شهریور ماه در سومین روز از اعتراض و اعتصاب خود در مقابل استانداری استان مرکزی در شهر اراک اقدام به تجمع اعتراضی کردند. فساد، دزدی، بیکاری، خصوصی سازی و اختلاس که در چند سال اخیر در این شرکت در جریان بوده است امروز خون کارگران این مجتمع را به جوش آورده است. اما مهمتر از همه و مشخصا پس از اعتراضات وسیع" هفت تپه "و" فولاد اهواز "به نظر می‌رسد شاهد اشکال و سنت تازه‌ای از مبارزه و مقابله‌ی کارگران با دولت هستیم. به مصاف طلبین مستقیم دولت، سنتی است که هفت تپه و فولاد در مبارزات کارگری ایران آن را جا انداختند. به نظر می‌رسد اعتراض و اعتصاب اخیر هپکو نمونه‌ای از ادامه‌ی سنت اعتراضات هفت تپه و فولاد را با خودش داشته باشد. به مصاف طلبیدن دولت و مقامات در حرف ها و سخنرانی های پرشور فعالین کارگری در هپکو گویای این واقعیت است. برای موشکافی بیشتر در این مورد با ثریا شهابی به گفتگو می‌نشینیم.

ثریا شهابی ضمن خوشامد گویی به شما دوست داشتیم با این مقدمه‌ی کوتاه تصویر عمومی شما از اعتراضات هپکو را هم داشته باشیم.

ثریا شهابی -خیلی متشکرم. همانطور که اشاره کردید هپکو یک تحرک دیگری است در ادامه‌ی هفت تپه و فولاد. درست است که چهار سال پیش هم ما شاهد تحرک وسیعی در هپکو بودیم به خاطر همین مسائل یعنی پرداخت نشدن حقوق ها و اختلاس و دزدی و دست به دست شدن و فروش یا در واقع چوب حراج زدن به کارخانه و دادن آن به بخش خصوصی. درست است که مضمون اعتراضات همان است اما امروز در شرایطی این اعتصابات بالا گرفته است که شما می‌بینید که از نظر خصلت تقابلی که با دولت دارد، حرکتی در ادامه‌ی هفت تپه و فولاد است. شما اشاره کردید که این سلسله اعتراضات کارگر صنعتی که امروز سر بلند کرده است، و در (هپکو) یکی از بزرگترین مجتمع های صنعتی است، مستقیما در مقابل دولت قرار گرفته است. در مقابل دولت و نمایندگانش در محل؛ مانند شهرداری ها، استانداری ها، وزارت خانه ها و ...و از آنها پاسخ می‌خواهد. اینکه برای حقوق معوقه می‌آید یا اینکه بحث و صحبت می‌کند بر سر این موضوع که" سهام را به این صورت اعلام کردید و به این صورت دست به دست کردید و پولشویی کردید و اختلاس کردید و کارخانه را به تعطیلی کشانیدید....." ثانوی است. خوب است که اشاره کنیم که هپکو یکی از بزرگترین – شاید هم بزرگترین – کارخانه‌ی تولید ماشین آلات راه سازی در خاور میانه است. و از هزاران کارگر آن گویا حدود نُهصد نفر باقی مانده‌اند. بیکار سازی های وسیع، تعطیلی یا کاهش ظرفیت تولید به زیر بیست درصد؛ امنیت شغلی، معیشت، کار، رفاه و ...بخش بزرگی از طبقه‌ی کارگر صنعتی ایران را در مخاطره قرار داده است.

به هر حال این شرایطی است که در فولاد و هفت تپه هم وجود داشت. و ویژگی‌ای که این حرکت دارد این است که – مستقل از اینکه برای حقوق معوقه آمده یا با دولت و کارفرما سر این مسئله کلنجار می‌رود که شما این قول ها را دادید و انجام ندادید و خصوصی سازی نکنید و دولت مسئولیت آن را بر عهده بگیرد – می‌گوید "اگر دولت مسئولیت آن را بر عهده بگیرد من با دولت طرف می‌شوم." نشان میدهد که شورای اسلامی خانه‌ی کارگر یا واسطه های متفاوت و قرارداد سه جانبه و چند جانبه و غیره؛ همه‌ی اینها دور انداخته شده‌اند.

دولت است و طبقه‌ی کارگر. طبقه‌ی کارگری که به میدان آمده و تنها معترض نیست. درست است

که فقر و گرانی وحشتناکی به او تحمیل شده است و نا امنی شغلی‌ای گریبان کارگر صنعتی را گرفته و بخش بزرگی از آنها بیکار شده اند، تنها این وجه نیست که خصلت جنبش کارگری امروز است. مهمتر از همه، این است که دولت را به مصاف طلبیده است.

می‌گویید "فلان شهردار یا استاندار بی عرضه را بیرون کنید، این شخصی که پاسخ ما را نمی‌دهد کنار بگذارید و چرا تولید را این طور می‌کنید؟ کارخانه را چرا این طور اداره می‌کنید؟" و مدعی است که جواب دارد. ما در هفت تپه و فواد شاهد این مسئله بودیم. که می‌گویند "ما اداره می‌کنیم، اداره‌ی شورایی." اداره‌ی شورایی به این معنی نیست که فرضا هفت تپه یا فولاد به تنهایی در آن فاجعه‌ای که بر سر اقتصاد ایران آمده‌است، خودشان تولید کنند و بفروشند و وارد بازار کنند. به عنوان یک الگوی اجتماعی و به عنوان یک الگوی جهان شمول برای همه‌ی صنایع این حرف را می‌زنند.

می‌گوید "ما اداره می‌کنیم. اداره‌ی شورایی." اداره‌ی شورایی یعنی "سلب مالکیت بر ابزار تولید." و شورای کارگری اگر بخواهد تصمیم بگیرد تولید را برای رفاه سازمان می‌دهد نه برای سود. برای رفع نیازهای جامعه و کارکنان نه برای لغت و لیس دستگاه حاکمیتی “ماوراء طبقاتی”. بلکه برای حاکمیت مردم کارگر و محروم و در راستای رفع نیازهای آنها. اینکه می‌گویند "من می‌خواهم اداره‌ی شورایی را به قدرت خودم اعمال کنم" در بُعد سراسری یعنی "حکومت کارگری."

در نتیجه شما امروز شاهد هستید که از هفت تپه و فولاد تا هپکو یک تحرک کارگر صنعتی در جریان است که با جواب خودش به میدان آمده است و رو در رو با طبقه‌ی حاکم و نماینده‌ی آن دارد دست و پنجه نرم می‌کند. اینکه این احکام سنگین، خشن و وحشتناک شلاق و چهل پنجاه سال حبس را برای حامیان طبقه‌ی کارگر صادر می‌کنند و این تعرضی که نشان می‌دهد در مقابل سازمان دهندگان، فعالین و کارگر معترض شمشیر را از رو بسته‌اند و علاوه بر اینکه آنها را بیکار می‌کنند، به گرسنگی می‌کشانند و به زندان می‌اندازند و احکام شلاق و حبس های طولانی مدت صادر می‌کنند و وثیقه های نجومی تعیین می‌کنند، فقط و فقط از ترس در برابر این جنبش است. هیچکس بهتر از خود حاکمیت نمی‌داند که خطری که آن را تهدید می‌کند نه اسرائیل است، نه آمریکا، نه عربستان، نه ترکیه؛ بلکه خطر، خطر طبقه‌ی کارگری است که با این ادعا به میدان آمده است.

می‌خواهم بگویم که ویژگی‌ای که این دوره از اعتراضات دارد این است که، حتی اگر مضمون مطالبه همان حقوق های معوقه باشد، با این صف بندی‌ای که کرده است و رنگ خودش را به تمام جامعه زده است، صف طبقه‌ی کارگری است که در راس آن کارگر صنعتی قرار دارد. و می‌گوید "من اداره‌ی شورایی می‌کنم و تو نمی‌توانی تولید را بچرخانی. اما من پاسخ دارم." پاسخ تولید کارگری تولید برای سود نیست بلکه تولید برای رفاه است و توسط دولت خودش که دولت شورایی خودش و قدرت شوراهاست. و این یعنی کسب قدرت سیاسی توسط طبقه‌ی کارگر.

شما اگر دنبال جلوه هایی از مادیت پیدا کردن تنوری های کمونیستی باشید در مورد آمادگی یک طبقه برای رفتن به سمت جدال های سرنوشت ساز بر سر قدرت سیاسی و بر سر اقتصاد و بر سر تولید، امروز آن را در ایران می‌بینید. مهم این نیست که مطالبه حقوق معوقه است یا ساعت کار. طبقه‌ی کارگر رفاهش را می‌خواهد، معیشتش را می‌خواهد. و این را چهل سال است که از جمهوری اسلامی می‌خواهد. منتها تفاوت این دوره، یعنی ایران پسا هفت تپه و فولاد، این است که این کارگر معترض با جواب خودش به میدان آمده است. و جواب این است که "تو عرضه نداری." اولاً دست به دست کردن آن از بخش خصوصی به دولتی یعنی اینکه "دولت! تو مسئولی و من از تو پاسخ می‌خواهم، نه از فلان

کارفرمای خصوصی." در نتیجه مستقیما به این اشاره می‌کند که "تو نماینده‌ی این طبقه (سرمایه دار) هستی و تو مسئول پاسخ دادن به معضلات تولید هستی و نمی‌توانی تولید را سازمان بدهی." کما اینکه بورژوازی و کاپیتالیسم ایران نمی‌تواند تولید را بازسازی کند. اما طبقه‌ی کارگر با اقتصاد سوسیالیستی‌اش و با کسب قدرت سیاسی خودش، که مالکیت سرمایه و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید را لغو کند و مالکیت را به مالکیت اشتراکی جامعه تبدیل کند و تولید را نه برای سود، بلکه برای رفع نیازهای جامعه سازمان بدهد، بی تردید پاسخ دارد.

اینها جلوه هایی از این تنوری هاست که بخشا برای چپ ایران بحث ها و تحلیل هایی هستند در کتاب امنتها شما می‌بینید که چگونه در ایران طیفی از کارگران رادیکال-سوسیالیست هستند که این آگاهی را به درون طبقه‌ی کارگر برده‌اند و نماینده‌ی این آگاهی هستند. مهم نیست که در تجمع‌اتش صلوات هم می‌فرستد، یا آن شعار به صورت صد در صد یا خالص در چارچوب تنوری های این یا آن چپ سنتی نمی‌گنجد. مهم موقعیتی است که در آن قرار گرفته است. مهم جدالی است که در جریان است و این سر باز می‌کند. از جاهای دیگر سر باز می‌کند. باید منتظر بود و دید که از کدام واحد صنعتی بزرگ دوباره سر بر می‌آورد. و باید دید که هپکو این اعتراضات را به کجا می‌کشاند. جالب بود پیام همبستگی‌ای که میثم آل مهدی به کارگران هپکو داده بود و گفته بود که" ما چهار سال پیش بسیار از شما آموختیم. اکنون شما باید از فولاد بیاموزید. "که یکی این است که این بخش بخش کردن و واحد واحد کردن کارگران هپکو مانع اتحاد می‌شود و باید با آن مقابله کرد. و مانند قبل و مانند خود فولاد و هفت تپه، کل شوش و خوزستان را به تحرک در آورد. و با اتحاد و همبستگی این تفرقه و این شکاف واحدی و صنفی را دور بزند، و همچنین با تاکید بر مجامع عمومی، اعمال قدرت از طریق مجامع عمومی و شوراهای مستقل کارگری، عمل کند. و این ها گویای این است که در جامعه‌ی ایران چه اتفاقی در حال رقم خوردن است. کدام دو صف در مقابل هم هستند و چه جدال هایی دارند و فردای ایران را دارند شکل می‌دهند. این را مدت ها قبل بی‌بی‌سی اعلام کرد و پرسید" آیا طبقه‌ی کارگر ایران یکی از صحنه گردان های تحولات سیاسی ایران است یا نه؟ " امروز پاسخ این سوال را خود رویدادهایی که در ایران در جریان است می‌دهد و می‌گوید" بله، هست. "اینکه به کجا بکشد، بالا و پایین های این مبارزه چه باشد، بحث دیگری است. اما اینکه این تقابل و این جدال اصلی ترین جدال جامعه‌ی ایران است و اصلی ترین جدال جمهوری اسلامی است و اصلی ترین جدال مردم ایران است که چهل سال است زیر فشار فقر و خفقان له شده‌اند یک واقعیت غیر قابل انکار است.

در نتیجه می‌خواهم تاکید بکنم که اولاً همه‌ی واسطه ها کنار رفته‌اند، دولت به عنوان پاسخگو و نماینده‌ی طبقه‌ی حاکم در مورد تولید با کارگرهای صنعتی طرف است. کارگر صنعتی می‌گوید "بیا و پاسخ بده." و می‌داند که پاسخی ندارد. چه پاسخی دارد که بدهد؟ اقتصاد کاپیتالیستی ایران به بن بست رسیده است. برجام به ثمر نبنشیند یا نه، بازسازی واحدهای تولیدی در مقابل این کارگران بخش تولید که در همان دورانی که برجام هم بود حقوق‌شان پرداخت نشده بود، غیر ممکن است. با کارگر ساکت و خاموش و برده وار – که چنین فاکتوری در ایران وجود ندارد – باز هم غیر ممکن است. و طبقه‌ی کارگری که می‌گوید من پاسخ دارم. داستان بر سر تولید است. شما نمی‌توانید؟ خب کنار بروید؛ ما خودمان می‌توانیم تولید را سازمان بدهیم. ما می‌توانیم چرخ تولید را به حرکت دربیاوریم. و نیروی کارکن جامعه، نیروی جوان تحصیلکرده و با تخصص، فقیر و غنی و ازکار افتاده و نیافتاده؛ همه‌ی اینها را به رفاه برسانیم. و این اقتصادی را می‌خواهد که طبقه‌ی کارگر امروز در هر حرکتش دارد فریاد می‌زند که احتیاج دارد و آن تولید برای رفع نیازهای جامعه و تولید برای رفع نیاز کارکنان و تولید برای رفاه است نه تولید برای سود.

در نتیجه امروز ما یک تقابل اصلی و تعیین کننده را در جامعه‌ی ایران داریم و آن تقابل طبقه‌ی کارگر است با بورژوازی و نماینده‌اش در قدرت. آن چیزی که از آن با عنوان فروپاشی یاد می‌کنند،

کمونیست ۲۴۴

و پایان جمهوری اسلامی که همه درباره‌ی آن صحبت می‌کنند، حقیقتا نه این تکاپوهای ترامپ است و نه پروژه هایی مانند ققنوس و انواع و اقسام تحرکات دست راستی. بلکه آن خطر از پایین است که امروز خودشان یکی پس از دیگری درباره‌ی آن صحبت می‌کنند که" پایان عمر ما فرا رسیده. "پایان عمرشان را کارگر – گورکن سرمایه – دارد اعلام می‌کند. این جدال باید به پیروزی برسد. این جدال تعیین کننده می‌تواند به نفع طبقه‌ی کارگر، به نفع جنبش رفع استثمار، به نفع جنبش رفاه و آزادی و امنیت به پایان برسد. اگر این طیف وسیع کارگران رادیکال-سوسیالیست که وجود دارد، نقش و اهمیت خودشان را درک کنند. و شما می‌بینید که مبارزات یک روز از فولاد و یک روز از هفت تپه و روزی دیگر از هپکو از بیرون می‌زند؛ به هرحال هپکو از تجربه‌ی هفت تپه و فولاد می‌آموزد و کارخانه‌ی بعدی از تجربه‌ی هپکو می‌آموزد؛ و این متکی به شبکه‌ای از کارگران رادیکال-سوسیالیست است که رنگ خودشان را به این حرکات می‌زنند. منتها هرچه سریعتر متشکل شدن در شوراهای کارگری، در شوراهای مردمی و پیوستن به حزب خودش، حیاتی است. بدون حزب طبقه‌ی کارگر، بدون حزبی که ستاد رهبری کننده‌ی این شوراها باشد، بدون حزبی که بتواند جدال آخر را به سرانجام برساند و قدرت سیاسی را بگیرد، بدون حزبی که متشکل است و بی تردید طیف و شبکه‌ی وسیعی از این کارگران رادیکال-سوسیالیست حول آن هستند، پیروزی‌اش امکان ندارد. در نتیجه این جدال سرنوشت سازی است که آینده‌ی ایران را شکل می‌دهد. آینده‌ی ایران دو پاسخ دارد؛ یکی پاسخ کاپیتالیستی-بورژوازی که همین منجلاب و منجلاب های بیشتر و ویدتر از این است، حتی تا فروپاشی شیرازه‌ی جامعه. و دیگری پاسخ آنتی کاپیتالیستی طبقه‌ی کارگر، پاسخ سوسیالیستی و حکومت شورایی و حکومت طبقه‌ی کارگر و انقلاب کارگری است.

این یک فاز (مرحله) از یک انقلاب کارگری است. انقلاب کارگری برای اینکه به سرانجام برسد باید با حزبش قدرت سیاسی را بگیرد. باید با حزبش در ستاد رهبری کننده در مراحل مختلف، در پیچ و خم ها و افت و خیزهای مختلف پیش برود. این حزب وجود دارد. حزب حکمتیست از این جنس است. حزب حکمتیست هرگز منافع مستقل طبقه‌ی کارگر، هرگز منفعت جنبش آزادی و برابری و عدالتخواهی و رفع انقیاد اقتصادی را به هیچ بالا و پایین رفتن تپش های ناسیونالیستی، قومی، مذهبی و ملی تسلیم نکرده است. در نتیجه من فکر می‌کنم که جنبش کارگری ایران را باید در جایی که هست بررسی کرد، مستقل از تمام تجربیات دوره‌ی جنگ، تجربه‌ی دوره‌ی خاتمی و تجربه‌ی دوره‌ی روحانی و همچنین تجربیات قبل از هفت تپه و فولاد، و روی پای خودش در ایران پسا دیمام و پسا هفت تپه و فولاد. و از این به بعد باید ببینیم که هپکو به کجا می‌رسد و ایران پس از تکمیل آن تجربیات توسط هپکو؛ باید در این مورد صحبت کرد.

به نظر من این یک حرکت جدید است، کاراکترهای خودش را دارد، سبک کار خودش را دارد، متکی به تمام تحلیل های مارکسیستی و کمونیسم کارگری است. مکانیسم های اجتماعی تامین رهبری جنبش کارگری در مقابل چشم‌مان در حال شکل گیری است. داده ها و دستاوردهای آن را مستقیما از جدال های روزمره و جدال های جاری آن در جامعه‌ی ایران دارد به دست می‌دهد. من فکر می‌کنم از این نظر حائز یک خصلت بسیار ویژه‌ای باشد که شاید امروز در دنیا بی نظیر باشد. شما در گوشه و کنار دنیا کمتر شاهد چنین پدیده‌ای هستید.

فواد عبداللهی -این جدال و سنتی که از هفت تپه و فولاد آغاز شده و سایر مبارزات طبقه‌ی کارگر ایران، و مشخصا الان هپکو را تحت تاثیر قرار داده است به طور واقعی - همانطور که شما هم اشاره کردید - خیلی شعف انگیز است. و قطبی است که مشخصا کمونیست ها می‌توانند از آن به عنوان یک زمینه‌ی محکم استفاده کنند. به ویژه با عبور جامعه از هر دو جناح در خیزش های دی ماه، که جامعه به آن حکم داد. گسترش آگاهی و اتحاد و شورا و مجمع عمومی در میان طبقه‌ی کارگر، رنگ و بوی متفاوتی به مبارزه‌ی طبقاتی

در ایران داده است. به یک تعبیر دیگری شاهد تغییر تناسب قوای میان دولت و طبقه‌ی کارگر هستیم. طبقه‌ی کارگر امروز آگاه تر، مستقل تر و با پرچم و آلتزناتیو خودش و روی پای خودش وارد میدان سیاست می‌شود و دولت را مستقیماً مورد هدف قرار داده است. به نظر من تا همینجا هم این یک پیروزی بزرگ است. در اینجا سوالی که از شما دارم این است که این سنت جدید مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر در ایران که مستقیماً و بدون حائل امروز دولت را به مصاف می‌طلبد، نمی‌تواند از طرف دولت مورد سرکوب مستقیم واقع شود؟ چه پوششی می‌تواند مانع از سرکوب مستقیم طبقه‌ی کارگر و فعالین آن بشود؟ با توجه به اینکه به دلیل سرکوب های جمهوری اسلامی اعتراض مستقیم علیه دولت پدیده‌ی جا افتاده‌ای نبوده است و جدال برای مطالبات کارگری اساساً از کانال رابطه میان نمایندگان شورا های اسلامی، دولت و کارفرما پیش رفته است. امروز که به نظر می‌رسد که با عبور جامعه از هر دو جناح جمهوری اسلامی این نهاد ها هم دیگر کاملاً حاشیه‌ای شده‌اند. و این جدال مستقیم کارگران با دولت است که در سطح عمومی جنس اعتراضات کارگری را شکل می‌دهد.

ثریا شهابی : ببینید این ها چقدر می‌خواهند دستگیر کنند؟ الان شما شاهد هستید که به فعال مدنی حکم ده سال پانزده سال زندان داده‌اند، روزنامه نگاری که از اعتراضات کارگری حمایت کرده حکم ۱۷ و ۱۸ سال حبس گرفته، به یکی دیگر حکم شلاق داده‌اند همه‌ی کارگران را که نمی‌توانند زندان کنند. امکان این را ندارند که تمام طبقه‌ی کارگر را زندان کنند. خودشان هم می‌دانند که این نجاتشان نمی‌دهد. می‌خواهند مرعوب بکنند، می‌خواهند وقت بخرند. ببینید تقابیل مستقیم جامعه با جمهوری اسلامی بیست سال است که شروع شده است. سیر سرنگونی جمهوری اسلامی از زمان هجده تیر ها و پدیده‌ی دوم خرداد، که شاهد تحرکی از پایین در جامعه‌ی ایران بودیم که به آن بهانه از خودش نشان داد، شروع شده بود. به اشکال مختلف؛ با "مرگ بر جمهوری اسلامی" یا "این را نمی‌خواهیم" خودش را نشان می‌داد. الان سیر سرنگونی جمهوری اسلامی حول دو چیز به میان آمده است. اقتصاد و تولید. و دو پاسخ مطرح می‌شوند. این دیگر آنگونه نیست که بتوانند بگویند اصلاح بشود و رفرم بشود. به آنها می‌گویند "برای اقتصاد پاسخ نداری؟ من دارم. برای تولید پاسخ نداری؟ من دارم." و این را طبقه‌ی کارگر می‌گوید. جمهوری اسلامی می‌تواند وقت بخرد، مرعوب می‌کند و می‌تواند قربانی بگیرد؛ در این تردیدی نیست. اولین قربانیان آن قربانیان گسترش فقر و فلاکتی است که به طبقه‌ی کارگر و مردم محروم تحمیل شده است. ما خبر خودسوزی هایی را داریم که خانواده های کارگری زیر فشار فقر می‌کند. در ادامه‌ی این وضعیت این تلفات اتفاق می‌افتد. دستگیری ها، آزار و اذیت ها، ایجاد جو ارباب، ایجاد شکاف و انشقاق از درون، به جان هم انداختن، تشویق و میدان باز کردن برای دسته جات قوم پرست و مذهبی برای ایجاد شکاف در این صف – که شما تُرک هستید، شما گُرد هستید، شما عرب هستید، شما سنی مذهب هستید، شما مشکل لباس و فرهنگ دارید. و این آسان نیست.

در نتیجه میدان باز است و ابزاری که حاکمیت دارد اختناق است و به زور می‌خواهد درجه‌ی اختناق را تنگ نگه دارد، و البته نمی‌تواند این کار را بکند. مستند سازی کرد، پرونده‌ی امنیتی و اخلاقی برای فعال مدافع کارگری، که یک دختر جوان است، درست کرد. همه‌ی ابزار های سرکوب سنتی‌اش را باخت !! الان از نظر وضعیت ایدئولوژیک مواظب هستند که هنگام دادن "تذکر لسانی" سر مسئله‌ی حجاب کتک نخورند !در نتیجه شانس حاکمیت برای وقت خریدن با فشار و رعب و وحشت گرانی و فقر بر سر طبقه‌ی کارگر و محرومین جامعه از بین رفته است. از سوی دیگر سرمایه گذاری بر روی شکاف های بین‌المللی و دیپلماسی بین‌المللی و دمیدن در آتش عرق ناسیونالیسم ملی که" حالا صبر کنید در حال مذاکره هستیم، شاید وضع بهتر بشود." بالاخره بخشی از جامعه که دستش به دهانش می‌رسد و ته خزانه‌اش چیزی دارد که با آن زندگی کند می‌تواند منتظر بماند. اما کارگری که حقوقش را نداشته‌اند و همه‌ی هست و نیستش روی هواست و معلوم نیست فردا چگونه باید گذران بکند در حالی که در عرض یک سال هزینه های زندگی پنج برابر شده است، نمی‌تواند صبر کند. و این

کارگر صنعتی متخصص است که دربار‌هاش حرف می‌زنیم نه کارگر روستایی تازه از روستا کنده شده‌ی انقلاب پنجاه و هفت. کارگری است که تجربه‌ی انقلاب پنجاه و هفت را دارد، تجربه‌ی شورا ها را دارد. تا این حد خطرناک است.

در نتیجه بحث " مرگ بر جمهوری اسلامی " و "مرگ بر خامنه‌ای "و " مرگ بر ولایت فقیه " نیست، با وجود اینکه این جنبش تمام این پدیده‌ها را هم دربرمی‌گیرد. علاوه بر اینکه هم جمهوری اسلامی را به زیر می‌کشد و بساط روینای مختنق اسلامی که بر جامعه حاکم شده است را بر می‌اندازد، می‌گوید که تو با تولید و اقتصاد و با مالکیتت بر وسائل تولید و حاکمیتت جامعه را به مرحله‌ی فروپاشی رسانده‌ای و فاجعه‌ای را بر سر مردم آورده‌ای که فردای‌شان معلوم نیست و نمی‌دانند می‌توانند نان‌شان را تامین کنند یا نه. ولی من پاسخ دارم. در نتیجه تفاوتش با دوم خرداد این است که اینگونه شفاف به پیش آمده و پاسخ های خودش را مطرح می‌کند. هیچ چیز تضمین شده نیست. این جدال یک جدال سرنوشت ساز است. باید به پیروزی برسد. قدرت آن را دارد که به پیروزی برسد. برای اینکه متکی به میلیون ها کارگر صنعتی و ده ها میلیون خانواده‌ی کارگری و ده ها میلیون مردم محروم ایران است که چشم امید به این تحرک دوخته‌اند. مهم این نیست که آیا امروز بیبانه می‌دهند یا نمی‌دهند. ما شاهد آن بودیم در هفت تپه؛ برای آزادی دستگیر شدگان طیف وسیعی از فعالین اتحادیه های کارگری و جنبش های مترقی چگونه از این حرکت حمایت کردند. و دیدیم که چگونه رنگ خودش را به جامعه زد. یک تحرک بزرگ طبقه‌ی گارگر صنعتی تمام جامعه را امیدوار می‌کند؛ کما اینکه این امید و این خوشبینی و این احساس قدرتی که" من هنوز می‌توانم اعتراض کنم "به استیصال کشیده نشده است و کشیده نمی‌شود، این اعتماد را از تحرک طبقه‌ی کارگر گرفته است.

این زمینه تمام شانس طبقه‌ی کارگر را پیش روی ما می‌گذارد؛ منتها از آن سو ابزارهای حاکمیت را داریم که پول دارد، اسلحه دارد، موش دوانی ها (دخالت ها) یش در منطقه را دارد، نانی که ترامپ و امثال ارتجاع جهانی با این تحریم ها در سفر‌هاش انداخته‌اند را دارد که می‌تواند از آن سوءاستفاده کند، دسترسی‌ای که به باندهای قومی و ملی و مذهبی دارد – مانند احزاب گُردی را در نظر بگیرید که دارد با آنها سازش می‌کند تا مانع از پیوستن کردستان ایران به این تحرک شوند؛ همه‌ی اینها ابزار حاکمیت هستند. این وظیفه‌ی شبکه‌ی کارگران رادیکال-سوسیالیست است که این ها را خنثی کنند. و اجازه ندهند که جمهوری اسلامی از این شانس ها فرصتی پیدا کند تا این جنبش را به شکست بکشاند. و به قدرت خودشان دست ببرند که شورا هایی هستند مستقل از مذهب، ملیت، رنگ، نژاد، جنس، توانایی، سن، گرایش جنسی یا هر چیزی که هست، شورا های اعمال قدرت مردمی، شورا های اعمال قدرت کارگری در محل کار و زندگی که تصمیم می‌گیرند و تصمیمات‌شان را اجرا می‌کنند. اگر امروز تصمیم این است که می‌رویم و پشت درب اتاق شهردار و نمی‌گذاریم بدون جواب برود؛ این یک نوع اعمال قدرت است و فردا روز این اعمال قدرت می‌تواند این باشد که" ما اجازه نمی‌دهیم کسی در محل از گرسنگی تلف شود یا پول دارو نداشته باشد "و روز دیگر اعمال قدرت این است که" من می‌روم و به فرمان روز قیام قدرت سیاسی را تصرف می‌کنم "یا" مسلح می‌شوم و از خودم دفاع می‌کنم."

می‌خواهم بگویم که شانس طبقه‌ی کارگر و توانایی ها و امکانات طبقه‌ی کارگر مطلقاً قابل مقایسه با طبقه‌ی حاکم نیست. منتها پول و امکانات و ضعف هایی که می‌توانند بر روی آن ها سرمایه‌گذاری کنند – از جمله ایجاد شکاف صنفی، واحدی؛ که ما این واحد هستیم و تو آن واحد هستی و به فلان واحد کار نداشته باش، تو گُرد، فارس، تُرک و ... هستی، به اضافه‌ی اینکه امکانات ارتجاع جهانی که پشت دسته جات قومی و ملی و مذهبی است. همانطور که گفتیم همین الان احزاب گُردی یک وسیله‌ی حاکمیت است برای اینکه با استفاده از آنها بتواند بین کارگری که در کردستان ایران

است با کارگری که در هپکو است، در خوزستان است، در خراسان است و یا در مازندران است شکاف ایجاد کند. در نتیجه این وظیفه‌ی طیف کارگران رادیکال-سوسیالیست است که هرچه بیشتر مانع این کار بشوند، هرچه بیشتر کارگران را متشکل کنند، مجامع عمومی منظم و پیوسته که پایه‌ی شورا هاست را تشکیل دهند و همه‌ی حرکت های اعتراضی را بر مجامع متکی کنند و مجامع عمومی تصمیم بگیرند.

فواد عبدللهی - اجازه بدهید به عنوان جمع بندی این سوال را از شما ببرسم که امروز چه چیزی می‌تواند به یک کارگر پیشرو در این کشمکش با دولت کمک بکند؟ چه جنبه ها و چه افق هایی را باید مد نظر داشته باشد یا چه چیزی را باید به عنوان پیروزی برای خودش و جامعه‌اش تعریف بکند؟

ثریا شهابی - ببینید شما انواع و اقسام نجوا ها را در حاشیه می‌شنوید که به محض اینکه کسی را بازداشت می‌کنند و قبل از اینکه دشمن مورد تعرض قرار بگیرد شروع می‌کنند به سرزنش کردن قربانی. انگار که مردم خودشان باعث دستگیری خودشان هستند. یا اینکه اگر هفت تپه دو روز ساکت بماند شروع به ارزیابی می‌کنند و دائم از "شکست خوردن" و "پیروز شدن" حرکت‌شان می‌گویند. یک خرده بورژوازی روشنفکر که در این جدال ها تسلسلی نمی‌بیند و دید بلند مدت تری ندارد، ناآرام منتظر است هر اعتصاب کارگری‌ای به قیام کارگری منتهی شود و یا هر نوع عقب نشینی سند تسلیم و شکست باشد. کارگر پیشرو باید با اینها مقابله بکند. تا همینجای کار هم یک پیروزی عظیم برای طبقه‌ی کارگر ایران و طبقه‌ی کارگر جهانی است. که در یک جغرافیای مهم و با یک جمعیت هشتاد میلیونی، طبقه‌ی کارگر یکی از بزرگترین صنایع خاورمیانه دارد با حرف خودش حاکمیت را به جدال می‌کشد. و هیچ سازمان و اتحادیه‌ی زردی هم کنارش نیست. دفاع از تشکلات موجود، از سندیکای شرکت واحد تا سندیکای هفت تپه و مجامع عمومی و شورای فولاد، و دست اندرکاران و فعالین و رهبران و سازماندهندگان و ..همه‌ی اینها.

کارگر پیشرو باید هرچه بیشتر و هرچه سریعتر خودش را متشکل کند. این شبکه‌ای که وجود دارد باید خودش را به هر شکلی که می‌تواند و تحت هر نامی که می‌تواند متشکل کند. خودش را متشکل کند و هماهنگ کار بکند. و با این تفرقه ها مقابله بکند و این پیروزی ها را در مقابل خودشان بگذارد. شما ممکن است کارگر فرانسوی داشته باشید که امروز برای ساعت کار مبارزه بکند و وارد مناسبات این اتحادیه ها بشود و مذاکره بکند و ... در نهایت شاید یک دستمزد اضافه‌ای را هم بگیرد. اما هرگز این توازن قوا و این تقابیل طبقاتی را در مقابل دولت حاکم نداشته باشد. مثلاً در انگلستان؛ چه در این بیچ در بیچ برگزیت از اتحادیه‌ی اروپا خارج شوند چه نه، کل موضوع عدالت اجتماعی فعلاً به پشت پرده رفته است. عدالت اجتماعی و اقتصاد و تولید در ایران چه می‌شود؟ این محور تقابیل امروز طبقه‌ی کارگر ایران با حاکمیت است. و اینها را به عنوان موفقیت نشان دادن. حقوق های معوقه را باید از آنها گرفت و نه تنها این، بلکه تا آنجایی که امکان دارد باید از آنها امتیاز گرفت. تا هر چقدر که زورمان می‌رسد. اگر لازم باشد مثلاً شهردار یک شهری را به پاسخگویی کشانند. بالاخره خود رهبران کارگری می‌توانند بهترین راه را پیدا کنند.

اقتصاد ایران پاسخی ندارد. پاسخ اقتصاد ایران سوسیالیسم است. اما می‌شود چیزهایی را از گُلوی اینها (حاکمیت) بیرون کشید. می‌شود خسارت این فقر و محرومیتی را که تحمیل کرده‌اند را به حد اقل رساند. منتها صد در صد این یک جدال سیاسی است و کارگر پیشرو و شبکه‌ی کارگر رادیکال-سوسیالیست باید خودشان را متشکل و متحد کنند. واحد های صنعتی خودشان را حول مجامع عمومی و شورا ها متشکل و متحد کنند. و این ایده ها را سریعاً بردن و وسیعاً بردن میان هم طبقه ای هایشان. و در همین حال "پیوستن به حزب سیاسی‌شان." حزبی که نماینده‌ی این خوشبینی است، حزبی که نماینده‌ی این خط است، حزبی که در کنار رهبران کارگری و در هر مرحله پشت جدال هایی بوده که منافع طبقه‌ی

کارگر را به هیچ منفعتی فروخته است. گرد آمدن حول حزب خودش؛ که به نظر من حزب حکمتیست است. حزب حکمتیست حزب این رهبران است. حزب این طیف از کارگران رادیکال-سوسیالیست است. طبعاً با داشتن طیف وسیعی از کارگران رادیکال-سوسیالیست در حزب سیاسی کمونیستی کارگری می‌توانید کسب قدرت سیاسی را به سرعت در دستور کار قرار بدهید. می‌توانید پیشروی های زیادی را تضمین کنید. چون یک ستاد فرماندهی مرکزی وجود دارد.

در نتیجه خلاصه‌ی کلام این است که هیچکس بهتر از آنها (کارگران پیشرو) نمی‌تواند راه متشکل شدن خود این طیف، متحد شدن خود این طیف، توافق کردن‌شان بر سر اینکه مهمترین معضلات امروز چه ها هستند و از چه مسیری می‌گذرند را پیدا کند. که امروز با عقب زدن کدام تعرض و با سازمان دادن کدام تعرض از جانب خودمان، می‌توانیم پیشروی بکنیم. منتها همانطور که گفتیم هیچ چیز تضمین شده نیست. و این جدال، جدال سرنوشت سازی است. و همانطور که شما اشاره کردید "شعف انگیز است"، نه به این معنا که خروارها خروار پول در دامن طبقه‌ی کارگر ریخته شده است. به این معنی که طبقه‌ی گارگر نه از سر استیصال و فغان به میدان آمده است، بلکه از سر داشتن پاسخ های روشن و به عنوان یک مدعی آمده و طبقه‌ی حاکم را به چالش می‌کشد. و اینکه سوت انقلاب کارگری زده شده است. این یک فاز از انقلاب کارگری است. اینکه آیا این انقلاب کارگری به پیروزی می‌رسد یا نه، مراحل بعدی آن چه هستند، واحدهای بعدی که به آن می‌پیوندند، جامعه به چه صورت حول آن قطبی می‌شود؛ اینها همه سوال هایی باز هستند. منتها سیر، سیری است که آغاز شده است. شکست و پیروزی آن به ما بستگی دارد، به رهبران کارگری، به سازمان دهندگان اعتراضات کارگری و حامیان‌شان و دست اند کاران مبارزاتی که امروز می‌توانید به روشنی نقش‌شان را در این حرکات ببینید. مهم این نیست که چند بیانی‌هی مشعشع داده شده است یا نه. خود این حرکات و خوفی که در دل حاکمیت از این تحرک به وجود آمده – که یکی پس از دیگری اذعان می‌کنند که "داریم فرومی‌پاشیم" و می‌دانند که این خطر مرگشان را نزدیک می‌کند – با صدای بلند می‌گوید که در ایران چه اتفاقی در حال رخ دادن است.

به نظر من این افراد اهمیت خودشان را درک کرده‌اند. تک تک این فعالین و شخصیت ها برجسته ترین شخصیت های سیاسی ایران هستند. این چیزی است که مدیای راست و بخشا چپ حاشیه‌ای - که هیچوقت عادت ندارد که رهبر کارگری و کمونیست جلوه‌ی برجسته‌ای در جامعه داشته باشد و همیشه قرار بوده است در حاشیه لگد بخورد، قربانی شود یا شهید بشود و یا به عنوان اهرم فشار در حاشیه ابراز وجود بکند – مانع دیده شدن آن می‌شوند. این طیف، خودشان و حامیان‌شان در زندان و بیرون از زندان، برجسته ترین شخصیت های سیاسی ایران هستند و به همین صورت باید به خودشان نگاه کنند. به عنوان رهبران یک تحرک انقلابی، سازمان دهندگان و رهبران یک انقلاب کارگری، در یک جغرافیای مهم، در یکی از کثیف ترین و پر منجلاب ترین و خطرناکترین برهه های تاریخ حاکمیت سرمایه در ایران در حال فعالیت هستند.

در نتیجه به نظر من درک اهمیت خود و دانستن قدر خود و نقشی که برای خودشان قائل هستند، کلید این ماجراست. و در نتیجه متحد و متشکل شدن به این عنوان و در این قامت مهمترین قدمی است که باید برداشته شود. و پشت کردن به تمام این پارازیت ها و اراجیفی که چپ حاشیه‌ای و راست پخش می‌کنند – البته راست به روشنی خطرش را اعلام می‌کند مثلاً با پروژه هایی مانند "نامه‌ی چهارده نفر" برای استعفای خامنه‌ای و آماده شدن خودشان برای تبدیل شدن به سیاستمدار آن جامعه. اینها (کارگران) باید در قامت سیاستمدارانی که برای کل جامعه پاسخ دارند فشارهای طیف راست را کنار بزنند و به این پارازیت های چپ حاشیه‌ای، که سعی می‌کند تا رهبر کارگری، سازمانده مبارزات کارگری و حامیان‌شان را به قربانیانی تبدیل بکند که گویا باید به زندان بروند یا کشته شوند و دیگران بیایند و سیاستمدار بشوند و... پشت کنند. این ها را باید دور بزنند و به عنوان سیاستمداران تحولات آینده‌ی ایران نقش خودشان را ایفا بکنند.

چماقداری علیه هپکو بی جواب نخواهد ماند!

اعتراض کارگران هپکو به وعده های دروغین مسئولین و عدم تحقق مطالباتشان با حمله وحشیانه یگانهای ویژه ضد شورش به خون کشیده شد.

روز دوشنبه بیش از ۹۰۰ کارگر هپکو برای دومین روز متوالی و در امتداد اعتراضات خود جهت تامین مطالبات شان، از حقوق های معوقه تا عدم تعیین تکلیف سهامداری و مالکیت هپکو و بی مسئولیتی دولت در قبال سرنوشت کارگران این مرکز، دست به اعتراض و تجمع زدند. کارگران علیرغم تلاشهای تا کنونی خود، علیرغم چندین دور مذاکره و گفتگو با مقامات محلی از جمله مدیر کل استان مرکزی و وعده های توخالی او، سرانجام در مقابل وعده های دروغین مسئولین روز دوشنبه ریل آهن شمال به جنوب را مسدود میکنند تا مسئولین جمهوری اسلامی را وادار به اقداماتی عملی به جای وعده و وعید کنند. نیروهای گارد ویژه به بهانه اینکه بستن ریل آهن غیر قانونی است به آنها وحشیانه حمله کرده و تجمع آنها را به خون کشیدند. مزدوران یگان ویژه ضد شورش ضمن ضرب و شتم کارگران ۲۸ نفر را بازداشت و حدود ۱۵ نفر از کارگران را مجروح میکنند که تعدادی به بیمارستان منتقل شده اند.

حمله به کارگران هپکو و به خون کشیدن اعتراض بر حق آنها در شرایطی انجام میگردد که سران حاکمیت از قوه قضائیه تا دولت و مجلس نشینان، زیر ضرب و فشار طبقه کارگر، معلمان، بازنشستگان، زنان و مردان آزادیخواه ناچار به عقب نشینی شده و بر طبل "عطوفت اسلامی" میکوبند. زیر فشار کارگران هفت تپه امروز همگی پرچم کارگر پناهی را بلند کرده و سنگ "درک موقعیت و خیم اقتصادی" این طبقه را به سینه میزنند. جانی ترین و منفورترین هایشان وعده رسیدگی به پرونده کارگران معترض هفت تپه و حامیانشان و دستگیرشدگان اول مه را میدهند. قرار بود شکست خود در تعرض به زندانیان هفت تپه، که با ایستادگی ستودنی هفت تپه ای ها، معلمین، بازنشستگان و طیف وسیعی از کارگران و مردم آزادیخواه مقنن شد، را به امکانی برای فریبکاری و وقت خریدن و نجات حاکمیت از "بحران هفت تپه" کنند. اما این فریبکاری در اولین قدم و به خون کشیدن اعتراض کارگران هپکو رنگ باخت و بار دیگر چهره کره ضد کارگری شان نمایان شد. جمهوری اسلامی و دستگاه سرکوب آن با به خون کشیدن اعتراض کارگران هپکو بار دیگر اعلام کردند جوابشان به اعتراض طبقه کارگر برای تحقق ابتدایی ترین حقوق خود، جز چماق سرکوب نیست. اعلام کردند عقب نشینی شان فقط در هراس از قدرت طبقه کارگر و مردم آزادیخواه ممکن است.

اما به خون کشیدن اعتراض کارگران هپکو بی جواب نمی ماند! طبقه کارگر و جنبش

عدالتخواهانه این طبقه با اتحاد و همبستگی خود، گارد ضد شورش و مزدوران و اجیر شدگان مسلح و غیر مسلح طبقه حاکم را افسار خواهد زد.

بگذار بورژوازی ایران و قوای سه گانه حاکمیت بر خود بلرزند، امروز جوانه های یک همبستگی طبقاتی وسیع از هفت تپه و فولاد تا هپکو و آذر شهر، از صف معلمین و بازنشستگان تا جنبش برابری زن و مرد و از مراکز تحصیلی تا محلات شهرها، در حال شکل گرفتن است. پیام کارگران هفت تپه به حاکمیت در مورد احکام زندانیان هفت تپه و حمایت وسیع مردم از آنان، پیام حمایت کارگران هپکو از هفت تپه و فولاد، پیام حمایت کارگران آذر آب در حمایت از کارگران هپکو، موج همبستگی با کارگران حق طلب و برابری خواه در این مدت، تنها جوانه یک جنبش عظیم اجتماعی است که نابودی بنیادهای نظام حاکم را نوید میدهد.

کارگران هپکو تنها نیستند! آنها تنها نخواهند ماند! امروز هر اعتراض کارگری برای بهبود زندگی و برای آزادی و برابری، مورد حمایت وسیع بخشهای مختلف این طبقه و مردم آزادیخواه قرار میگیرد. امروز جنبشی برای شکل دادن به یک صف واحد، همبسته و سراسری علیه فقر و بی حقوقی و علیه حاکمیت سرمایه در هر محفل و جمع کارگری در جریان است. جنبشی که نه سرکوب، نه زندان و نه عقب نشینی های تاکتیکی جمهوری اسلامی نمیتواند آنرا عقب براند. همین حقیقت زمین را زیر پای حاکمیت به لرزه در آورده و سران نظام را در ترس و نگرانی فرو برده و به میلیونها انسان آزادیخواه و طبقه کارگر اعتماد بنفس برای تعرض های بیشتر را داده است.

طبقه کارگر ایران و مردم آزادیخواه و برابری طلب، هر عقب نشینی ولو کوچک جمهوری اسلامی را به سکوی برای پیشروی خود، بسیج نیروی خود، اتحاد و همبستگی و خودآگاهی صفوف خود و ایجاد آمانگی در طبقه کارگر برای سرنگونی و پایان دادن به بردگی و استثمار تبدیل خواهد کرد.

حزب حکمتیست (خط رسمی) ضمن محکوم کردن یورش وحشیانه به کارگران هپکو طبقه کارگر و مردم آزادیخواه را به حمایت از آنها و به تشدید مبارزه علیه جمهوری اسلامی، برای رفاه و امنیت و آزادی فرامیخواند.

آزادی، برابری

زنده باد حکومت کارگری

حزب حکمتیست (خط رسمی)

۱۷ سپتامبر ۲۰۱۹

هرجا اتحاد کارگران و آگاهی آنها نسبت به اینکه اعضاء یک

طبقه جهانی اند تقویت میشود، هرجا کمونیسم بعنوان

دورنمای انقلاب کارگری در میان کارگران رسوخ میکند و با

هر رفیق کارگری که به کمونیسم و به محافل و سلول های

کمونیستی کارگران نزدیک میشود، یک گام به انقلاب

کمونیستی نزدیک تر شده ایم. سلول ها و محافل

کمونیستی کارگری که امروز تشکیل میشوند، فردا کانون

های رهبری انقلاب کارگری و پایه های قدرت حکومت

کارگران را تشکیل خواهند داد .

منصور حکمت

طوفان درو خواهید کرد

پس از احکام سنگین و قرون وسطایی شلاق علیه دستگیر شدگان اول ماه مه، فعالین جنبش برابری زن، امروز نوبت نمایندگان کارگران هفت تپه و حامیان آنان بود که در نمایش مضحک و تهوع آوری به نام "دادگاه" به جرم دفاع از رفاه و آزادی، دفاع از حرمت کارگر، مقابله با فقر و فلاکت به زندان و شلاق محکوم شوند.

ظاهرا قرار است این احکام سنگین جامعه و در راس آن برای نمایندگان کارگران، معلمان، فعالین زن، دانشجویان معترض، سازماندهندگان اعتراضات اجتماعی را درس عبرتی باشد، قرار است با این احکام به جامعه اعلام کنند هنوز نمیتوانند سرکوب کنند، قرار است با صدور احکام زندان و شلاق، پشت درهای بسته، ناتوانی حاکمین را از مقابله و خاموش کردن شعله آتشی که برپا شده است را مخفی کنند. قرار است استیصال و عجز و جبونی حاکمیت را از رودررویی با مردمی که برای سرنگونی شان به میدان آمده اند، مقابل با طبقه کارگری که عزم جزم کرده در راس این جنبش آنرا به پیروزی برساند، مخفی کند. پشت این احکام و "دادگاههای" صحرایی نه قدرت رژیم که هراس حاکمیت خوابیده است. سران جمهوری اسلامی بهتر از هر کسی میدانند که با دستگیری و زندانی کردن چند رهبر و نماینده کارگری نمیتوانند و خیز برداشتن کارگران، معلمان، زنان و مردم محروم برای تعیین تکلیف نهایی با حاکمیت را عقب برانند. میدانند علیرغم چهار دهه سرکوب وحشیانه، امروز توان مقابله با طبقه کارگر و اعتراض معلمان و بازنشستگان و مبارزان سیاسی را ندارند. میدانند به زودی طوفان درو خواهند کرد.

اگر سرکوب و کشتار کمونیستها و مردم آزاده، توانست آتش خشم مردم محروم و طبقه کارگر و آزادیخواهان را علیه رژیم سلطنت خاموش کند و شعله انقلاب را خاموش کند، بگیر و ببند و احکام سنگین، تلاش جیونانه برای شکار و مجازات نمایندگان و مدافعین طبقه کارگر، فعالین جنبش کارگری، جنبش برابری زن، معلمان و هم میتواند جمهوری اسلامی و دستگاه سرکوب آن را نجات دهد. صدای متحد کارگر فولاد، کارگر هپکو، هفت تپه، آذرآب و صدای یاران اسماعیل بخشی در هفت تپه علیه این احکام وحشیانه و در دفاع از نماینده شان و مدافعین خود را با چنین احکامی نمیتوان ساکت کرد. تنها پیامی که ارتجاع حاکم به جامعه، به طبقه کارگر و مردم محروم میدهد این است که جز پیشروی راهی ندارید، که عقب نشینی جواب نیست، که در دفاع از آزادی، برابری، رفاه و امنیت باید پیروز شد!

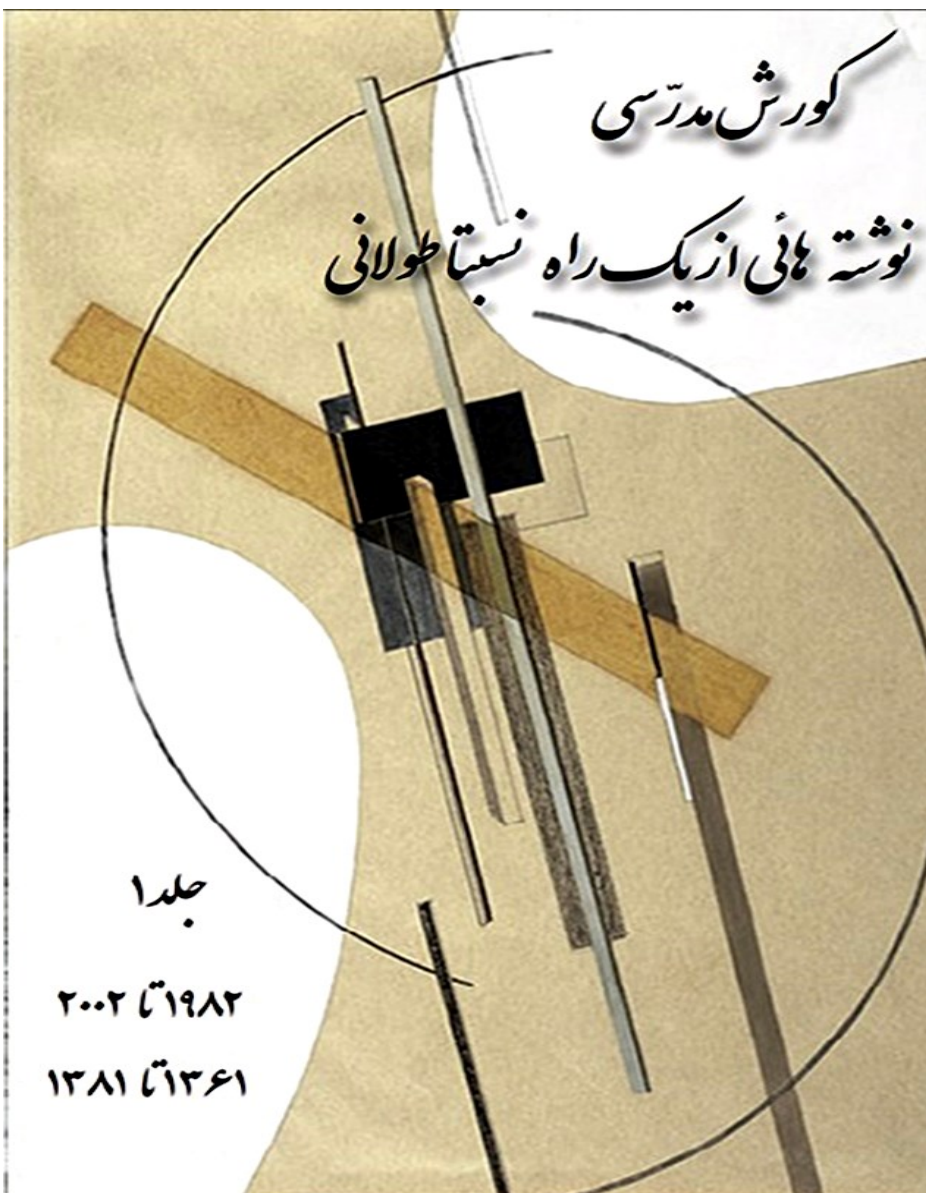
آزادی زندانیان سیاسی، کارگران، معلمان، زنان و همه مبارزین سیاسی محبوب مردم باید به سرلوحه مبارزه طبقه کارگر و جامعه تبدیل شود. باید دستگاه سرکوب رژیم را فلج کرد. باید با بساط اینها را با آزادی بی قید و شرط و فوری همه دستگیر شدگان مبارزات برحق کارگری و مردمی، برچید. باید مرتجعین حاکم را از کرده خود پشیمان کرد، باید با قدرت و تعرض خود در زندانهای جمهوری اسلامی را باید شکست و زندانیان و اسرای طبقه کارگر را بدست خود آزاد کرد. باید درسی را به رژیم سلطنت و دیکتاتوری آن دادیم اینبار به اینها داد.

زنده باد آزادی، برابری، کارگری

زنده باد انقلاب کارگری

حزب کمونیست کارگری-حکمتیست (خط رسمی)

۱۶ شهریور ۹۸- ۷ سپتامبر ۲۰۱۹



<http://www.koorosh-modaresi.com/Farsi/Text/Selected/vol1.html>

<http://www.koorosh-modaresi.com/Farsi/Text/Selected/MyBook2.php>

<http://www.koorosh-modaresi.com/Farsi/Text/Selected/MyBook3.php>

ادامه از حمایت‌های بین‌المللی در دفاع از کارگران ایران و علیه احکام سنگین قوه قضائیه

اتحادیه کارگران قطار، کشتیرانی و حمل و نقل بریتانیا: احکام زندان طولانی مدت و شلاق علیه فعالین کارگری در ایران را محکوم می‌کنیم.

۱۱ سپتامبر ۲۰۱۹

خطاب به مسئولین

احکام زندان طولانی مدت و شلاق علیه فعالین کارگری در ایران را محکوم می‌کنیم

من این نامه را در اعتراض به احکام زندان طولانی مدت و شلاق که از طرف قوه قضاییه جمهوری اسلامی ایران علیه فعالین کارگری و مدافعین حقوق کارگران در سراسر کشور صادر شده است می‌نویسم.

بسیاری از فعالین کارگری و مدافعان حقوق کارگران هم اکنون در سراسر کشور تحت تعقیب و در زندان به سر می‌برند و تعدادی از آنها در روزهای اخیر بر اساس اتهامات امنیتی ساختگی با احکام ناعادلانه، شدید و غیرقابل قبول زندان‌های درازمدت و احکام غیرانسانی شلاق مواجه شده‌اند.

اسماعیل بخشی، شناخته شده ترین نماینده کارگران نیشکر هفت تپه، که در زندان اوین محبوس است به اتهام نشر اکاذیب، توهین به ولی فقیه، و اجتماع و تبانی به قصد بر هم زدن امنیت کشور به ۱۴ سال زندان تعزیری و ۷۴ ضربه شلاق محکوم شده است. او اعلام کرده است که پس از دستگیری اولش در نوامبر ۲۰۱۸ مورد ضرب و شتم شدید و شکنجه قرار گرفته است. سپیده قلیان که همزمان با آقای بخشی در ۱۸ نوامبر ۲۰۱۸ دستگیر شده اظهارات وی مبنی بر شکنجه را تأیید کرده است.

محمد خان‌فر، نماینده کارگران نیشکر هفت تپه، به اتهام تبلیغ علیه نظام و اجتماع و تبانی به قصد بر هم زدن امنیت کشور به ۶ سال زندان تعزیری محکوم شده است.

حامیان حقوق کارگران و روزنامه نگاران مستقل سپیده قلیان، ساناز الهیاری، عسل محمدی، امیر امیرقلی، و امیرحسین محمدی‌فرد در شعبه ی ۲۸ دادگاه انقلاب تهران به اتهام حمایت کردن و گزارش دادن درباره اعتصابات و اعتراضات کارگران نیشکر هفت تپه در سال ۲۰۱۸ هر یک به ۱۸ سال زندان تعزیری محکوم شده‌اند.

حسن سعیدی از اعضای سندیکای کارگران شرکت واحد که در تجمع روز جهانی کارگر(پازده اردیبهشت ۹۸) دستگیر شده و پس از ۳۳ روز بازداشت موقت با قرار وثیقه ی سیصد و سی میلیون تومانی موقتاً آزاد می‌باشد. او در شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب تهران به اتهام اجتماع و تبانی به قصد بر هم زدن امنیت کشور و اخلال در نظم عمومی به پنج سال زندان تعزیری و دو سال ممنوعیت عضویت در احزاب، گروه ها و دستجات سیاسی و اجتماعی، همچنین ممنوعیت استفاده از تلفن هوشمند محکوم شده است. در ضمن در مورد اتهام اخلال در نظم عمومی پرونده ایشان برای محاکمه به دادگاه کیفری ارجاع شده است.

آقای سید رسول طالب مقدم دیگر عضو سندیکا که که در تجمع روز جهانی کارگر(پازده اردیبهشت ۹۸) دستگیر شده و پس از ۱۱ روز بازداشت موقت با وثیقه ی دویست و پنجاه میلیون تومانی موقتاً آزاد می‌باشد. او در شعبه ی ۲۶ دادگاه انقلاب تهران به اتهام اقدام علیه امنیت ملی از طریق فعالیت تبلیغی علیه نظام و ایجاد اخلال در نظم عمومی به دو سال زندان تعزیری، دو سال تبعید، ۷۴ ضربه شلاق، دو سال ممنوعیت عضویت در احزاب، گروه ها، دستجات سیاسی، اجتماعی همچنین ممنوعیت استفاده از تلفن هوشمند محکوم شده است.

خانم عاطفه رنگریز، از حامیان حقوق کارگری، از روز جهانی کارگر(پازده اردیبهشت ۹۸) در زندان قرچک ورامین محبوس است. دادگاه برای ایشان وثیقه سنگین و غیر معمول دو میلیارد

تومانی تعیین کرده است، با این وجود از پذیرش وثیقه و آزادی موقت ایشان ممانعت شده است. خانم عاطفه رنگریز در شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب تهران به اتهام اجتماع و تبانی به قصد بر هم زدن امنیت کشور، تبلیغ علیه نظام، اخلال در نظم عمومی، تمرد نسبت به مامورین دولتی به یازده سال و شش ماه زندان و ۷۴ ضربه شلاق و ممنوعیت عضویت در احزاب، گروه ها، دستجات و ممنوعیت استفاده از تلفن هوشمند محکوم شده است.

خانم مرضیه امیری، روزنامه نگار و حامی حقوق کارگری از روز جهانی کارگر در زندان اوین محبوس است. ایشان در شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب تهران به اتهام اجتماع و تبانی به قصد بر هم زدن امنیت کشور، تبلیغ علیه نظام و اخلال در نظم و آسایش عمومی به ده سال و شش ماه زندان و ۱۴۸ ضربه شلاق محکوم شده است.

خانم ندا ناجی، از حامیان حقوق کارگری، که از روز جهانی کارگر در زندان اوین محبوس است، با وجود صدور قرار وثیقه از آزادی وی ممانعت می‌شود. ایشان اخیراً نیز مجدداً مورد بازجویی و تحقیقات قرار گرفته است.

خانم نسرین جوادی فعال کارگری که بعد از ۲۹ روز موقتاً با قرار وثیقه از زندان آزاد شده است، به اتهام اجتماع و تبانی به قصد بر هم زدن امنیت کشور، اخلال در نظم عمومی، تبلیغ علیه نظام به ۷ سال زندان و ۷۴ضربه شلاق و دو سال ممنوعیت عضویت در احزاب، گروه ها و دستجات سیاسی و اجتماعی و ممنوعیت استفاده از گوشی هوشمند محکوم شده است.

این احکام شدید که در دادگاه‌هایی ناعادلانه علیه نمایندگان کارگران و زنان جوانی صادر شده که کاری جز دفاع از حقوق پایه ای کارگران انجام نداده‌اند شدیداً نگران کننده و تأسف‌بار هستند. اعتراضات روز جهانی کارگر و اعتصابات کارگران نیشکر و دیگر اعتصابات اخیردر ایران همگی علیه خصوصی سازی، دستمزدهای پرداخت نشده، دستمزدهای زیر خط فقر، فساد، اختلاس و سرکوب حقوق جهانشمول کارگران در این کشور صورت گرفته‌اند.

ما هم صدا با جنبش کارگری ایران خواهیم لغو این احکام شدید هستیم و از دولت جمهوری اسلامی ایران می‌خواهیم که به دستگیری و سرکوب فعالین کارگری، معلمین، و روزنامه نگاران مستقل در ایران خاتمه دهد. ما خواهان آزادی فوری و بدون قید و شرط کلیه فعالین کارگری و زندانیان سیاسی در ایران هستیم. احکام غیرانسانی شلاق باید در همه موارد متوقف شوند. حقوق جهانشمول کارگران و حقوق بشر از جمله آزادی تجمع، حق سازمان‌یابی، آزادی بیان و آزادی مطبوعات باید رعایت شوند

مایک کش

دبیر کل

""شبکه سندیکایی جهانی همبستگی و مبارز" متشکل از هشتاد سندیکا و تشکل کارگری، بازداشت و آزار و اذیت بازداشت شدگان روز جهانی کارگر و زندانیان هفت‌تپه را محکوم و خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط آنان شد.

آیت‌الله سید علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران

دفتر رهبری تهران، ایران

پاریس ۲۵ ژوئیه ۲۰۱۹

آقای رهبر

با گذشت دو ماه از تجمع آرام روز کارگر در مقابل مجلس در تهران، اعمال فشار بر زنان و مردان دستگیر شده همچنان ادامه دارد. از پنجاه نفر دستگیر شده که اکثریت آنان با قرار وثیقه و کفالت به‌طور موقت آزاد شده بودند، اکثراً به دادگاه احظار شده و دائماً تحت فشار قرار دارند.

خانم‌ها آنیشا اسدالهی، عاطفه رنگریز و ندا ناجی از فعالین حقوق کارگری و همچنین مرضیه امیری روزنامه‌نگار، خودسرانه هفته‌ها است که بدون اجازه دسترسی به وکیل مدافع در بازداشت به سر می‌برند. آن‌ها متهم به «فعالیت علیه امنیت ملی» شده‌اند، آن هم به صرف شرکت در تجمع مسالمت‌آمیز روز اول ماه مه. در روزهای اولیه آن‌ها را در سلول‌های انفرادی زندانی کردند و مورد اذیت و آزار و شکنجه واقع شدند. کمی بعد ندا ناجی در پی جراحت‌های ناشی از ضرب و شتم به بهداری زندان منتقل می‌شود. هم اکنون عاطفه رنگریز و ندا ناجی را به بند ویژه زندانیان شرور و خشن برده‌اند که در معرض خشونت قرار دارند.

همچنین روزنامه‌نگاران ساناز الهیاری و امیرحسین محمدی‌فرد از ۴ ژوئیه در اعتصاب غذا به سر می‌برند. اعتصاب غذای آن‌ها در اعتراض به پیگرد و تداوم بازداشت‌شان، علیه سرکوب جاری فعالین حقوق کارگران و علیه سرکوب روزنامه‌نگاران است.

آن‌ها از ماه ژانویه ۲۰۱۹ خودسرانه و بدون دسترسی به وکیل مدافع در زندان به سر می‌برند. آن‌ها عمدتاً به «تجمع و تبانی علیه امنیت ملی»، «تبلیغ علیه نظام»، «نشر اکاذیب» و «عضویت در یک گروه با فعالیت علیه امنیت ملی» متهم شده‌اند. این اتهامات علیه این روزنامه‌نگاران صرفاً به خاطر پوشش خبری تجمعات اعتراضی کارگران شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه است.

اسماعیل بخشی و سپیده قلیان مبارزان حقوق کارگران بار دیگر در ۲۰ ژانویه دستگیر شدند. دستگیری مجدد آن‌ها در پی افشای شکنجه شدنشان در زندان در اواخر سال ۲۰۱۸ بود. خطر شکنجه مجدد شدن هر دو نفر بسیار جدی است.

. اسماعیل بخشی سخنگوی سندیکای مستقل کارگران شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه است

سپیده قلیان یک دانشجوی مبارز مدافع حقوق کارگران است که مبارزات کارگران شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه را پیگیری کرده است. هر دو نفر شدیداً تحت فشارند تا اظهارات‌شان در رابطه شکنجه شدنشان در زندان را پس بگیرند.

ما سازمان‌های سندیکایی امضا کننده این نامه این اعمال سرکوب‌گراییانه و اذیت و آزارهای غیرقابل تحمل علیه سندیکالیست‌ها و فعالین مدافع حقوق کارگران را قویاً محکوم می‌کنیم.

از رژیم ایران می‌خواهیم که به پیمان‌های بین‌المللی که دولت ایران امضا کرده، از جمله حق ایجاد تشکل‌های مستقل، حق برگزاری تجمعات، حق اعتصاب، و حق قراردادهای جمعی، احترام بگذارد.

ما قویاً خواهان آزادی بدون قید و شرط و فوری همه سندیکالیست‌ها، روزنامه‌نگاران و فعالین زندانی هستیم.

سلام‌های محترمانه ما را بپذیرید.

با تقدیم احترامات

رونوشت به:

آقای حسن روحانی، رئیس‌جمهور

آقای ابراهیم رئیسی، رئیس قوه قضائیه

. ترجمه و بازنشر از سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه

اتحادیه کارگری یونیفور کانادا: اعتراض به حبس ناعادلانه و محاکمه بازداشتیان روز کارگر و زندانیان هفت تپه.

۲۶ جولای ۲۰۱۹

آیت‌الله سید علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران

حسن روحانی، رئیس‌جمهوری اسلامی ایران

قوه قضاییه جمهوری اسلامی ایران – شورای عالی حقوق بشر

آقایان گرامی،

به نمایندگی از طرف یونیفور، بزرگترین اتحادیه کارگران بخش خصوصی کانادا با بیش از ۳۱۵ هزار عضو، نگرانی خود را از دستگیری مجدد و زندانی کردن خانم آنیشا اسدالهی و ادامه حبس سه زن دیگر، عاطفه رنگریز، ندا ناجی و مرضیه امیری، اعلام می‌کنیم.

اتحادیه ما مطلع است که بسیاری از کارگران در سراسر جهان در حال مبارزه با فقر، تبعیض، خشونت و ستم می‌باشند. ما همگی از افزایش حملات به مدافعان حقوق انسانی و فعالان کارگری که برای احقاق حقوق کارگران و برقراری عدالت اجتماعی در بسیاری از کشورها مبارزه میکنند، و بویژه حملات بی رحمانه به اعضای اتحادیه‌های صنفی ایران که در شرایط بسیار سخت و در برخی موارد تهدید جانی بسر می‌برند توسط مقامات ایران که حقوق انسانی و کارگری در ایران را کاملاً نادیده می‌گیرند. آگاه هستیم.

ما همچنین مطلعیم که به تظاهرات صلح امیز روز اول ماه مه که توسط کارگران حمل و نقل سازماندهی شده بود، یورش وحشیانه برده شد و پنجاه ودو تن از فعالان کارگری را بدون هیچ دلیلی دستگیر کردند.

با خبر شدیم خانم آنیشا اسدالهی به‌مراه دیگر مدافعان کارگری که در راهپیمایی روز جهانی کارگر در تهران دستگیر شده بودند، پس از سه روز با قرار وثیقه آزاد شده بود، متأسفانه وی در تاریخ 18 ژوئن 2019 بعد از ترک محل کار دوباره دستگیر شد و نیروهای امنیتی پس از تفتیش منزل او و خانواده اش، کامپیوتر لب‌تاپ، و برخی دیگر از متعلقات شخصی وی را توقیف و او را به بند 209 زندان اوین منتقل کردند.

عاطفه رنگریز، ندا ناجی، مرضیه امیری، از بازداشت شدگان خشونت بار راهپیمایی اول ماه مه هستند که با وجود گذشت بیش از یکماه از پایان روز بازداشت و بازجویی همچنان در زندان بسر می‌برند.

این زنان مدافعین حقوق کارگری هستند و تنها " جرم " آنها شرکت در مراسم حرکت صلح امیز اول ماه مه بوده است. تلاش خانواده های آنان برای پیگیری وضعیت این افراد از طریق مقامات قضایی و امنیتی تا کنون ناموفق بوده. روشن است که آنان هدف آزار و ارباب سیستماتیک نیروهای قضایی و امنیتی قرار گرفته‌اند.

ما مطلقاً تعدادی از اعضای سندیکای کارگری اتوبوسرانی تهران که در این خصوص مستلزم حمایت فوری هستند از جمله شامل: سید رسول طالب مقدم، وحید فریدونی، حسن سعیدی و

ادامه از حمایت‌های بین المللی در ...

رضا شهبایی میباشند.

اسماعیل بخشی ، نماینده کارگران و عضو سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه ، همینطور روزنامه نگاران مستقل و مدافع حقوق کارگران ، سپیده قلیان ، ساناز الهیاری ، امیر امیرقلی ، امیرحسین محمدی فرد ، نیز در ارتباط با تظاهرات و اعتصابات کارگران نیشکر هفت تپه دستگیر شدند و در زندان به سر می برند.

ما امیدواریم که حکومت ایران به تعرض و هدف قراردادن فعالان کارگری که درپی آزادی و برابری هستند فوری پایان دهد. کارگران حق دارند ازشرایط متناسب شغلی ، آزادی تشکل، مذاکرات جمعی منصفانه و بدون هیچگونه آزار و اذیت ، ارعاب ، تهدید و خشونت برخوردار باشند.

ما به بسیاری از اتحادیه های کارگری جهانی از جمله اینداستریتال، یونی، آی تی اف و بسیاری دیگر، می پیوندیم و هدف قرار دادن و بد رفتاری با فعالین کارگری و مدافعین حقوق انسانی را محکوم می کنیم و با جنبش کارگری در ایران همبستگی خود را اعلام می نماییم.

با احترام،

جری دایس

رئیس کشوری اتحادیه کارگری یونیفور کانادا

رونوشت: محمد السدی، مدیر بخش بین المللی و عدالت اجتماعی یونیفور

ترجمه و باز انتشار از سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه.

“به رهبر جمهوری اسلامی، آیت الله سید علی خامنه ای

کنفدراسیون اتحادیه های کارگری نروژ (ال-او-نروژ) که بیش از ۹۳۰ هزار کارگر را در نروژ نمایندگی می کند این نامه را در اعتراض به نقض حقوق اتحادیه های کارگری در کشور شما می نویسد. تعداد قابل توجهی از اعضای جنبش مستقل کارگری در ایران در رابطه با فعالیت های کاملا برحق و قانونی اتحادیه. ای با اذیت و آزار، دستگیری و بازداشت روبرو شده اند

ال-او-نروژ در سالهای اخیر از نزدیک شاهد مبارزات کارگران در ایران برای تشکیل اتحادیه های آزاد و مستقل و کنفدراسیون های اتحادیه های کارگری و اعتراض به عدم پرداخت مزدها و نقض دائم حقوق پایه ای اتحادیه ای و حقوق بشر کارگران بوده است.. ال-او-نروژ تاکنون بارها به دولت ایران برای اذیت و آزار و بازداشت و شکنجه فعالین اتحادیه ای انتقاد کرده و در این رابطه این دولت را محکوم کرده است.

اخیرا نیز مجددا اخبار زیادی درباره اذیت و آزار و بازداشت فعالین کارگری نیشکر هفت تپه در استان خوزستان و سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه بدست ما رسیده است. ما همچنین مطلع شدیم که برخی فعالین کارگری در زمان بازداشت شدیدا شکنجه شده اند.

اسماعیل بخشی، نماینده شناخته شده کارگران نیشکر هفت تپه، به ۱۴ سال حبس تعزیری و ۷۴ ضربه شلاق محکوم شده است. او در زندان اوین محبوس است. اتهامات علیه او شامل “نشر اکاذیب”، “توهین به رهبر معظم”، و “اجتماع و تبانی به قصد ارتکاب جرم علیه امنیت ملی” می باشند. او اعلام کرده است که پس از دستگیری اولش در نوامبر ۲۰۱۸ مورد ضرب و شتم شدید و شکنجه قرار گرفته است. سپیده قلیان که همزمان با آقای بخشی در تاریخ ۱۸ نوامبر

۲۰۱۸ دستگیر شده بود، تائید کرده است که هر دوی آنها بدنبال دستگیری مورد شکنجه قرار گرفتند.

محمد خنفر، از کارگران نیشکر هفت تپه، به اتهام “تبلیغ علیه نظام” و “اجتماع و تبانی به قصد ارتکاب جرم علیه امنیت ملی” به ۶ سال زندان تعزیری محکوم شده است .

حامیان حقوق کارگران و روزنامه نگاران مستقل سپیده قلیان، ساناز الهیاری، عسل محمدی، امیر امیرقلی، و امیرحسین محمدی فرد در شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب تهران هر یک به ۱۸ سال حبس تعزیری محکوم شده اند. آنها به اتهام حمایت کردن و گزارش دادن درباره اعتصابات و اعتراضات کارگران نیشکر هفت تپه در سال ۲۰۱۸ هر یک به ۱۸ سال زندان تعزیری محکوم شده اند. همه آنها به دلیل حمایت و گزارش از اعتصابات و اعتراضات کارگران نیشکر هفت تپه در سال ۲۰۱۸ بازداشت و زندانی شده اند .

حسن سعیدی از اعضای سندیکای کارگران شرکت واحد تهران در تجمع روز جهانی کارگر (اول ماه مه) دستگیر شد و پس از ۳۳ روز بازداشت موقت با قرار وثیقه ی سیصد و سی میلیون تومانی موقتا آزاد می باشد. او در شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب تهران به پنج سال زندان تعزیری و دو سال ممنوعیت عضویت در احزاب، گروه ها و دستجات سیاسی و اجتماعی، همچنین ممنوعیت استفاده از تلفن هوشمند محکوم شده است. او به ا”جتماع و تبانی به قصد ارتکاب جرم علیه امنیت ملی” متهم شده است. در ضمن در مورد اتهام “اخلال در نظم عمومی” پرونده ایشان برای محاکمه به دادگاه کیفری ارجاع شده است.

سید رسول طالب مقدم، عضو سندیکای کارگران اتوبوسرانی تهران، در تجمع روز جهانی کارگر (پازده اردیبهشت ۹۸) دستگیر شد و پس از ۱۱ روز بازداشت موقت با وثیقه ی دویست و پنجاه میلیون تومانی موقتا آزاد می باشد. او در شعبه ی ۲۶ دادگاه انقلاب تهران به دو سال زندان تعزیری، دو سال تبعید، ۷۴ ضربه شلاق، دو سال ممنوعیت عضویت در احزاب، گروه ها، دستجات سیاسی، اجتماعی و همچنین ممنوعیت استفاده از تلفن هوشمند محکوم شده است.اتهامات او؟ اقدام علیه امنیت ملی”، “فعالیت تبلیغی علیه نظام” و “ایجاد اخلال در نظم عمومی” می باشند.

عاطفه رنگریز، از حامیان حقوق کارگری، از روز جهانی کارگر(اول ماه مه ۲۰۱۹) در زندان قرچک ورامین محبوس است. دادگاه برای ایشان وثیقه سنگین و غیر معمول دو میلیارد تومانی تعیین کرده است، با این وجود از پذیرش وثیقه و آزادی موقت ایشان ممانعت شده است. خانم عاطفه رنگریز در شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب تهران به اتهام اجتماع و تبانی به قصد بر هم زدن امنیت کشور، تبلیغ علیه نظام، اخلال در نظم عمومی، تمرد نسبت به مامورین دولتی به یازده سال و شش ماه زندان و ۷۴ ضربه شلاق و ممنوعیت عضویت در احزاب، گروه ها، دستجات و ممنوعیت استفاده از تلفن هوشمند محکوم شده است.

خانم مرضیه امیری، روزنامه نگار و حامی حقوق کارگری از روز کارگر (اول مه ۲۰۱۹) در زندان اوین محبوس است. ایشان در شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب تهران به اتهام اجتماع و تبانی به قصد بر هم زدن امنیت کشور، تبلیغ علیه نظام و اخلال در نظم و آسایش عمومی به ده سال و شش ماه زندان و ۱۴۸ ضربه شلاق محکوم شده است.

خانم ندا ناجی، از حامیان حقوق کارگری، که از روز جهانی کارگر در زندان اوین محبوس است، با وجود صدور قرار وثیقه از آزادی وی ممانعت می شود. ایشان اخیرا نیز مجددا مورد بازجویی و تحقیقات قرار گرفته است.

خانم نسرین جوادی فعال کارگری که بعد از ۲۹ روز موقتاً با قرار وثیقه از زندان آزاد شده است، به اتهام اجتماع و تبانی به قصد بر هم زدن امنیت کشور، اخلال در نظم عمومی، تبلیغ علیه نظام به ۷ سال زندان و ۷۴ضربه شلاق و دو سال ممنوعیت عضویت در احزاب، گروه ها و

دستجات سیاسی و اجتماعی و ممنوعیت استفاده از گوشی هوشمند محکوم شده است.

ال-او-نروژ اعتقاد دارد که دولت ایران از قوانین به اصطلاح “امنیت ملی” برای توجیه سرکوب فزاینده فعالیت های برحق و قانونی اتحادیه ای کارگران و جلوگیری از داشتن وکیل مدافع مناسب برای قربانیان این سرکوب استفاده می کند. این رفتار برای بازداشت شدگان و خانواده هایشان عواقب وخیمی داشته است و برای جامعه و اقتصاد ایران هم شدیدا زیان آور بوده است.

کنفدراسیون اتحادیه های کارگری نروژ (ال-او-نروژ) از شما ، آیت الله سید علی حسینی خامنه ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران، مصرانه درخواست می کند که در این موارد مداخله نمایید و از مقامات مربوطه بخواهید:

همه فعالین کارگری و حامیان حقوق کارگران که در سراسر کشور بازداشت شده اند را فوراً و بدون هیچ قید و شرطی آزاد نموده و اتهامات وارد علیه آنها را ملغی نمایید.

سرکوب کارگران و اعضای اتحادیه های کارگری پایان بگیرد و به آزادی ایجاد تشکل (آزادی انجمن) و حق سازمان یابی کارگری مطابق با مقاله نامه های ۸۷ و ۹۸ سازمان جهانی کار احترام گذاشته شود.

تا زمانیکه دولت ایران از رعایت حقوق شناخته شده بین المللی اتحادیه ای و دیگر حقوق بنیادی کارگران که این دولت هم با عضویت در سازمان جهانی کار به آنها متعهد شده سر باز می زند، جنبش جهانی اتحادیه های کارگری که ال -اونروژ نیز بخشی از آن است به اعتراضات عمومی خود علیه این سرکوب غیرقابل قبول و شرم آور ادامه خواهد داد.

با احترام؛

راجر ه. هایملی، نایب رئیس دوم، کنفدراسیون اتحادیه های کارگری نروژ / ۱۲ سپتامبر ۲۰۱۹- اسلو.

نامه سندیکاهای فرانسه

به آقای حسن روحانی، رئیس جمهوری اسلامی ایران

پاریس، ۵ سپتامبر ۲۰۱۹

اخباری که از ایران می‌رسد و از محکومیت‌های سنگین زندان علیه کارگران و نمایندگان اتحادیه‌ها، زنان و مردان (دانشجویان، روزنامه‌نگاران، معلمان، فعالان حقوق بشر و…) حکایت دارد، موجب نگرانی ماست. کشور شما انواع پیمان‌های بین‌المللی، به ویژه کنوانسیون سازمان بین‌المللی کار درباره‌ی آزادی سازمان‌دهی و تجمع، اعتصاب و تظاهرات برای تشکل‌های حرفه‌ای را امضا کرده است. اما بار دیگر شاهد سرکوب کارگران و حقوق‌بگیران به دلیل مطالبات برحق‌شان هستیم. «آزادی شرکت در تجمعات و تظاهرات‌ها «نیز که در اصل ۲۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به رسمیت شناخته شده، رعایت نمی‌شود. ما «جرم «ساختگی شرکت در تجمعات اول ماه مه ۲۰۱۹ در تهران و دیگر نقاط را باطل می‌دانیم. آقای رسول طالب‌مقدم عضو سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران و حومه به دو سال حبس، دو سال اقامت اجباری در جنوب استان خراسان جنوبی و ۷۴ ضربه شلاق، آقای حسن سعیدی عضو دیگر سندیکای شرکت واحد به پنج سال حبس و دو سال محرومیت از فعالیت‌های اجتماعی و تلفن همراه، خانم نسرین جوادی عضو هیأت مدیره‌ی اتحادیه آزاد کارگران ایران به هفت سال حبس، خانم عاطفه رنگریز، جامعه‌شناس، به یازده سال و شش ماه حبس و ۷۴ ضربه شلاق، خانم مرضیه امیری، روزنامه‌نگار، به ده سال و نیم حبس و ۱۴۸ ضربه شلاق، آقای محمدمتقی فلاحی دبیر کل

کمونیت ۲۴۴

کانون صنفی معلمان تهران به هشت ماه حبس و ده ضربه شلاق، و شانزده کارگر نیشکر هفت‌تپه به مجازات‌های مختلف محکوم شده‌اند. سندیکاهای فرانسوی امضاکننده‌ی این نامه، این سرکوب غیر قابل تحمل را قویاً محکوم می‌کنند. سازمان‌های مذکور، نظام ایران را به رعایت کنوانسیون‌های بین‌المللی بنیادین و نیز کنوانسیون‌های امضاشده توسط خود این دولت فرا می‌خوانند و خواستار آزادی تمام فعالان سندیکایی، روزنامه‌نگاران، فعالان زندانی، و توقف اقدامات سرکوب‌گرانه هستند.

با احترام

کنفدراسیون دموکراتیک کار فرانسه (ث.اف.د.ت)

کنفدراسیون عمومی کار (ث.ژ.ت)

فدراسیون سندیکایی متحد (اف.اس.او)

اتحادیه سندیکاهای همبستگی. (سود)

اتحادیه ملی سندیکاهای مستقل (اونسا)

رونوشت به:

آقای ابراهیم رئیسی، رئیس قوه‌ی قضاییه

سفیر جمهوری اسلامی ایران در پاریس.

ترجمه بیانیه مطبوعاتی حزب چپ آلمان:

همبستگی با فعالین سیاسی در بند در ایران.

فردا، شنبه ۱۲ مرداد ماه ۱۳۹۸، در ایران جلسه ی دادگاهی تشکیل خواهد شد، که در آن هفت عضو معروف جنبش کارگری محاکمه میشوند. آنها علیه حقوق های معوقه، دستمزد بالاتر و شرایط کاری بهتر اعتراض کرده و بدین جهت دستگیر شده اند. آنها را حبس طولانی مدت تهدید میکند. صدها فعال از میان معلمین، جنبش زنان، جنبش سندیکائی در حال حاضر در ایران در زندانند. رژیم ایران در سایه ی تهدیدات توسط آمریکا، سرکوب درایران را تشدید کرده است. حزب چپ آلمان با کارگران زندانی و همچنین فعالین سیاسی در بند در ایران، که توسط رژیم مستبد ایران تحت سرکوب شدید قرار دارند، اعلام همبستگی کرده، آزادی آنها را مطالبه میکند. حزب چپ آلمان واضح و آشکار علیه جنگ با ایران و همزمان علیه رژیم مستبد در ایران موضع گیری میکند. یک وخامت نظامی اوضاع موضع اصولگرایان را تقویت میکند. بدین جهت ما از دولت آلمان میخواهیم که علیه وخامت نظامی اوضاع و برای آزادی زندانیان سیاسی فعال شود.

سرکوب مضاعفِ کارگران، معلمان، دانشجویان و روشنفکران در ایران

برگردان فارسی گزارش “**اتحاد بین‌المللی در حمایت از کارگران ایران**” که در نشریه سندیکای سود فرانسه منتشر شده است .

از یک سال پیش، سرکوب رهبران و فعالان سندیکاها و سایر تشکل‌های مستقل کارگری، اعتصابیون، زنان مبارز، معلمان و روشنفکران در ایران رشدی چشم‌گیر داشته و ابعاد هولناکی یافته است. در این مدت، در شهرهای مختلف، به ویژه تهران، اراک، اهواز، شوش، اندیمشک، سنندج، تبریز، مشهد، کرمانشاه، کرمان، اصفهان و…، بسیاری از کارگران برای دریافت حقوق معوقه‌ی خود طی ماه‌های متمادی دست به اعتصاب و تظاهرات زدند. ایشان همچنین علیه خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی که در بسیاری از موارد نتیجه‌ای جز تعطیلی کارخانه‌ها

^[1]

ادامه از حمایت‌های بین‌المللی در ...

و بیکاری کارگران دربرنداشته، مبارزه کردند؛ علیه مدیران فاسد و شرکای آنها در دستگاه‌های دولتی تظاهرات کردند و سرانجام برای آزادی کارگران در بند و زندانیان سیاسی به مبارزه پرداختند. در همین زمان، معلمان در بیش از صد شهر ایران برای مطالبات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خود دست به تظاهرات، تجمع و اعتصاب زدند.

اول ماه می سال جاری، گروه‌های زیادی از کارگران در تهران و سایر شهرهای کشور، همراه با همتایان خود در دیگر نقاط جهان، برای گرامی‌داشتِ روز کارگر، ابراز همبستگی و اتحاد با جهان کار و بیان مطالبات خود به تظاهرات پرداختند. پاسخ مقامات ایران به اعتراضات و مطالبات کارگران، معلمان، زنان و دانشجویان ایرانی، دستگیری‌های گسترده، ضرب و شتم، شکنجه‌ی زندانیان، اعتراف‌گیری‌های ساختگی تلویزیونی تحت اجبار و تهدید، محکومیت‌های بلندمدت و مجازات‌های قرون وسطایی شرم‌آور نظیر شلاق‌زنی به زنان و مردان بود.

دولت ایران، به عنوان عضو سازمان بین‌المللی کار، همچون سایر دولت‌های عضو موظف به رعایت و اعمال «اصول و حقوق بنیادی در کار» است. بیانیه‌ی مصوب سال ۱۹۹۸، بدون در نظر گرفتن تأیید یا عدم تأیید کنوانسیون‌های مرتبط از سوی دولت‌های عضو، ایشان را ملزم به رعایت و ارتقای اصول و حقوقی می‌کند که در چهار مقوله دسته‌بندی شده‌اند. این چهار مقوله عبارت‌اند از : آزادی انجمن و به رسمیت شناختن عملی حق مذاکره‌ی جمعی، حذف هر شکلی از کار زوری یا اجباری، لغو واقعی کار کودکان، حذف تبعیض در حوزه‌های شغلی و حرفه‌ای .

این اصول جهان‌شمول بوده و اعمال آنها وابسته به میزان رشد اقتصادی دولت عضو نیست. شکایت‌هایی به کنفرانس‌های دفتر بین‌المللی کار و سایر ارگان‌های واجد صلاحیت ارائه شده که از نقض اصول و حقوق بنیادی کار در ایران توسط جمهوری اسلامی و بی‌اعتنایی نسبت به این حقوق

تشکیلات لندن حزب حکمتیست - خط رسمی

گزارش تجمع اعتراضی در لندن مقابل کنسولگری جمهوری اسلامی

امروز جمعه ۱۳ سپتامبر در لندن تجمعی در اعتراض به احکام قرون وسطایی علیه نمایندگان هفت تپه، نشریه گام و سایر فعالین کارگری و زندانیان سیاسی و آزادی بی قید و شرط آنان برگزار گردید.

طبق برنامه تجمع مقابل کنسولگری جمهوری اسلامی با حضور کمونیست ها و آزادیخواهان با شعارهای اعتراضی در حمایت از زندانیان هفت تپه و سایر کارگران و زندانیان سیاسی و دادخواهی علیه بیدانگاه های رژیم اسلامی بود که مورد توجه مراجعه کنندگان و عابران در محل قرار گرفت.

یکی از فعالان در تجمع با حمایت معترضین موفق به ورود به ساختمان کنسولگری شده و با

تشکیلات گوتنبرگ حزب حکمتیست (خطر رسمی)

آکسیون دراعتراض به احکام قرون وسطایی علیه نمایندگان و حامیان طبقه کارگر در ایران

روز شنبه ۱۴ سپتامبر به فراخوان تشکیلات گوتنبرگ حزب حکمتیست(خط رسمی و) چند جریان و سازمان سیاسی، آکسیونی اعتراضی به احکام قرون وسطایی علیه نمایندگان و حامیان طبقه کارگر در ایران در شهر گوتنبرگ برگزار شد .تظاهر کنندگان با در دست

و اصول از سوی این نظام در تمام طول حیاتش حکایت دارند. سرکوب سیستماتیک جنبش‌های کارگران و تظاهرات‌ها در ایران و اقدامات ضد کارگری جمهوری اسلامی ایران در طول سال گذشته نمونه‌ای از این نقض اصول و حقوق بنیادی کار و نیز نقض حقوق بشر در ایران هستند.

اول ماه می امسال، تعداد زیادی از تظاهرات‌کنندگان دستگیر شدند که نام برخی از آنها در زیر می‌آید:

رضا شهابی، حسن سعیدی، ناصر محرمزاده، وحید فریدونی، فرحناز شبیری، فرهاد شیخی، رسول طالب مقدم، اسدالله سلیمانی، محمدعلی اصلانی، کامیار فکور، مرداس طاهری، محسن سلیمانی‌نژاد، هادی سلیمانی، مهدی عظیمی، ماهان صالحی، قاسم خالویی، محمد اصلاقی، آنیشا اسداللهی، ندا ناجی، امیر محمد طاهری، کیوان صمیمی، داود رفیعی، ناهید خداجو، نسرین جوادی، مهدی فخری، مرضیه امیری، سمیرا امیری، خرسندی، علی یاوری، حسین مرادی، محسن حادث، افشین میرزاخانی حادث، سعید رضایی، اکبر جمشیدی، حمید سلیمی، نیما ویژه، حسنا ویژه:

نام برخی از محکوم‌شدگان فهرست بالا، تا آنجا که اطلاع داریم، از این قرار است.

مرضیه امیری، روزنامه‌نگار، محکوم به ده سال و نیم حبس و ۱۴۸ ضربه شلاق؛ عاطفه رنگریز، پژوهش‌گر و جامعه‌شناس، محکوم به یازده سال و نیم حبس و ۷۴ ضربه شلاق؛ نسرین جوادی، کارگر باننشسته، محکوم به هفت سال حبس و ۷۴ ضربه شلاق؛ حسن سعیدی، عضو سندیکای کارکنان شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران و حومه، محکوم به پنج سال حبس و دو سال محرومیت از فعالیت‌های اجتماعی و سندیکایی؛ رسول طالب مقدم، عضو سندیکای کارکنان شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران و حومه، محکوم به دو سال حبس و دو سال تبعید. احتمال محاکمه‌ی بخشی دیگر از بازداشت‌شدگان وجود دارد.

حدود یک سال پیش، کارکنان شرکت زراعی-

صنعتی نیشکر هفت‌تپه برای دریافت دستمزدهای معوقه‌ی خود، مخالفت با خصوصی‌سازی شرکت، مبارزه علیه مدیران فاسد آن و نیز جهت مطالبه‌ی آزادی کارگران زندانی، به مدت بیش از یک ماه در اعتصاب بوده و به تظاهرات پرداختند.

واکنش مقامات، دستگیری تعداد زیادی از کارکنان، ضرب و شتم، شکنجه‌ی بازداشت‌شدگان، اعتصابیون، تظاهرات‌کنندگان و حامیان مبارزه‌ی کارگران هفت‌تپه بود.

در همان زمان، جنبش بزرگی نیز در کارخانه‌ی فولاد اهواز برای مطالباتی نظیر مطالبات کارگران هفت‌تپه در جریان بود که همبستگی و نوعی هماهنگی میان این دو کانون مبارزه‌ی کارگران جنوب ایران را به همراه داشت. نام برخی از بازداشت‌شدگان هفت‌تپه از این قرار است:

مسلم آرمند، امید آزادی، محمد خنیفر، علی بنی‌سعد، منصور بنی‌نعامه، فیصل سعالبی، عادل سماعین، رستم عبدالله‌زاده، عصمت‌الله کیانی، سید اسماعیل جعاده، قاسم سرخه، حسین انصاری، صاحب ظهیری، محمد انصاری، علی نجاتی، اسماعیل بخشی، سپیده قلیان، عسل محمدی، امیرحسین محمدی فرد، ساناز اللهیاری، امیر امیرقلی.

جلسات مقدماتی محاکمه‌ی این کارگران و فعالین سندیکایی برگزار شده که با طرح اتهامات سنگین علیه آنها همراه بوده، اما هنوز محکومیتی اعلام نشده است. باید خاطر نشان کرد که اتهامات منتسب به بازداشت‌شدگان نه به خود ایشان و نه به وکلای ایشان تفهیم نشده است. همچنین سه دانشجو با نام‌های رهام یگانه، هیراد پیربدایی و فرید لطف‌آبادی که به همراه خانواده‌های بازداشت‌شدگان مقابل محل برگزاری دادگاه تظاهرات کردند، بازداشت شده‌اند.

بیش از یک سال پیش، تعدادی از معلمان و فعالان سندیکای معلمان زندانی شدند. یکی از این فعالان به نام محمد حبیبی، که به هفت سال و نیم حبس و ۷۴ ضربه شلاق محکوم شده، در شرایط جسمانی ناگواری به سر برده و از دسترسی به

که از جنایتکاران و تروریست ها حمایت میکند". معترضین با سر دادن شعار " او را آزاد کنید" مانع حرکت پلیس شدند.

کشمکش میان تظاهرات کنندگان که با نشستن روی زمین مانع حرکت ماشین پلیس شده بودند همچنان ادامه داشت. پس از تلاش های زیاد پلیس بالاخره تظاهرات کنندگان با توافق بر اینکه در مرکز پلیس حضور بهم برسانند، اجازه عبور ماشین پلیس را دادند.

تجمع با شعارهای "مرگ بر جمهوری اسلامی" ، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" ، "این لانه جاسوسی تعطیل باید گردد" ، "از هفت تپه تا تهران زحمتکشان در میدان" و به پایان رسید.

در حین تجمع رفیق امان کفا از رهبری حزب حکمتیست - خط رسمی و تعداد دیگری از فعالان سیاسی سخنانی را علیه جمهوری اسلامی و حمایت از زندانیان و دادگاهی شنیع آنها ایراد کردند.

تشکیلات لندن حزب حکمتیست (خط رسمی)

جریانات شرکت کننده به زبانهای سوندی و فارسی انجام شد.

در این آکسیون محمد فتاحی از طرف حزب حکمتیست(خط رسمی) نیز سخنرانی کرد.محمد فتاحی با اشاره به سیاست دستگاه سرکوب مبنی بر ایجاد فضای رعب و وحشت مبنی با اتکا به صدور احکام سنگین برای فعالین هفت تپه و به شکست کشاندن آن از طرف مردم آزادیخواه و بخصوص کارگران هفت تپه، به عقب نشینی به جمهوری اسلامی و شروع دور جدیدی از تعرض طبقه کارگر اشاره کرد .

آکسیون با شعارهای شرکت کنندگان علیه

ملزومات درمائی محروم است. محمدتقی فلاحی، دبیر کل کانون صنفی معلمان تهران، به هشت ماه حبس تعزیری و ده ضربه شلاق محکوم شده است.

در میان دیگر فعالین سندیکایی دستگیرشده می‌توان از جعفر عظیمزاده (محکوم به شش سال حبس)، شاپور احسانی راد (محکوم به یازده سال حبس)، پروین محمدی (محکوم به یک سال حبس)، فرهاد شیخی، هاله صفارزاده (محکوم به یک سال حبس)، علیرضا ثقفی (محکوم به یک سال حبس) و آرام زندی (فعال سندیکایی در سندانج) نام برد.

آنچه روایت شد، تنها بخش کوچکی از اقدامات سرکوب‌گرانه‌ی حکومت جمهوری اسلامی علیه کارگران و ضد حقوق بشر است. جمهوری اسلامی ایران یک نظام استبدادی و ارتجاعی است که در غیاب اعتراضات قاطع، یا در صورت غفلت از اقدامات جبارانه‌ی آن به علت فشارهای اعمال‌شده از سوی ایالات متحده بر روی این نظام، شاهد عواقبی فاجعه‌بار برای جنبش کارگری در ایران و و خامت شدیدتر وضعیت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کارگران و توده‌های زحمت‌کش در ایران خواهیم بود. عواقبی که گریبان بیش از نود و پنج درصد از هشتاد میلیون جمعیت ساکن در ایران را خواهند گرفت.

همبستگی بین‌المللی طبقه‌ی کارگر ایجاب می‌کند که کارگران تمام کشور ها، به ویژه کشورهایی که در آنها کارگران هنوز از برخی حقوق و آزادی بیان، تجمع و انجمن برخوردارند، به مخالفت با سیاست ضد سندیکایی و ضد دموکراتیک جمهوری اسلامی ایران برخیزند و دولت‌های خود را جهت الزام به رعایت حقوق کارگران در ایران تحت فشار قرار دهند. این امر همچنین به معنای الزام سازمان‌های بین‌المللی، از جمله سازمان بین‌المللی کار، به عدم چشمپوشی از نقض حقوق کارگران در ایران است.

زنده باد همبستگی بین‌المللی کارگران.

به نقل از : اتحاد بین‌المللی در حمایت از کارگران ایران

بعنوان یکی از فراخوان دهندگان این تجمع، در ادامه تلاشهای مستمر خود برای رساندن صدای اعتراض طبقه کارگر و مردم محروم ایران به گوش فعالین چپ و کارگری بریتانیا و اروپا و همچنین فشار به دفاتر جمهوری اسلامی در لندن برای آزادی کارگران و سایر زندانیان سیاسی، تا آزادی کارگران زندانی هفت تپه، گام، روز جهانی کارگر، زنان، معلمان و سایر زندانیان سیاسی به تجمعات و برنامه های مختلف خود ادامه میدهد .

ما ضمن قدردانی از تمام شرکت کنندگان در این تجمع، همه ایرانیان آزادیخواه، حامیان کارگران و زندانیان سیاسی را به حضور فعال در این اعتراضات، در جلب حمایت از مبارزه مردم در ایران برای آزادی و رفاه و فشار به جمهوری اسلامی برای آزادی زندانیان سیاسی دعوت میکنیم .

تشکیلات لندن حزب حکمتیست - خط رسمی

۱۳ سپتامبر ۲۰۱۹

جمهوری اسلامی و در دفاع از زندانیان هفت تپه و حامیان آنها به پایان رسید.

در این آکسیون محمد فتاحی از طرف حزب حکمتیست(خط رسمی) نیز سخنرانی کرد.محمد فتاحی با اشاره به سیاست دستگاه سرکوب مبنی بر ایجاد فضای رعب و وحشت مبنی با اتکا به صدور احکام سنگین برای فعالین هفت تپه و به شکست کشاندن آن از طرف مردم آزادیخواه و بخصوص کارگران هفت تپه، به عقب نشینی به جمهوری اسلامی و شروع دور جدیدی از تعرض طبقه کارگر اشاره کرد .

۱۴ سپتامبر ۲۰۱۹



نشریه ماهانه کمونیت

نشریه ای از حزب کمونیت کارگری -
حکمتیست (خط رسمی) است

مسئولیت مقالات کمونیت

با نویسندگان آن است

سردبیر: خالد حاج محمدی

khaled.hajim@gmail.com

دستیار سردبیر: هساره ابراهیمی

sepideazhand@gmail.com

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب: هساره ابراهیمی

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دفتر کردستان: مظفر محمدی

mozafar.mohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

تماس با واحدهای تشکیلات خارج

انگلستان: بختیار پیرخضری: تلفن ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۲۱۱۳

pirkhezri.bakh@gmail.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۶۸۴۲

rana.karimzadeh@ymail.com

یوتیوری: سیوان رضائی: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۴۱۳۸۳

syvan_rezaei@yahoo.com

آلمان: محمد راستی: تلفن ۰۰۴۹۱۷۶۴۷۶۰۶۴۵۴

mohammedraasti@yahoo.com

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: تلفن ۰۰۴۷۴۰۱۶۱۰۴۲

azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: پیمان حسینی: تلفن ۰۰۳۲۴۸۵۱۲۲۶۰۷

parham.poya@gmail.com

سوئیس: پرشنگ کنعانیان: تلفن ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵

sunshayn2@gmail.com

تورنتو: سهند حسین زاده

sahand.hosseinzadeh@gmail.com

ونکوور: دلشاد امین: تلفن ۰۰۱۹۰۴۷۰۰۸۵۲۲

shashasur1917@gmail.com

آمریکا: اسد کوشا

akosha2000@gmail.com

حکمتیست هفتگی نشریه رسمی حزب،

دوشنبه ها منتشر می شود (حکمتیست را بخوانید)

حزب کمونیت کارگری حکمتیست (خط رسمی)

ایست!

به کجا چین شتابان!

همبستگی شجاعانه معلمان و بازنشستگان و جنبش برابری زن را با خود دارد.

جامعه ایران امروز قدم در راهی بدون بازگشت گذاشته است. ما هنوز در نیمه راهی هستیم که تامین معیشت و رفاه و امنیت و آزادی، فوری ترین خواست بی پرو برگرد آن است. در انتهای این راه، افق جامعه آزاد و برابر و اداره شورایی و اقتصاد سوسیالیستی قرار دارد. قطار پیشروی راه افتاده است. طبقه کارگر و

پیشروانش در هفت تپه و فولاد و هپکو و آذر آب، جنبش معلمان و بازنشستگان و زنان برابری طلب راه را نشان داده اند: راه پیروزی آزادی بر استبداد، برابری بر تبعیض، سوسیالیسم بر کاپیتالیسم، کمونیسم بر توحش نظام بردگی، فرهنگ و اخلاقیات و وجدان طبقاتی کارگر و انسان آزاده و برابر بر توحش افسار گسیخته ی نظام فاسد و گنبد سرمیه و سود و دین و ریا.

طبقه کارگر و مردم آزادیخواه نه تنها احکام ننگین یک قرن زندان، بلکه "رسیدگی عادلانه" و "نرمش قهرمانانه" امثال رئیسی را نمی پذیرند. مردم به چیزی کمتر از آزادی فوری و بی قید و شرط همه زندانیان کارگر و مدافع حقوق کارگر، فعالین اول مه و هشت مارس و خبرنگاران و آزادیخواهان رضایت نمیدهند.

حزب حکمتیست (خط رسمی) رهبران کارگران و زحمتکشان و معلمان و بازنشستگان و رهایی زن را به اتحادی سراسری برای پیروزی جنبش آزادی و برابری فرا می خواند. جنبشی که اتحاد رهبرانش تنها ضامن پیروزی و پیشروی آن است.

آزادی، برابری، حکومت کارگری

حزب کمونیت کارگری حکمتیست (خط رسمی)

۱۷ شهریور ۹۸ - ۸ سپتامبر ۲۰۱۹

رئییسی با هیاهوی مبارزه با فساد آمد، اما در واقع شمشیر را از رو بسته تا به خیال خود جامعه را با احکام سنگین و دستگیریهای وسیع و تعرض به طبقه کارگر و معلمان و بازنشستگان و زنان مرعوب کند. اما فشار اعتراضات عظیم طبقاتی و اجتماعی و خشم گرسنگان که تا کنون تنها جرقه هایش را زده، به سرعت افسار او را کشیده و تب و تاب سرکوبش را فرو نشانده است.

اکنون ابراهیم رئیسی بدنبال آبروریزی احکام ناشی از سراسیمگی و آشفتگی نظامش، از "رسیدگی عادلانه و منصفانه" حرف می زند. رئیسی، مجلس و رهبران نظامشان صدای کارگر معترض و رادیکال را شنیده اند، لغو عملی حجاب اجباری را دیده اند، خشم گرسنگان دیمه ۹۶ را تجربه کرده اند، همسرنوشتی مبارزاتی و همبستگی طبقاتی کارگران، معلمان، بازنشستگان و زنان را می بینند. شعار رفاه، آزادی و امنیت و تصمیم توده های کارگر و زحمتکش برای دخالت مستقیم در زندگی و اداره امور جامعه از طریق مجامع عمومی و شوراهای کارگری و مردمی را شنیده اند. در این جدال و کشمکش طبقاتی و اجتماعی، احکام سنگین و تهدید شلاق و ایجاد ناامنی، نه تنها کسی را مرعوب نمی کند بلکه با تعرض متقابل جواب می گیرد. جواب قاطع کارگران هفت تپه که "روزی فرا خواهد رسید که با اتحاد و همبستگی، زمین زیر پای صاحبان زر و زور و مدافعان آنان را داغ خواهیم کرد"، از این بیشتر بترسید که ما متوجه ترس و وحشت و دستپاچگی شما شده ایم!، عقب نشینی مدافعان سرمایه را اجتناب ناپذیر کرده است.

امروز جامعه ایران توازن قوای جدیدی را ترسیم میکند. از طرفی حاکمیتی را نشان می دهد که توانایی اداره اقتصاد و تامین معیشت جامعه را از دست داده است. شمشیر ارباب و سرکوبش زنگ زده و بی خاصیت شده است. حاکمیتی که قدرت حکومت و سرکوب کردن را از دست داده است و از طرف دیگر طبقه کارگر بالنده، متشکل و متحد پا به میدان گذاشته است و

هنوز جوهر احکام سراسیمه و شتابان صدسال زندان به کارگران و فعالین حقوق کارگر از طرف قاضی مقیسه، خشک نشد، که موج خشم و اعتراض و نفرت از نظم سرمایه و دولت آن، ایران و جهان را فرا گرفت. کارگران، تشکل های کارگری، معلمان، بازنشستگان، وکلا و زنان و مردان آزادیخواه با صدای رسا به دستگاه سرکوب فرمان "ایست!" دادند. حتی از درون حاکمیت، در مجلس و خانه کارگر و .. هم عواقب خطرناک این پیشروی از سر استیصال برای جمهوری اسلامی را خاطر نشان کردند.

بیست و چهار ساعت بعد، اسماعیلی، سخنگوی قوه قضائیه، این حکم را "غیر قطعی" خواند. اسماعیلی گفت: "به محض صدور رای، ریاست محترم قوه قضائیه دستور داده اند در مرحله تجدید نظر در اسرع وقت رسیدگی عادلانه و منصفانه صورت پذیرد!"، او اظهار داشت که مجازات های ۱۸ سال صحت نداشته و حداکثر مجازات متهمان ۷ سال است. و سرانجام از قرار منع تعقیب برای ۴۱ کارگر فولاد اهواز خبر داد.

ابراهیم رئیسی، این جنایتکار دهه شصت، احکام مبتنی بر ترس و استیصال دستگاه قضائیش را در متن سالهای سیاه قدرقدرتی رژیم قرار داد و فراموش کرد که امروز در دهه نود ورق برگشته است. دهه نود، دهه انفجار عظیم اجتماعی دیمه ۹۶، سالهای اعتصابات یک ماهه مراکز صنعتی هفت تپه و فولاد در جنوب و امروز روزهای تداوم اعتصاب در هپکو و آذرآب و از سرگیری مجدد اعتصاب کارگران هفت تپه است. فراموش کرده است که دهه نود، دهه اسیدپاشی و شکنجه و تجاوز به دختران مخالف حجاب نیست. دهه دختران خیابان انقلاب و جنبش سراسری زنان و دختران جوان علیه حجاب و قوانین ضدزن جمهوری اسلامی است. روزهایی است که لشکر شکست خورده منکرات در حال فرار از تعرض این جنبش است. دهه نود دهه میداننداری اوباش اسید پاش رژیم نیست، بر عکس دهه "تذکر لسانی دهید و فوری منطقه را ترک کنید!" است.

زنده باد سوسیالیسم